

آموزش و فرهنگ

دفتر سوم

کانون استادان مرفعی دانشگاه شیراز

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

آموزش و فرهنگ

— . . . —

— آموزش همگانی در نظام جمهوری ویتنام

— شیلی آینده

— انقلاب آموزشی یا رفوم آموزشی

— بوزینگان

— آموزش در جنوب آسیا

— سیاه کرائی در

— چه مسائلی در پیش روی ماست ؟

دفتر سوم - تابستان ۱۳۵۹

کانون استادان مترقی دانشگاه شیراز

و همه دنیا خراب و خرد از باد است
و به ره نی زن که دایم مینوازد نی در این دنیای ابرانود
راه خود را دارد اندر پیش . . .

نیما

آموزش و فرهنگ
زیر نظر شورای دبیران



طی پنج ماه اخیر صحبت از " تغییر نظام آموزشی " بوده است، گاهی نیز وبویژه در اوائل کار، وقتی که باچماق و سیم خاردار و اسلحه دانشگاهها بسته شد از " انقلاب فرهنگی " و نیز البته " بعثت فرهنگی " سخن گفته شد. از همان آغاز غیرعملی بودن " انقلاب فرهنگی "، درحالیکه هیچگونه حرکتی جهت تغییر نظام اقتصادی جامعه نشده است، برهمه روشن بود. اما اینک مساله به صورتی دیگر درمقابل مردم ایران قرار دارد. و آن اینکه چرا دانشگاهها بسته شد؟ بستن دانشگاهها بسود چه کسانی بوده است؟ دستاورد این عمل چه بوده است؟ و بالاخره (صرفنظر از دستورالعملهای متضاد و بخشنامههای مختلف ستادها و شوراها

ظاهرا " انقلابی) چه گام مثبتی در زمینه آموزش عالی در ایران برداشته شده است ؟

علیرغم ناسزاگوئیهای کارگزاران قدرت حاکم مبنی بر " آمریکایی بودن دانشگاهها و اینکه این نهادها چیزی نمی‌پرورانند جز خود - فروختگانی منتسب به شرق و غرب ، دانشگاههای ایران همواره پرورشگاه پاکترین و متعهدترین عناصر انقلابی جامعه ما در تمام مسیر تاریخ تکامل خود و همیشه افشاءکننده توطئه‌های شومی بوده است که علیه ستمدیدگان این مرز و بوم تدارک دیده می‌شده است . نگاهی گذرا به حرکات انجام پذیرفته توسط دست‌اندرکاران قدرت سیاسی جامعه ، بوضوح اهداف تعطیل دانشگاهها را - آنهم بدان وضع فجیع - آشکار می‌سازد . دانشگاه باید بسته می‌شد ، چرا که دانشگاه باید خفه شد . دانشگاه باید تعطیل می‌گردد . چرا که دانشگاه باید نابود می‌گردد . دانشگاهها می‌بایست بسته می‌شدند ، تا مبارزان دانشگاهی و پزشکان مردمی را به جوخه‌های اعدام بپارند و یا در اعماق زندانها به بند کشتند ، تا با خیال راحت طاغوتیان قبول خدمت کرده را " تطهیر " کنند تا تفتیش عقیده را در مقیاسی وسیع به اجرا درآورند ، تا تصفیه عقیدتی را تحت عنوان " انقلاب فرهنگی " بانجام رسانند .

صرفنظر از یورش‌هایی که به خوابگاههای دانشجویی انجام پذیرفت ، و صرفنظر از سیلاب

تهمت‌ها و افتراهایی که نصیب دانشگاهیان
متعهد گردید، حقایق زیر فقط گوشه‌ای از فجاعت
آنچه بر دانشگاه‌ها گذشت را نشان می‌دهد:
انفصال از خدمت دانشگاهیان مدرسه عالی
بابلسر.

بازداشت برخی از اعضاء هیئت علمی
دانشگاه اهواز.

اخراج دانشگاهیان مترقی دانشگاه شیراز.
اخراج اعضاء مبارز کادر آموزشی دانشگاه
مشهد.

اخراج دانشگاهیان مبارز دانشگاه سیستان
و بلوچستان.

عدم تمدید قرارداد خدمت اعضاء پیمانی
کادر آموزشی دانشگاه ملی.

اخراج اعضاء مبارز کادر آموزشی پلی -
تکنیک تهران.

اخراج اعضاء مترقی کادر آموزشی
دانشگاه علم و صنعت.

اخراج دانشگاهیان مبارز دانشگاه کرمان.
بی شبهه این نه یک پاکسازی، که تجاوزی

است آشکار به حقوق اجتماعی دانشگاهیان. این
تصفیه‌ایست عقیدتی. انحصار طلب جز عقیده خود

نمی‌بیند و جز قالب متحجر خود نمی‌شناسد و حرفی
را نمی‌پذیرد. هیچ دانشگاهی مبارزی با پاکسازی

دانشگاه از وابستگان رژیم سابق و عوامل ساواک
و فراماسونری مخالف نیست. اما تعطیل دانشگاهها

به بهانه " پاکسازی " و ارائه لیست های
مخدوش جز بابتذال کشیدن امر ، عمل دیگری انجام
نمی دهد . پاکسازی اصولی کار شوراها ، منتخب
دانشگاهیان است .

ما برایین باوریم که شعار انقلاب در آموزش
عالی ، مردمی ساختن آن ، و پاکسازی دانشگاهها در
زمانی که دانشگاه بروی دانشجویان و دانشگاهیان
مبارز بسته است ، شعاری است تهی از محتوی ، زیرا
که این مبارزانند که پیام آور تعالی و پاکی اند
و نه انحصارطلبان کوراندیش .

ما برایین باوریم که بستن دانشگاهها به
معنای خفه کردن و نابود ساختن آنهاست و از این
روی خود حرکتی است در جهت اهداف و منافع
امپریالیسم .

ما برایین باوریم که برای حرکت در جهت
مردمی ساختن آموزش و برای زدودن دانشگاهها از
نامردمی ها و برای مبارزه با اختناق ، سالوس
و ریا باید نخست دانشگاهها را گشود .

سازمان استادان مترقی دانشگاه شیراز

آموزش همگانی

در جمهوری دموکراتیک ویتنام^۱

مصاحبه با :

نگوین وان هوین^۲

وزیر آموزش ویتنام

مؤال : در بیست و پنج سالی که از تاسیس جمهوری دموکراتیک ویتنام می‌گذرد ، این کشور علی‌رغم حالت جنگ دائمی ، توانسته است یک نظام آموزش همگانی را پی‌ریزی کند . این نظام در چه شرایطی توسعه یافت ؟ مراحل اصلی تحقق آن چه بود ؟ مهمترین مسائلی که در جریان این تحول پدید آمد و مسائل کنونی کدامند ؟

وزیر : نخست بپردازیم به شرایط تاریخی و اجتماعی تحول نظام آموزشی ما . از جنگهای دشوار و طولانی‌ای که مردم ما درگیر آن بودند و حالت دائمی آن ذکر می‌باید . این جنگها بخشی از شرایط انقلابی‌ای است که زندگی ما در آن جریان داشته است . کشور ما درگیر انقلاب ملی و اجتماعی بزرگی بوده‌است : در حالی که خود را از قید سلطه امپریالیستی و استعماری آزاد می‌سازد ، درگیر دگرگونی‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی نیز می‌باشد . انقلاب نیروی محرکه تحول نظام آموزش و پرورش است . بدون آن نمی‌توانستیم بردشواریهایی فنی و مادی فائق آئیم و به کار آموزشی خود محتوای مناسبی ببخشیم .

۱ - به نقل از مجله ، *Vietnamese Studies*, 30, 1971.

2 - Nguyen Van Huyen.

سؤال: با دشواری‌های مادی و فنی‌ای که در برابر کشورهای تازه استقلال یافته قرار دارد، آشنا هستیم. میراث تاء سف بار رژیم استعماری، کمبود شدید متخصصین کار آزموده آیا دشواری‌های دیگری هم وجود دارند که چندان مشهود نباشند ولی از اهمیت کافی برخوردار باشند؟

وزیر: مشکلات مادی و کمبود متخصصین با نگاهی به جداول، مشهود هستند. ولی اینها همه دشواری‌ها نیستند. ما وارث نظامی آموزشی، هیئتی آموزشی، مفاهیم، شیوه‌های کار، نحوه اندیشیدن و کتابهائی درسی از رژیم پیشین هستیم که کاملا " برای جامعه و زمان ما نامناسبند. واضح است که مجبور بودیم آموزش خود را به کمک معلمان باسازمی کنیم که در مدارس رژیم پیشین آموزش دیده بودند. برای مثال خود من. بنا بر این نخستین مسأله تعیین جهت نظام آموزشی بود. این جهت گیری می‌بایست از جنبش انقلابی نشات گیرد، نه از مفاهیمی انتزاعی از اهداف آموزش. محتوی و کیفیت برنامه آموزش و پرورش باید ملی، دمکراتیک، مردمی، و چون کشور ما به مرحله ساختمان سوسیالیسم قدم نهاده، سوسیالیستی باشد. مایک جهت کلی را اتخاذ کرده‌ایم، ولی در مرحله از انقلاب باید به طریقی خاص آن را متحقق سازیم. علاوه بر اینها باید تکلیف وظائف گوناگون دیگر را مشخص می‌کردیم. برخی از اینها را می‌شد در زمانی کوتاه انجام داد، حال آنکه برخی دیگر نیاز به بررسی وسیعتری و تدارک مادی و فنی دارد. تاء ثیرات متقابل این دو دسته عوامل، از یک سو عوامل تاریخی و اجتماعی و از سوی دیگر عوامل ذاتی آموزش و پرورش، دلیل وجود مراحل چندی در حصول آموزش و پرورش ما بوده‌است.

سؤال: آیا در اینجا نیز، همانند جنبش انقلابی ما، نخست مرحله دمکراتیک و ملی و سپس مرحله سوسیالیستی وجود دارد یا اینکه مراحل در اینجا بر حسب وظائف حاصل از ساختمان اقتصادی ویا نیازهای جنگ مشخص می‌شود؟

وزیر: تمام این عوامل نقش دارند، ولی چنانکه قبلا " برایتان گفتم علاوه بر اینها مسائلی خاص آموزش و پرورش نیز وجود دارد. بدین ترتیب، درست پس از اوت ۱۹۴۵، در قالب یک آموزش ملی، دمکراتیک و همگانی، اولویت به دو مسأله داده شد. از میان برداشتن بیسوادی و بکارگرفتن زبان ویتنامی برای آموزش در تمام سطوح. یادادن سوادخواندن به همه

مردم یک وظیفه انقلابی فوری بود، چشمان میلیونها نفر به زندگی سیاسی حادی گشوده شده بود، زندگی ای کاملاً انسانی، و مامی بایست که بی درنگ آنان را در این جهت کمک کنیم. جایگزین ساختن زبان ویتنامی بجای زبان فرانسه در آموزش، به بهترین وجه خصلت ملی آموزش ما را مشخص می کرد. در حالیکه مبارزه با بیسوادی یک جنبش واقعی توده ای بشمار می آمد، اختیار زبان مادری، مستلزم کوشش وسیعی از جانب معلمین و روشنفکران بود. تمام کتابهای درسی را باید مجدداً "می نوشتیم و اصطلاحات علمی و فنی جدیدی وضع می کردیم، به گردآوری فرهنگ لغات می پرداختیم بعد از یک سال ۴ در پایان سال ۱۹۴۶، میتوانستیم بگوئیم که پایه های محکم و غیر قابل بازگشتی برای توفیق در انجام این دو وظیفه نخستین گذاشته شده بود.

سؤال: در دسامبر ۱۹۴۶ جنگ مقاومت با تجاوز استعماری فرانسه به سر تا سرکشور بسط یافت. آموزش و پرورش در مناطق آزاد شده چگونه گسترش پیدا کرد؟

وزیر: نخست باید از کوششهای حماسی مردم، معلمین و شاگردان در فائق آمدن بر مشکلات مادی، یادی به میان آوریم. شعارها چنین بودند: "در خدمت مقاومت، تولید و مردم" ولی علیرغم قهرمانی و میهن پرستی معلمان، هنوز آموزه های قدیمی و کهنه نسبت به مفاهیم بنیادی آموزش در آنها نفوذی عمیق داشت. ساخت نظام آموزشی هنوز از رژیم پیشین به عاریت گرفته شده بود. مدارس خود را از دگرگونی ها و تحولات اجتماعی عقب تر می یافتند.

در سال ۵۱ - ۱۹۵۰ در بحبوحه جنگ، نخستین اصلاحات آموزشی را به انجام رساندیم. در وهله اول ناچار بودیم بر ویژگیهای ملی آموزش تأکید ورزیم و به این منظور بایستی تفاوتی سیاسی که هنوز بر مدارس غالب بود، مبارزه کنیم. رژیم استعماری در رابطه با تقسیم طبقات مختلف اجتماعی، نظام آموزشی را به دوره های ابتدائی، ابتدائی پیشرفته و متوسطه تقسیم کرده بود. ما این نظام را بایک نظام آموزشی همگانی ۹ ساله جایگزین کردیم. علاوه بر این سازمان جوانان و اتحادیه های که شاگردان و معلمان در آنها گرد آمده بودند، نقش فزاینده ای را بعهده گرفتند. محتوای آموزش مستقیماً "از فعالیتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اخذ شده بود. همچنان که مبارزه با بیسوادی جریان داشت، آموزش تکمیلی بزرگسالان نیز بسط یافت. در سال ۱۹۵۴ که جنگ پایان گرفت، ۸ میلیون نفر خواندن و نوشتن را آموخته بودند.

سؤال: در سال ۱۹۵۴ در شمال آزاد شده، از یک سو مدارس نواحی آزاد قرارداد شدند

واز سوی دیگرمدارس ناحیه‌هایی که قبلاً "در اشغال فرانسه بودند. علاوه براین نیازبه ساختمان اقتصادی و فرهنگی نیز وجود داشت. آیا در شمال، بلافاصله دست به یک اصلاح آموزشی جدید زده شد؟

وزیر: به ناچار تا ۱۹۵۶ صبر کردیم تا به دومین اصلاح آموزشی دست زنیم. مدارس نواحی آزاد شده و مدارس مناطقی که از اشغال فرانسویان آزاد شده بودند، هردو را در یک نظام آموزشی همگانی ۱۰ ساله ادغام کردیم. دیگر مدارس خصوصی وجود نداشتند. برنامه تحصیلی جدید و کتابهای درسی جدید بکار گرفته شد. نخستین مسأله این بود که مدارس را به ابزاری در جهت ساختمان سوسیالیسم تبدیل کنیم. در آن زمان هنوز به مرحله ساختمان سوسیالیسم نرسیده بودیم. ولی مدارس می‌بایستی که پیشگام باشند. علی‌الخصوص معلمین می‌بایست به تدریج به آموختن مبانی مارکسیسم لنینیسم بپردازند. در مورد بزرگسالان باید مبارزه با بیسوادی را، بویژه در نواحل آزاد شده از اشغال فرانسویان، ادامه میدادیم. در پایان سال ۱۹۵۸ می‌شد گفت که بیسوادی بین افراد کمتر از ۵۰ سال در نواحی دشتی ریشه کن شده است. برای کارگران دهقانان، کادرها و رزمندگان، یک دوره مدارس آموزش تکمیلی افتتاح شد. این مدارس وسیله‌ای شد تا آنان بسرعت توانائی‌های فرهنگی و حرفه‌ای خود را افزایش دهند و آماده قبول مسئولیت‌های جدید شوند.

بهمین ترتیب، پایه‌های دوره‌های آمادگی آموزشی برای کودکان، در شهرهای عمده نهاده شد، چیزی که در رژیم پیشین سابقه نداشت. بدین ترتیب در سال ۱۹۶۰، ۵ سال پس از برقراری صلح، نظام آموزش و پرورش همگانی با اجزاء اصلی زیر، بنا شده بود:

— آموزش کودکان در شهرهای عمده و برخی روستاها

— سه دوره تحصیلات همگانی: دوره اول برای کودکان ۷ تا ۱۱ سال (۴ سال)، دوره

دوم برای ۱۱ تا ۱۴ سالها (۳ساله) و دوره سوم برای ۱۴ تا ۱۷ سالها (۳ساله)

— آموزش تکمیلی برای بزرگسالان به موازات آموزش همگانی عادی

— مدارس تربیت معلم برای تربیت معلمین دوره‌های اول و دوم، که توسط مقامات محلی

اداره می‌شد، و دانشکده تربیت معلم برای معلمین دوره سوم، که توسط مرکز اداره می‌گردید.

۱ — این سوی آموزش عالی و حرفه‌ای است که با همین سرعت (و یا بیشتر) رشد کرد.

سؤال: آیا کنگره سوم حزب در ۱۹۶۰ جهت‌گیری جدیدی را برای آموزش و پرورش مشخص کرد؟ توسعه آموزش و پرورش همگانی در برنامه پنجساله اول (۶۵ - ۱۹۶۱) که باید نخستین بنیادهای مادی و فنی را برای سوسیالیسم پی‌ریزی می‌کرد، چگونه بود؟

وزیر: در کنگره سوم حزب، جهت‌گیری سوسیالیستی آموزش بطور روشن و دقیق معین گردید: آموزش و پرورش مسئولیت تربیت نوع جدیدی از زحمتکشان، ورشد تمام خصلت‌های انسانی در کودکان را بعهدده دارد و باید متناسب با رشد نیازهای جامعه، در ابعاد وسیعی توسعه یابد ساختمانهای آموزشی ای که در دوره گذشته ساخته شده بود دستخوش تغییرات مهمی نگردید، ولی تعداد مدارس بسرعت افزایش یافت، و مطالعه جامع‌مقدماتی درمحتوای برنامه درسی و روش‌های تعلیم بعمل آمد. در ۱۹۶۵ تعداد دانش‌آموزان به مرز ۶۰۰ ۰۰۰ رسید که سه‌برابر تعداد شاگردان در سال تحصیلی ۵۶ - ۱۹۵۵ بود، دومیلیون بزرگسال دوره اول آموزش تکمیلی و ۳۰۰ هزار نفر دوره دوم آن و نزدیک به ۳۰ هزار نفر دوره سوم آن را بپایان رسانیده بودند.

سپس تجاوز آمریکا آغاز شد، هواپیماهای آمریکائی، بویژه مدارس را، که بسیاری از آنها ساختمانهایی زیبا با سقف آجری بود و در وسط چمن در دهکده‌ها جای داشتند زیر آتش گرفتند بدین ترتیب مجبور شدیم مدارس را، حتی آنهایی را که در روستاها قرار داشتند، پراکنده کنیم. هر مدرسه به دسته‌های کوچک تقسیم شد تا به سهولت در داخل روستاها و در زیر انبوه درختان پنهان شوند و برایشان پناهگاه و سنگ فراهم آمد.

سؤال: آیا بر اثر این بمباران‌ها آموزش و پرورش دچار سیری قهقرائی شد؟ هدف آمریکا ویران کردن بنیادهای سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک ویتنام بود و آموزش از مهمترین آنها بشمار می‌آید. تا چه حد توانستند در مقصود خود توفیق یابند؟

وزیر: بسیاری از مدارس و دانشکده‌ها (و همچنین بیمارستانها) ویران شدند، بسیاری از دانش‌آموزان و معلمین مدارس کشته و یا مجروح گردیدند. با وجود این، تعداد شاگردان در هر سال تقریباً "نیم میلیون افزایش یافت. زیر بمب‌ها، بیش از یک میلیون بزرگسال در دوره‌های آموزش تکمیلی شرکت کردند. زیرا درست در آغاز دشمنی‌ها دولت و حزب دستور العمل‌های روشنی برای گسترش سریع آموزش، به هر قیمت و علیرغم همه دشواریها، صادر کرد.

مردم که آموزش و پرورش را یکی از ارزنده‌ترین دستاوردهای انقلاب می‌دانستند، مشتاقانه بدان‌ها پاسخ دادند. معلمان قهرمانی‌ها و جانفشانی‌های زیادی از خود نشان دادند و خانواده‌های محصلین تمامی قربانی‌های لازم را پذیرا شدند.

بدین سبب بود که توانستیم نه تنها نظام آموزشی خود را حفظ کنیم، بلکه توانستیم آن را سرعت گسترش دهیم. در حال حاضر، هر دهکده‌ای مدرسه دوره اول را دارد، بسیاری مدارس دوره دوم را نیز دارند و تمام بخش‌ها دارای مدرسه دوره سوم می‌باشند. بایستی یادآور شویم که کلاسهای آمادگی کودکان که توسط تعاونی‌های کشاورزی اداره می‌شود در روستاها افزایش یافت. اگر مربیان و پرستاران مدارس آمادگی را نیز به حساب آوریم، تعداد معلمان زن و مرد، سواي پرسنل اداری مدارس، بالغ بر ۱۶۰۰۰۰ نفر می‌شود. ما فکر می‌کنیم که در جبهه آموزش و پرورش بر آمریکایی‌ها پیروز شده‌ایم.

سؤال: عوامل اصلی‌ای که سبب شد بر مشکلات فائق آئیم، کدامند؟

وزیر: آموزش و پرورش ماتوانائی‌های خود را از قدرت رژیم بدست می‌آورد که محرک قهرمانی‌ها و ابتکارهای توده‌های وسیع ماست، از توجهات و دقت‌های حزب و دولت نیرو می‌گیرد که همواره توجه ویژه‌ای به مسائل آموزش و پرورش داشته‌اند. در هر زمان، رهنمودهای حزب، دستورها و توصیه‌های رهبران ما، علی‌الخصوص رئیس جمهور هوشی‌مینه، راه‌ما را روشن ساخته‌است. قرنهای متمادی مردمی که علاقه‌ای سنتی به آموزش داشته‌اند، سهم پرارزشی در ساختمان نظام آموزش و پرورش داشته‌اند. بدون این سنت، دستاوردهای فوق‌غیر ممکن می‌بود. هیئت‌های آموزشی، روحیه از خود گذشتگی‌ای را که شایسته احترام است از خود نشان دادند. در اولین دوره مقاومت علاوه بر مدارس دولتی، مردم مدارس دیگری تاء سیس‌کردند که از محل اعانه‌های داوطلبانه تاء مین می‌شد. اکنون حکومت پرداخت حقوق معلمان و هزینه ساختمان مدارس اصلی را به عهده دارد. ولی مردم به مشارکت داوطلبانه خود چه از لحاظ تاء مین مواد مورد نیاز و چه از لحاظ کار داوطلبانه در ساختمان مدارس ادامه می‌دهند. همچنین سازمانهای پشتیبانی متعددی نیز تاء سیس شده‌اند. بیشترین یاری‌ها از سوی اتحادیه‌کارگران جوان واتحادیه‌های آموزشی عرضه می‌شود.

با وجود همه اینها، از کار خود کاملاً "هم راضی نیستم. کارهای زیادی در پیش است که باید انجام پذیرد. هنوز دشواری‌ها و کمبودهایی وجود دارند، اگر نمی‌خواهیم که عقب

بیافتیم ، قبل از هرچیز باید پیشرفت سریعی صورت بگیرد . مسائل مطرح شده دشوار و بسیار پیچیده‌اند .

سؤال : آیا می‌توان این مسائل را به مسائل اقتصادی ، مسائل ساختی و مسائلی که به برنامه‌های تحصیلی ، محتوای دروس و روشهای مربوط می‌شود ، تقسیم کرد ؟

وزیر : فعلاً " این تقسیم بندی شما را قبول می‌کنیم . ولی قبل از هرچیز باید بگویم که غالب این مسایل ، مسایل توسعه‌است . مادر جامعه‌ای در حال رشد کامل زندگی می‌کنیم . آموزش و پرورش باید سیری درست را که هماهنگ با توسعه اقتصادی واجتماعی است با سرعت مناسب درپیش‌گیرد . درغیراینصورت همواره خطر تضاد و بحران وجود دارد . ساختمانهای اقتصادی واجتماعی کشور ما همراه با تکنیک‌های تولید ، به سرعت رشد می‌کنند . ما از یک جامعه استعماری ونیمه فئودالی به یک جامعه سوسیالیستی رسیده‌ایم . مادرعصری زندگی می‌کنیم که در آن علم و تکنیک با گامهایی بزرگ پیشرفت می‌کنند ، وتحقیقات آموزشی سبب می‌شود که روانشناسی به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای نایل آید . تمام این عوامل ، آموزش و پرورش را درمسابقه‌ای واقعی قرار می‌دهد . درحالیکه خوشبختانه سیاست عمومی کاملاً " مشخصی برای آموزش و پرورش مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم در اختیار داریم . آموزش و پرورش ما باید براین اساس ابزارهایی عینی برای رفع نیازها بدست آورد . آنچه تاکنون خلق کرده‌ایم ، بزودی کهنه خواهدشد ، به عبارت دیگر دریک حالت فشار مداوم زندگی می‌کنیم . حالت فشاری که برانگیزنده کار و خلاقیت است . درهرگامی ، مسأله‌های اساسی بروز می‌کند : چگونه باید نیازهای قابل ملاحظه را برطرف کرد و ضرورت‌های کیفی را با امکانات اندک مادی و فنی و نیروی انسانی غیر مکفی و غیرکارآمد ، برآورد ؟

سؤال : یک کشور فقیر که بسوی صنعتی شدن گام بر می‌دارد و بار جنگی قابل توجهی را بدوش می‌کشد و باویرانی‌ها و خرابی‌های زیادی هم روبروست و علاوه براینها نرخ افزایش جمعیت خیلی زیادی را هم داراست ، باید با مشکلات تقریباً " غیر قابل حمل در آموزش و پرورش روبرو باشد . چگونه می‌توان آموزش و پرورش را با تعداد محدودی مدرسه و معلم سازمان دهی کرد ؟

وزیر : باید امکان تحصیل را برای بیشترین تعداد ممکن کودکان ، از طریق مدارس نصف روزه فراهم آورد . یک جامعه سوسیالیستی باید تمام اتباع خود را از سطح مشخصی از آموزش

برخوردار سازد تا آنان از تمامی حقوق اجتماعی خود بهره ور شوند و از عمده مسئولیت های خود برآیند. در مورد معلمان تصمیم گرفته ایم که هرچه سریعتر به تربیت معلم به تعداد کافی بپردازیم. به تدریج، با پیشرفت وضع اقتصادی، قابلیت های حرفه ای آنان را بالا ببریم، ما معلم را رکن مدرسه و یک مبارز انقلابی واقعی می شماریم و می گوئیم که آنها را به این منظور تربیت کنیم. اکنون تا سه سال مدارس طویل دوره تربیت معلم را آغاز کرده ایم.

سؤال: آیا نظام تحصیلی نیمه وقت سبب پائین آمدن کیفیت آموزش و پرورش نمیشود؟
آیا مدت زمان کار در مدرسه عامل اصلی در کیفیت نیست؟ آیا عوامل دیگری چون اهداف، برنامه تحصیلی و روشها وجود دارند؟ اهمیت نسبی آنها چقدر است؟

وزیر: این نکته در کانون مسایل کنونی ما جای دارد. ساختمانهای اساسی آموزش طرح ریزی شده اند. ما کاملاً واقفیم که کوشش زیادی برای بالا بردن کیفیت لازم است. تاکنون فقط با فوری ترین مسائل مقابله کرده ایم. در آینده باید به عمق دادن به کارها بپردازیم. تنهایی دو عامل نیستند که مطرح می شوند. بدواً باید بطور صحیح و دقیق کیفیت آموزش را مشخص کنیم. در این رابطه نخست باید بر میزان دانش کسب شده در مدارس تأکید ورزید. ما معتقدیم که مسأله خیلی پیچیده تر است و دست کم به عوامل زیر باید توجه کرد:

— مدرسه باید شاگردان را برای قبول و انجام وظائفی که از سوی جامعه بعهده آنان گذاشته می شود آماده کند. بویژه در جوامعی مثل جامعه ما که اینقدر کم صنعتی است و زحمات بسیاری را باید انجام داد، اگر مدرسه شاگردانی تربیت کند که از کار کردن امتناع کنند، و فقط علاقمند به کار در کارخانه های نو و ادارت باشند، بدیهی است که کیفیت آموزش غیر مطلوب است.

— در جامعه ما باید به سرعت انقلاب علمی و فنی عمیقی صورت پذیرد. مدارس باید دانش آموزان را با دانش لازم مجهز کنند. در اینجا کم و بیش می توان گفت که در برخورد دقیق با این مسأله دو سطح دانش وجود دارد. از یک سو صنایع جدید باید تکنیسین های ماهری را در اختیار داشته باشند، و از سوی دیگر کسانی که در بخش کشاورزی و صنایع دستی کار می کنند باید توانائی بهبود تکنیک های اولیه را داشته باشند. این روحیه خلاق و یا حداقل توانائی تطابق با شرایط جدید است که باید در مدرسه پرورش یابد نه صرف انباشتن دانش.

— آموزشی که در مدرسه داده می شود باید به ریشه ها هم جانیه بیانجامد، نه انباشتن

حافظه از معلومات دایره‌المعارفی .

سؤال : روشهای علمی‌ای که برای انجام اهداف فوق در ذهن دارید ، کدامند ؟
وزیر : روشن است که برای موفقیت ، تنها یک جهت‌گیری معین و یک دست‌آورد مشخص کافی نیست . در عمل ، برتجارب عملی مدارس عالی تکیه می‌کنیم تا به تدریج درسهای مناسب را بگیریم و برنامه عملی را بدست دهیم . در این رابطه ، کوشش‌های خود را برنگات زیرین متمرکز می‌سازیم .

— تلاش برای تدوین یک برنامه تحصیلی مناسب با شرایط تکنیکی و مادی کشور . این برنامه ساده باید مشتمل بر ضروریات باشد . بر مبنای این برنامه باید به روشهای مناسب تعلیم و تربیت دست یافت کتابهای درسی را تهیه کرد . علاوه بر این فکر می‌کنیم ساده سازی برنامه تحصیلی ، مسأله همه کشورهای است . زیرا با گسترش سریع علوم ، امکان دایره‌المعارف گزائی از بین رفته است .

— باید برای نیمه دیگر روز که صرف تحصیل نمی‌شود ، برنامه ریزی کار انجام گیرد . اصل راهنما آنست که تحصیل با کار تولیدی پیوند یابد . چه نوع کار و چه روشهایی را باید اتخاذ کرد ؟ اینها مسایل عملی‌ای است که اکنون تحت مطالعه می‌باشند . فرمولهای گوناگونی را آزمایش کرده‌ایم . در مجموع می‌توان گفت که حل مسأله کار تولیدی برای دانش آموزان ، در مناطق روستائی بسیار ساده‌تر است . می‌توان فعالیتهای تولیدی دانش آموزان را بر فعالیت‌های کشاورزی افزود . در شهرها این مسأله بسیار پیچیده‌تر است .

— افزایش سریع قابلیت‌های معلمین از طریق اقداماتی که فرصت بسط دانش ، ورشد استعدادها و بررسی روشهای تدریس و تعالی آگاهی‌های سیاسی را به آنان بدهد .

— کوشش برای ساخت مواد و ابزار ضروری آموزش ، ارتقاء تحقیقات روانشناسی و تعلیم و تربیتی ، کشف روشها و شیوه‌های مناسب گزینش .

سؤال : آیا ممکن است جزئیات بیشتری را پیرامون برنامه‌هایی که عنوان کردید بیان کنید ؟ مثلاً " یک معلم فیزیک یا یک معلم تاریخ چگونه می‌تواند درس خود را برای چنین سطحی از آموزش تهیه کند ؟

وزیر : انتخاب یا حذف مطالب در یک برنامه درسی بر سه معیار مبتنی است : مطلب

باید بنیادی باشد ، جدید باشد و متناسب با شرایط جامعه ویتنام باشد .

دانش های بنیادی برای دانش آموزان امکان بی بردن به ماهیت واقعی اشیاء ، درک واقعیت های نمونه ، فراگرفتن مفاهیم مهم و اصول و قوانین بنیادی سیر علم و ساختمان و روشهای با اهمیت آن را فراهم می آورد . هر دانش را باید در پرتو جدیدترین توضیحات و نظریه ها تحصیل کرد و تازه ترین کشفیات باید بی درنگ در برنامه درسی ادغام شوند . دانش های کسب شده باید تماما " در خدمت رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه با توجه به شرایط طبیعی و اجتماعی کشور باشد . مدارس بایستی از دانش آموزان انسانهایی بسازد که نه تنها قادر به تفکر انتزاعی باشند ، بلکه بتوانند طبیعت و اجتماع را در ویتنام دگرگون کنند .

سؤال : درباره کار تولیدی چه ؟ آیا کار نیمه روزه ، ضرورتی است حاصل از فقر کشور؟

یا اینکه عامل آموزشی مهمی است ؟

وزیر : هر دو عامل در کارند . شاگرد مدرسه ای که در کار تولیدی مشارکت می کند . بر

ثروت مادی میافزاید . و خانواده و حکومت را در تاءمین مخارج تحصیل خود یاری می دهد . بدین ترتیب امکان ادامه تحصیل برای اکثر کودکان فراهم می آید . ولی کار تولیدی قبل از هر چیز یک عامل آموزشی بنیادی است . صلاح نیست که جوانان را تا سنین بالا فقط به مطالعه کتابی واداریم ، بی آنکه دستهای خود را بکارگیرند . مشارکت در کار تولیدی ، بخشی از مفهوم مارکسیستی آموزش و پرورش است . ماسعی می کنیم که کار تولیدی را چنان سازمان دهیم که به هدفی دوگانه دست یابیم . سودمندی اقتصادی و تاثیر آموزشی . عملی ساختن مفهوم " چندین فنونی " آموزش که توسط مارکس مطرح شد و لنین بر آن تاءکید ورزید ، امروزه در کانون مسایل آموزش و پرورش قرار دارد . همچنانکه گفتیم روشهای متعددی تا کنون آزمایش شده است . در مورد کار کشاورزی ، گسترده ترین کار تولیدی ممکن عبارتست از آنکه دانش آموزان را در گروههای تولیدی برای کمک به تعاونی های کشاورزی سازمان داد . در بسیاری از مناطق کودکان در مزارع همراه خانواده خود ، در قالب تشکیلات تعاونی کشاورزی ، به کار می پردازند . در نواحی کوهستانی بسیاری از مدارس شبانه روزی مزارع اشتراکی خود را دارند . سازمان دهی دانش آموزان برای کار تولیدی در شهرها نیز مورد مطالعه قرار گرفته است .

در هر دو حالت ، شهر یا روستا ، مسایل عبارتند از :

— پرورش توانائی کار بدنی برای تولید ،

— تدریس مقدمات صنعت در رابطه با مفاهیم علمی ای که در مدرسه آموخته شده است .

— رشد دید کمونیستی نسبت به تولید و زحمتکشان در دانش آموزان ، آموزش کار ، پایه

تعلیمات معنوی است .

در علم وظایفی که بعهدہ دانش آموزان گذاشته می شود متناسب با سن آنان ، و شرایط

محل تولیدات . دانش آموزان از ساده ترین کار آغاز می کنند . تمیز کردن و تعمیر ساختمانهای

مدرسه ، درختکاری ، پرورش حیوانات ، جمع آوری قراضه های آهن . . . که با کارهای پیچیده تر

و فنی دنبال خواهد شد .

سؤال : آقای وزیر بیش از این وقت شما را نمی گیرم . ممکن است در پایان نظری کلی

به آموزش و پرورش همگانی در زمان حاضر بیاندازید ؟

وزیر : به نظرهای اصلی خود باز می گردیم . کشوری عقب افتاده که کمی صنعتی شده و

در حال جنگ ، بدنیاال پیشرفت سریع به جانب سوسیالیسم است . جهت گیری کلی ، بطور دقیق

و روشن توسط آموزه مارکسیستی و خط حزب و دولت مشخص شده است ، دلبستگی سنتی مردم

به آموزش که بر اثر جنبش انقلابی ده چندان شده است ، هیئت آموزشی ای فداکار اما با تجربه ای

اندک ، کارهای تحقیقاتی جامع ، الترناتیوها و فرمولبندیهایی که در همه زمینه ها باید به

فوریت انجام گیرند . مادریک محل ساختمانی واقعی هستیم که در آن کادرهای سیاسی ، معلمین

خانواده ها و متخصصین تعلیم و تربیت فعالانه همکاری می کنند . اندیشه ها و نظرگاههای گوناگون

باید با یکدیگر مواجه شوند . راه حل آسانی وجود ندارد . وضع اقتصادی ما در ۱۵ سال آینده

چگونه خواهد بود ؟ ریاضیات را چگونه تدریس کنیم ؟ آیا در زمینه اخلاق نیز چون گذشته به

کتاب درسی نیاز داریم ؟ چگونه بهترین دانش آموزان را برگزیده و آنها را روانه دانشگاهها

سازیم ؟ چگونه کمیت آموزش و پرورش را بسط دهیم بی آنکه کیفیت آن صدمه ببیند و بی آنکه

از محدوده اقتصادی خود فراتر رویم ؟ مریبان ما با مسایل بسیار پیچیده و دشواری مواجه هستند

که نیازمند بسیج امکانات مادی و نیروهای معنوی است ، مسائلی که به تفکر و تحقیقات نظری ،

تجزیه عملی ضرورانه و مبتنی بر روش ، احتیاج دارد . بنا بر ضرب المثلی قدیمی گاه " فقر ،

عقل را مانع می شود " . ولی از آنجاکه ما در شرایط اعتلای انقلابی هستیم ، ضرب المثل های

قدیمی دیگر همیشه درست نیستند . مسایل از همه طرف به ما هجوم می‌آورند . ولی ما در آنها غرق نشده‌ایم . مدعی نیستیم که همهٔ مسائل را حل کرده‌ایم ، هرگز . فقط اعتماد داریم ، زیرا آموزش و پرورش ما بر زمینهٔ یک جنبش انقلابی نیرومند زاده شده و رشد کرده است ، جنبشی که پیروزی از آن اوست ■



این مقاله فصلی است از کتاب پزشکی در زیرسلطه کاپیتالیسم^۱
اثر وینست ناوارو^۲. مقاله دارای ۷۴ ماخذ است که در پایان متن
اصلی در کتاب بچاپ رسیده و در ترجمه فارسی با اعدادی در درون
پرانتز متمایز گردیده اند. ما علاقمندان به ماخذ مذکور را به متن
اصلی رجوع می دهیم.

آموزش و فرهنگ

شیلی آینده

نمونه‌ای برای مطالعه در مورد رهائی از عقب ماندگی

بتمام آنانی که در شیلی و بقیه آمریکای لاتین تخت تعییند بخاطر این
که ایمان دارند که تنها راه رهائی از عقب ماندگی در تندرستی، رهائی
از بیماری عقب ماندگی است

در روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ساعت ۹ صبح دو گردان پیاده نظام کاخ ریئس جمهوری را
در سانتیاگو محاصره کردند. بین ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعد از ظهر سربازان کاخ را بمباران کرده
غالب اعضاء کادر دفتر رئیس جمهوری و خود رئیس جمهور، سالوادور آلنده^۱، را بقتل
رسانیدند. درست در چند متری کاخ، هتل کارراس لوکس ترین هتل سانتیاگو قرار دارد که

۱- برای گزارش دقیقی از وقایعی که در زمان کودتا و بعد از آن بوقوع پیوست به گزارش
خبرنگاران روزنامه های واشنگتن پست، لوموند و گزارشهای کهج. کندل (۱) برای نیویورک
تایمز در سانتیاگو فرستاده است رجوع نمائید. خبرنگاران روزنامه وال استریت جورنال
در سانتیاگو شهرت زیادی به دروغگوئی دارند. برای نقد عالی و کاملی در مورد اطلاعات
غلطی که در روزنامه وال استریت جورنال داده شده است به مقاله برنز (۲) رجوع گردد.

1- *Medicine Under Capitalism*; 2- *Vincent Navarro*

متعلق به هتل‌های زنجیره‌ای شرaton آمریکا است. خبرنگار نیویورک تایمز در سانتیاگو گزارش داد که در آن هتل مانند جاهای بسیاری دیگر در شیلی، کلفت‌ها، نظافت‌چی‌ها، کارگران بقیه آبی در زیرزمین‌ها با وحشت و خشم از اینکه حکومتی که متعلق به آنان بود سقوط کرده است جمع شده بودند. هم زمان در طبقه آخر مدیر هتل مهمانان را بنوشیدن شامپانی دعوت کرده بود تا پیروزی کودتای نظامی و سقوط دولت اتحاد خلق *Unidad Popular* را جشن بگیرند. نه چندان دورتر در ساختمان دانشکده پزشکی، جامعه‌پزشکان شیلی تلگرافی در حمایت از کودتاگران ارسال داشت (۳).

در همان موقع در غالب مراکز بهداشتی و بیمارستانها، در غالب محله‌های کارگری و دهقانی، کارگران امور بهداشتی و تندرستی، کارگران بقیه آبی، دهقانان فقیر، بیکاران، فقرا آن قسمتی از جامعه شیلی که نرودا آنان را "اکثریت محروم" خوانده بود در مقابل هجوم نظامیان مقاومت میکردند. قدرت این مقاومت در این پدیده بیان میگردد که هنوز ده ماه پس از آن صبح سپتامبر، کشور شیلی در محاصره نظامیان است، و ارتش مجبور شده است که آنچه‌آن سرکوبی براه اندازد که خبرنگار روزنامه لوموند در سانتیاگو آنرا "حمام خون طبقه کارگروفقیر" خوانده است. هزاران میل دورتر بقول خبرنگار لوموند دیپلوماتیک، فضائی از "شادی محطاطانه آمیخته با کمی خجل زدگی در کریدورهای قدرت در شهر واشنگتن" وجود داشت (۴).

چرا همه این اتفاقات افتاد؟ چگونه آنان بهم مربوط میشدند؟ و از همه مهمتر، معنی این اتفاقات در شیلی برای تمام آمریکای لاتین در زمان حال چیست؟

در این صحبت من سعی میکنم که دید خود را در مورد چرا و چگونه رویدادهائی که در محور خدمات تندرستی شیلی اتفاق افتاد ارائه دهم. در ضمن سعی خواهم کرد که به نتیجه‌گیریهای موقتی هم برسم. در عین حال از آنجا که بنظر من نظام تندرستی در هر جامعه آئینه تمام نمای آن جامعه است من سعی میکنم که تکامل خدمات تندرستی شیلی را در کل محور عقب ماندگی این کشور بیان نمایم.

مقدمتاً :

برای درک وقایع شیلی چه در درون و چه در خارج از محور تندرستی اول باید به علل عدم رشد در شیلی نظر اندازیم . همانطوریکه در مقاله قبلی بعنوان فرضیه ارائه دادم (۵) همین علل عاملین تعیین کننده شکل ، عملکرد و توزیع امکانات در محور تندرستی هم هستند . قبل از شروع این بحث تکرار برخی از نتایجی که محصول آن مقاله بود ممکن است کمک کننده باشد . درحقیقت دلایل عقب ماندگی نه تنها در شیلی بلکه در غالب کشورهای آمریکای لاتین عوامل زیرکه مورد قبول مجامع رهبری دولتی ، دانشمندان کشورهای صنعتی ، و سازمانهای بین المللی میباشند نیستند (الف) کمبود "ارزشهای" متناسب و تکنولوژی در کشورهای فقیر (ب) کمبود سرمایه و منابع (ج) عدم نفوذ سرمایه ، ارزشها و تکنولوژی از جوامع پیشرفته به شهرهای کشورهای عقب مانده و در آنجا به مناطق روستائی . کاملاً "برعکس این فرضیه ، عقب ماندگی وعدم رشد در شیلی و بقیه کشورهای آمریکای لاتین دقیقاً "بخاطر وجود این "شرایط پیشرفت" است . یعنی (الف) وابستگی زیاد از حد بفرهنگ و تکنولوژی کشورهای پیشرفته و (ب) استفاده کم یا نامتناسب از سرمایه های موجود توسط بورژوازی وابسته و ایادی خارجیشان .

در واقع توزیع ناعادلانه قدرت اقتصادی و سیاسی در شیلی و کنترل سرمایه های که در آن یکم یا بطور نامطلوب استفاده میشود توسط طبقه بورژوازی وابسته و همقطاران خارجیش ریشه عقب افتادگی شیلی است .

برای درک عدم رشد امکانات تندرستی در شیلی باید از تشریح توزیع یکطرفه قدرت اقتصادی و سیاسی بین طبقات مختلف شیلی شروع کنیم . هرچند که در هر طبقه گروههای ذینفع متفاوتی وجود دارند ولی باندازه کافی همگونی در رفتار سیاسی و اقتصادی هر طبقه هست که بما اجازه دهد تا جامعه شیلی را به سه طبقه تقسیم نمائیم ۲ .

۲ - طبقه بالا شامل بورژوازی انحصارگر ، بورژوازی بزرگ کشاورزی ، صاحبان زمینهای وسیع ، بورژوازی غیر انحصاری شهری ، و بورژوازی متوسط و کوچک شهری میباشد . طبقه متوسط شامل خرده بورژوازی ، افراد حرفه ای ، یقه سفیدها ، کارمندان دولت ، و قسمت بزرگی از قشر

در اواسط دهه ۶۰ درصد از جمعیت را داریم که ۶۰ درصد از ثروت (درآمد و مستقلات) جامعه را کنترل میکنند و در مورد روش سرمایه‌گذاری، تولید و مصرف جامعه شیلی تصمیم میگیرند. ولی از آنجا که قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان متکی بر قدرت بورژوازی کشورهای پیشرفته است فرانک (۷) کلمه لمین را به کلمه بورژوازی برای توصیف آنان اضافه کرد. طبقه متوسط بر این لمین بورژوازی (بورژوازی وابسته) متکی است. برعکس کشورهای توسعه یافته که در آن طبقه متوسط پس از انقلاب صنعتی نیروی متری ای بود، طبقه متوسط در آمریکای لاتین فقط یک زائده اقتصادی بورژوازی وابسته است.

در زیر این دو طبقه اکثریت جمعیت شیلی، شامل کارگران یقه‌آبی، دهقانان، بیکاران و فقرا وجود دارند که ۶۵ درصد از جمعیت شیلی را تشکیل میدهند و فقط ۱۲ درصد از ثروت این جامعه را دارا هستند (۸). ۳.

ساخت خدمات تندرستی در شیلی

همانطوریکه انتظار میرود ساخت طبقاتی جامعه شیلی در خدمات تندرستی منعکس گردیده است. در نتیجه خدمات تندرستی دولتی یا خدمات تندرستی ملی درمان طبقه کارگر، دهقانان

متوسط نیروهای مسلح میباشد. طبقه کارگر شامل کارگران صنایع انحصاری و بزرگ (متشکلترین و سیاسی‌ترین کارگران در شیلی)، کارگران صنایع متوسط و کوچک و زحمتکشان دیگر است. دهقانان شامل کارگران کشاورزی، و کشاورزان سنتی میباشد. برای یک بحث روشن‌تر در مورد هر طبقه به جزوه "ویژگیهای انقلاب شیلی" که توسط جنبش اتحاد عملیات خلقی منتشر گردیده و در مقاله جانسون (۶) فصل دهم آمده است مراجعه کنید.

۳- در رابطه با توزیع درآمد ارقام مربوطه برای دهه ۱۹۶۰ از قرار زیر است: "۵ درصد از جمعیت که غالباً سرمایه‌داران شهری میباشند ۴۰ درصد از درآمد ملی را بخود اختصاص میدهند، ۲۰ درصد از جمعیت که غالباً کارمندان شهری میباشند ۴۰ درصد دیگر از درآمد ملی را دریافت میکنند، ۵۰ درصد از جمعیت که غالباً کارگران شهری، صنعتی و حرفه‌ای هستند ۱۵ درصد از درآمد را بخود اختصاص میدهند و ۲۵ درصد از جمعیت که غالباً کارگران کشاورزی میباشند ۵۰ درصد از درآمد ملی را دریافت میکند" از مقاله فرانک.

بیکاران، فقیران و درصد کوچکی از پائینترین قشر کارگران یقه سفید را به عهده دارد که مجموعاً " ۷۰ درصد از جمعیت شیلی را تشکیل میدهد. بیمه درمانی اختیاری طبقه متوسط را که ۲۲ درصد از جمعیت است می پوشاند و نظام خدمات درمانی در ازای پول - سیستم کارآئی - خدمات درمانی طبقه بورژوازی وابسته را که ۸ درصد از جمعیت شیلی است به عهده دارد. دویساره همانطوریکه انتظار میرود مخارج سرانه در سیستم دولتی پائینترین و در سیستم بیمه قدری بالاتر و در سیستم خصوصی بالاترین رقم را دارد. در واقع ارقام خرج سرانه نشان میدهد که دو طبقه بالا، بورژوازی وابسته و طبقه متوسط، که سی درصد از جمعیت شیلی را تشکیل میدهند در سال ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ شصت درصد از بودجه تندرستی شیلی را مصرف کرده در صورتیکه طبقه کارگر، دهقانان، بیکاران و فقیران که ۷۰ درصد جمعیت شیلی هستند فقط ۴۰ درصد از رقم کل مخارج تندرستی را بخود اختصاص دادند (ص ۱۰، ۹۳، ۱۸۳، ۱۸۶). علاوه بر این با ازدیاد تفاوت درآمد بین طبقات بالا و پائین، تفاوت در مصرف بودجه تندرستی بین این دو گروه بیشتر و نه کمتر شده است. در حقیقت در سال ۱۹۵۸ نظام خصوصی طبابت ۴۱ درصد از کل مخارج تندرستی را بخود اختصاص میداد ولی این درصد در ۱۹۶۳ به ۵۷ درصد و در ۱۹۶۸ به ۶۰ درصد رسید (۱۱) بدین ترتیب مخارج نظام خصوصی طبابت از درآمد ناخالص ملی از ۲ درصد در ۱۹۶۰ به ۳/۷ درصد در ۱۹۶۸ رسید در حالیکه مخارج سیستم دولتی از ۳/۲ درصد کل درآمد ناخالص ملی در سال ۱۹۶۰ به ۲/۵ درصد سال ۱۹۶۸ تنزل نمود. این ازدیاد مصرف توسط نظام طب خصوصی بخاطر ازدیاد مصرف سرانه بوده زیرا که درصد جمعیت طبقه سرمایه دار وابسته و متوسط تغییر محسوسی ننموده (۸). خلاصه توزیع و مصرف سرویس های تندرستی در شیلی انعکاس از سیستم طبقاتی شیلی است و بجائی رسیده است که خرج سرانه یک خانواده طبقه پائین برای تندرستی یک دهم مخارج خانواده طبقه بالاست. (۱۲)

هرچند که آگاهی از توزیع خدمات تندرستی در زمان کنونی مهم است ولی شاید مهمتر این باشد که این توزیع که نمایانگر طبقاتی بودن جامعه شیلی است چگونه بوجود آمده است. در واقع هرچند که بعضی از عناصر مهم در تحول نظام خدمات تندرستی شیلی خاص وضع شیلی است ولی غالب این ویژگیهای شبیه ویژگیهای دست که در کشورهای دیگر منجمله ایالات متحده دیده میشود (برای یک بارنگرش کوتاه به وقایع مهم قرن اخیر در شیلی به ماءخذ

۱۳ نوشته گروه مهندسين و دانشمندان برای حرکات اجتماعی - سیاسی رجوع شود. (۱۳)

مفهوم تندرستی بعنوان یک حق اولیه در شیلی در سال ۱۹۲۵ مورد قبول قرار گرفت در آن هنگام در قانون اساسی شیلی نوشته شد که تندرستی حق مسلم هر انسان است و دولت موظف است که این حق را برای هر شهروند تعهد نماید. فاصله بین تئوری و عمل بسیار است و تنها در سال ۱۹۵۲ با تشکیل خدمت تندرستی ملی دولت سعی کرد که پوشش درمانی به کارگران یقه آبی، و بعد به دهقانان، بیکاران و فقرا بدهد^۴. بهمان اندازه که فرضیه‌های متفاوت ارائه شده است دلایل مختلف برای تشکیل این سرویس در آن زمان مخصوص وجود دارد. یکی از دلایل وضعیت اقتصادی شیلی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ است. با رکود اقتصادی دنیا در دهه ۱۹۳۰ احتیاج به مواد اولیه در سطح بین‌المللی بشدت کاهش یافت و بحران اقتصادی عظیمی در کشورهای وابسته که صادرات مهم آنان را مواد اولیه تشکیل میداد بوجود آمد. در سالهای ۱۹۴۰ در زمان جنگ جهانی دوم بالاخره احتیاج به مواد اولیه شیلی مخصوصاً "مس - مهمترین صادرات شیلی - رو باز دیا گذاشت. در این موقع بود که سرمایه‌داران وابسته و ایادی خارجیشان فرصتی برای توسعه اقتصاد را که در خطوط مورد تمایل خود بدست آوردند. هدف آنان صنعتی کردن بعنوان محرک اصلی رشد بود. از آنجا که آنان مایل بودند که اقتصاد را دوباره بنا کنند احتیاج بیک طبقه کارگر سالم مخصوصاً "در قسمت صنایع داشتند. در حقیقت یکی از اهداف اصلی خدمات ملی تندرستی "بوجود آوردن یک نیروی سالم و مولد" بود (۱۱) و قانونی که خدمات ملی تندرستی را بوجود آورد در واقع میگوید که هدف اصلی این خدمات "هدایت رشد کودکان و جوانان و نگاهداری از بزرگسالان بخاطر استفاده از حداکثر قدرت آنان بعنوان مولدین حال و آینده است" (۱۴).

برنامه صنعتی کردن کشور احتیاج به ایثار فراوان داشت و همانطوریکه در کشورهای دیگر اتفاق افتاده است بار این از خود گذشتگی بردوش طبقه بالا بلکه بردوش طبقه پائین افتاد. در دهه ۱۹۵۰ - ۱۹۴۰ یک توزیع وسیع پس گرایانه درآمد بضرر طبقات پائین اتفاق افتاد. مردها در آن دهه از ۲۷ درصد از درآمد ملی به ۲۱ درصد رسید و فاصله اقتصادی بین طبقات مختلف بطور شگفت انگیزی افزایش یافت. این اتفاقات با سرکوبی شدید احزاب طبقه کارگر و

۴ - قبل از ۱۹۵۲ نظام بیمه کارگری و اجتماعی، مسئول نگاهداری از کارگران یقه آبی، (ولی

نه خانواده آنها) فقرا بود.

برای از بین بردن آنان همراه بود. جای تعجب نیست که ویژگی این دوره از تاریخ شیلی قیام‌میلی کارگری و ناآرامی‌های شدید اجتماعی می‌باشد و نظام سرمایه‌داری وابسته نه تنها با سرکوب بلکه با وضع قوانین اجتماعی بمقابله پرداخت. این عکس‌العمل بی‌شبهت به عملکرد بیمارک در قرن قبل در آلمان نیست که همراه با سرکوب، بیمه اجتماعی و تندرستی برای کارگران بقیه آبی و بعداً "دهفانان، بیکاران و فقیران بوجود آورد. هدف از این تغییرات مهار کردن نیروهای سرکش بود. ولی دادن امتیاز بیک طبقه با گرفتن امتیاز از طبقه دیگر یکی است. طبیعتاً" احزاب طبقه کارگر نه تنها از بوجود آمدن خدمات ملی تندرستی حمایت کردند بلکه برای آن جنگیدند و کسی جز رئیس‌جمهور آینده نبود که در آن زمان بعنوان عضو سنای شیلی از حزب سوسیالیست قانون تشکیل خدمات ملی تندرستی را بمجلس ارائه داد.

از این نظر تجربه شیلی در دهه ۱۹۵۰ تجربه کشورهای دیگر را در بیمه اجتماعی تکرار کرد. در حقیقت اجازه می‌خواهم که از سیگریست تاریخدان بزرگ پزشکی و استاد تاریخ پزشکی جانزهاپکینز در دهه ۱۹۴۰ نقل قول نمایم. من معتقدم که سخنان او که در دانشکده بهداشت لندن در سری سخنرانیهای "هیت کلارک" در سال ۱۹۵۲ همان سالی که خدمات ملی تندرستی در شیلی بوجود آمد، گفته شده است نه تنها مربوط به وضعیت شیلی در دهه ۱۹۵۰ میباشد بلکه مربوط وضعیت کنونی ایالات متحده و بحث در مورد بیمه ملی درمانی هم است. (۱۴، همچنین ۱۶).

"قوانین بیمه تاءمین اجتماعی بصورت موج و با تبعیت از الگوی خاصی بوجود آمدند. صنعتی شدن روزافزون این احتیاج را بوجود آورد. احزاب سیاسی نه پیمانگر خواسته‌های کارگران بودند برای نظام موجود و یا لااقل نظام سنتی تولید خطر بالقوه بشمار می‌آمدند و ترس حادی که مثلاً "گمون پاریس بوجود آورد محافظه کاران را بجنب و جوش انداخت و قوانین بیمه اجتماعی بوجود آمد. در انگلستان در اوایل قرن اخیر انقلاب دوم صنعتی شدت ملموس گردید. حزب کارگر انگلیس با ورودش بمجلس، انگلستان را از کشوری با دو حزب به کشوری با سه حزب تبدیل کرد. هرچند که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه سرکوب شد ولی این تمرینی برای انقلاب دیگر گردید. قوانین اجتماعی نه توسط سوسیالیستها بلکه توسط لوید جورج و چرچیل وضع گردید. موج سوم پس از جنگ جهانی اول فرارسید. زمانیکه صنعت در تمام کشورهای در حال جنگ بسرعت توسعه یافته بود و در نتیجه جنگ احزاب سوسیالیست در همه جا قویتر گردیده بود و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وحشت سرخی پدید آورد که هنوز بسیاری از کشورها از آن رنج می‌برند، بازهم قوانین بیمه‌های اجتماعی در چندین کشور دیگر وضع گردید.

تمام الگوهای تاریخی که ما برپا میکنیم تا اندازه‌های مصنوعی است و تاریخ هرگز خود را بدون تغییر تکرار نمی‌کند ولی الگوها از این نظر مفیدند که ما را در درک وضعیت موجود کمک میکنند. و قتیکه به آمریکا نگاه میکنیم احتیاج به بیمه تندرستی را در میابیم مخصوصاً "در زمانیکه ترس از کمونیسیم نمی‌تواند از این بیشتر باشد. ولی در ایالات متحده نه حزب سوسیالیست وجود دارد و نه گروه فعال سیاسی کارگری که بتواند دولت را تحت فشار قرار دهد. نظام کنونی از هیچ طرف مورد حمله قرار نگرفته و احزاب محافظه کار احتیاج بفعالیت را در این زمینه حس نمیکنند."

شما باید تصمیم بگیرید که چقدر این نقل قول بوضع کنونی در ایالات متحده مربوط است. ولی در مورد رابطه آن با وضع شیلی در دهه ۱۹۵۰ بوضوح بیمه تاءمین اجتماعی و خدمات ملی تندرستی هر دو جوابی از نیروهای راست به خطر جناح چپ بودند. طبقه متوسط و بالا همچنان به پرداخت پول در مقابل سرویس پزشکی و پرداخت مستقیم به پزشک بر طبق الگوئی که در آن خدمات درمانی مانند هرکالای دیگر خرید و فروش میشود ادامه داد.

پزشکان در مورد نظام خدمات ملی تندرستی دو دل بودند. از یکطرف بآن احتیاج داشتند از آنجا که قدرت خرید آن قسمتی از جمعیت که تحت پوشش این نظام بود واقعاً "بسیار کم بود و هست. نظام خدمات ملی تندرستی همیشه منبع درآمد مهمی برای ۹۰ درصد از پزشکان که برای آن بطور تمام وقت یا نیمه وقت کار میکنند بوده است (۱۱).

از جهت دیگر پزشکان در مورد نظام خدمات ملی تندرستی شک و تردیدهای عمیقی داشتند برای اینکه از دخالت دولت میترسیدند. بدین دلیل است که آنان شروط زیر را برای قبول این سیستم قائل شدند. (الف) جامعه پزشکان شیلی بعنوان نگهبان قانونی نظام خدمات ملی تندرستی انتخاب گردید تا از امتیازات اقتصادی و دیگر امتیازات پزشکان دفاع نماید و (ب) طب خصوصی برای آنان که مایل بپرداخت پول در ازای خدمات پزشکی میباشد ادامه یابد و آنان بتوانند از وسائل نظام خدمات ملی تندرستی استفاده کنند. ۵

۵- پزشکان تمام وقت که در خدمات تندرستی کار میکنند باید در تئوری شش ساعت در روز کار کنند و حقوق دریافت نمایند. قرار داد پزشکان پاره وقت مانند قرارداد در سرویس ملی تندرستی انگلستان میباشد که حق استفاده از تخت برای مریضهای خصوصی پزشکان در بیمارستانهای نظام ملی تندرستی محفوظ است.

تنها در دهه ۱۹۶۰ زمانیکه رکود اقتصادی در شیلی اتفاق افتاد و مخارج خدمات تندرستی بالا رفت مصرف کنندگان طبقه متوسط از یکسو و پزشکان از سوی دیگر جنبشی را پدید آوردند که در سال ۱۹۶۸ باعث بوجود آمدن بیمه تندرستی شبیه به بیمه لیب و سپر آبی آمریکا گردید که مسئول خدمات بیمارستان و سرپائی گردید و پزشکان بطور کارانه برای سرویس خود پول دریافت میکردند. دلیل بوجود آمدن این سیستم نگرانی پزشکان از این بود که بالا رفتن مخارج پزشکی خطر خروج مراجعین خصوصی آنان را از نظام موجود در برداشت. دولت فری که نماینده طبقه متوسط بود بوجود آمدن چنین نظامی را که غالب متخصمان، سرمایه داران کوچک خرده بورژوازی و کارمندان یقه سفید را بیمه می نمود تصویب و تشویق کرد.

با بوجود آمدن بیمه درمانی نظام طبقاتی بطور رسمی در نظام درمانی منعکس گردید. سرویس خدمات ملی تندرستی ۷۰ درصد از جمعیت شامل کارگران یقه آبی، دهقانان، بیکاران و فقرا، را دربرگرفت و بیمه درمانی مسئولیت طبقه متوسط (۲۰ درصد از جمعیت) و درصدی از سرمایه داران وابسته (۲ درصد) را قبول نمود. (برای مروری بتاریخ نظام خدمات تندرستی در شیلی به مآخذ ۱۷ و ۱۸ رجوع شود.)

توزیع جغرافیایی امکانات

همراه با توزیع طبقاتی و نامتناسب امکانات، توزیع نامتناسب منطقه‌ای مخصوصاً " بین قسمتهای شهرنشین و روستائی وجود دارد. شیلی کشور باریک و درازی است که ۲۶۰۰ میل طول دارد. ۷۵ درصد از کل جمعیت را شهرنشینان و ۲۵ درصد روستائیان تشکیل میدهند و ۳۰ درصد از کل جمعیت در پایتخت - سانتیاگو - زندگی میکنند. تجزیه و تحلیل توزیع امکانات نشان میدهد که دفعات مراجعه به پزشک برای هر فرد در سال در سانتیاگو سه بار است که دو برابر تعداد دفعات مراجعه در نقاط روستائی میباشد. خرج سرانه برای تندرستی در سال، شامل خدمات بیمارستانی و سرپائی، در سانتیاگو ۳۸ دلار است که چهار برابر خرج سرانه در نقاط ده نشین (۹ دلار) میباشد. (برای بازنگری به توزیع امکانات در خدمات تندرستی به مقاله ۱۹ مراجعه گردد.)

سانتیاگو، یک سوم جمعیت شیلی ۶۰ درصد از پزشکان و ۵۰ درصد از داندانپزشکان را بخود جلب کرده است. از نظر سرویس های محیط زیست در نقاط شهرنشین ۸۰ درصد آب، ۶۵ درصد از شبکه فاضلاب مناسب را داراست. در صورتیکه در نقاط روستائی این اعداد به ترتیب ۲۰ و ۹ درصد میباشد (۲۰) همانطوریکه در مقاله قبلی تشریح کردم (۵) عقب ماندگی نقاط روستائی بخاطر دورافتادگی آنها و در نتیجه محدودیت محور مدرن نیست بلکه بر عکس بخاطر رابطه آنان با این محور است و در حقیقت ثروت نقاط شهرنشین تا حدودی پایه در فقر نقاط روستائی دارد. هرچند این جمله بنظر اغراق آمیز میآید ولی شواهد نشان میدهد که مقدار زیادی از ثروت سرمایه داران وابسته شهرنشین از صنایع معدنی و زراعت بدست آمده است که متعلق به نقاط روستائی است و فقر بیش از همه جا در آن نقاط وجود دارد. (برای بحث بیشتر با جزئیات به مرجع ۹ صفحه ۱ - ۲۰ رجوع شود.)

علل توزیع نامتناسب

در مقاله ای که قبلاً "بان اشاره کردم (۵) سعی نمودم که تجزیه و تحلیلی از بعضی از دلایل این توزیع نادرست که در غالب کشورهای امریکای لاتین امری است عادی ارائه دهم. همانطوریکه قبلاً "اظهار نمودم ما نمیتوانیم توزیع نامتناسب امکانات تندرستی را بدون تجزیه و تحلیل توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در جامعه درک کنیم. چه کسی چه چیزی و که را کنترل میکند یا آنطوریکه در اقتصاد سیاسی بیان میشود چه کسی ابزار تولید و بازتولید را کنترل میکند؟ در شیلی مانند غالب کشورهای امریکای لاتین سرمایه داران وابسته غالب ثروت، مستغلات و درآمد جامعه را کنترل میکنند. و در نتیجه عمده پس انداز آن ایشان است، آنان سرمایه گذاری را هدایت کرده، در مسائل مختلف کشوری نفوذ نموده و بطور وسیعی عملکرد قوای مجریه، مقننه، قضائیه و نظامی را کنترل میکنند بالاتر از همه آنان توزیع امکانات را در سطوح مختلف اقتصادی - سطح اول، دوم، سوم کنترل مینمایند. در سطح سوم آنان بر روی توزیع امکانات در محور تندرستی بطرق زیر اثر میگذارند: (الف) توصیه نظام "بازار آزاد" که در آن

امکانات در وابستگی به قدرت مصرف کننده و نه تولید کننده توزیع میگردد، مثلا " قدرت مصرف طبقه شهرنشین مرفه. (ب) نفوذ در وسایل باز تولید مثلا " با تمرکز آموزش پزشکی در شهرها و (ج) کنترل ماهیت و محتوی اجتماعی آموزش پزشکی بشکلی که اکثریت جمعیت به آن دسترسی نداشته باشند. در واقع دانشجویان پزشکی غالبا " از طبقه سرمایه داران وابسته و متخصصان که فقط معرف ۱۲ درصد جمعیت شیلی هستند میباشند. اجازه دهید که این نکته را با بررسی شغل پدران ۲۶۴ دانشجوی سال اول دانشکده پزشکی دانشگاه شیلی در سال ۱۹۷۱ روشن نمایم: مدیران و محققان ۷۰/۴ درصد، کارگران یقه سفید ۱۶ درصد، کارگران یقه آبی ۴/۱ درصد و دیگران ۹/۵ درصد. جالب است که گروه دیگران شامل طبقه دهقانان نمیگردد. دهقانان که ۳۰ درصد نیروی کار را تشکیل میدهند یک دختر و پسر در دانشکده پزشکی اصلی شیلی نداشتند (۲۱ ص ۴).

روش کنترل دیگری که سرمایه داران وابسته در محور تندرستی از آن سود میجویند استفاده از نفوذ که در حقیقت مساوی است با اداره کامل - نهادهای متمرکز و شهرگردی دولت است که در نتیجه قسمت ملی که توسط ادارات مختلف دولت کنترل میگردد اجبارا " بخواسته های آنان جواب میدهد. تا سال ۱۹۷۰ قوای مجریه و مقننه و قضائیه هم توسط اهرابی که معرف سرمایه داران وابسته و طبقه متوسط بودند اداره میشدند. در انتخابات ۱۹۷۰ در قوای مجریه ولی نه قوای دیگر دولت تغییر روی داد و تا اندازه ای بزیار نفوذ احزاب طبقه کارگر درآمد. (برای تشریح کامل این موضوع رشته مقالات کوکرافت و دیگران به ماخذ ۲۲ قسمت دوم مراجعه شود.)

نتایج این کنترل: اولویت ها در تندرستی

کنترل وسائل تولید در قسمت تندرستی توسط طبقه بورژوازی منتج به پیدایش الگوی از تولید میگردد که هدفش فقط ارضای خواننده های مصرفی طبقه بورژوازی است و این الگوی مصرف بورژوازی وابسته، تعیین کنندگان سلیقه و ارزشهای این جوامع، تقلیدی از الگوی مصرفی

بورژوازی کشورهای توسعه یافته است .

جای تعجب نیست که الگوی تولیدی در قسمت تندرستی در شیلی بسیار شبیه الگوی تولیدی در غالب کشورهای پیشرفته است یعنی خدماتی درجهت (الف) طب تخصصی گرای بیمارستانی بجای طب عمومی (ب) طب شهر گرای وابسته به تکنولوژی بجای طب روستائی وابسته به نیروی انسانی (ج) طب درمانی بجای طب پیشگیری و (د) طب فردگرای بجای خدمات در جهت تندرستی محیط زیست . ضرورتی بگفتن ندارد که با در نظر گرفتن مشکلات شایع تندرستی در شیلی ، کشوریکه در آن سوء تغذیه و امراض عفونی وسایل اصلی مرگ ومیرند بهترین استراتژی برای حل این مشکلات که گریبانگیر اکثریت مردم است تاکید بر روی الگوئی در تولید برعکس الگوی کنونی است . این بدان معنی است که باید تاکید را بر روی طب روستائی ، عمومی و وابسته به نیروی انسانی گذاشت و اولویت مهمتری به طب پیشگیری و بهداشت محیط زیست داد تا طب درمانی و سلامتی فردی .

رفتار مقلدانه بورژوازی وابسته ، در علاقه آنان بداشتن "آخرین" در طب مشخص میگردد که منجر به توسعه واحدهای جراحی قلب باز ، واحدهای مراقبت ویژه بیماریهای قلبی ، پیوند اندامها ، وغیره بعنوان " کادیلکها " و " رولزرویسهای " پزشکی گردیده است . اولویتی که حتی در کشورهای پیشرفته محکوم است تا چه برسد بکشورهای در حال توسعه . در واقع چنین اولویتهائی امکانات بسیار زیاد مورد احتیاج درجهت خدمت باقلیت کوچکی منحرف مینماید .

کنترل تولید خدمات درمانی توسط اقلیت ، الگوئی از باز تولید در آموزش پزشکی شیلی بوجود میآورد که منجر بتولید متخصصین از نظر کیفیت و کمیت بسیار شبیه بکشورهای پیشرفته میگردد . جدول ۱ در صد پزشکان در بعضی از رشتههای مختلف را نشان میدهد .

جدول ۱

کشور	سال	پزشک عمومی	متخصص بهداشت	جراحی	اطفال
شیلی	۱۹۷۲	۱۴	۳/۲	۱۸/۲	۱۰/۰
ایالات متحده	۱۹۷۰	۱۷/۸	۰/۸	۲۰/۰	۶/۰

منبع : از بخش نیروی انسانی ، سازمان بهداشت پان آمریکا ، منابع انسانی تندرستی در آمریکا

واشگتن دی. سی. ۱۹۷۳

همانطوریکه دیده می شود مثلا " تخصص جراحی که نمونه مشخصی از طب بیمارستانی وابسته به تکنولوژی است بیشترین درصد و تخصص امراض کودکان و بهداشت پائینترین درصد را داراست. واضح است که درکشوری با ۳۸ درصد از جمعیت کمتر از ۱۵ سال مرگ و میربخاطر آلودگی محیط و سوء تغذیه، درصد جراحان بیش از احتیاج و متخصصین امراض اطفال و بهداشت کمتر از احتیاج است.

جدول ۲ نشان میدهد که خرج سرانه برای بهداشت محیط زیست درصد بسیار کوچکی از خرج سرانه کلی برای خدمات تندرستی میباشد که عمده آن برای طب درمانی و مخصوصا" مخارج بیمارستانها مصرف میگردد.

جدول ۲

مخارج تقریبی در خدمات تندرستی شیلی در قسمت پزشکی و آب و فاضلات بطور

سرانه و بطور درصد کل مخارج تندرستی در سال ۱۹۶۹

مخارج پزشکی	آب و فاضلاب	مخارج سرانه (دلار آمریکا)	درصد کل
۲۴	۱/۵	۶	۹۴

منبع: پ. اس. سیپولودا، تجزیه و تحلیل مخارج تندرستی در شیلی (بازبان اسپانیایی). دانشگاه شیلی، سانتیاگو ۱۹۷۲

اقتصاددان مشهور داهومادا (۲۳) و ناوارو (۵) و تعداد زیادی دیگر (به مقاله ناوارو و رادمن مرجع ۲۴ رجوع گردد) تاءید کرده اند که خدمات تندرستی مورد احتیاج کشورهای درحال توسعه آن نوعی هستند که بجای نیروی تکنولوژی به نیروی انسانی، بجای طب درمانی بطب پیشگیری، بجای طب بیمارستانی بطب عمومی و بجای خدمات تندرستی فردی بخدمات بهداشتی محیط احتیاج دارند. این ترتیب اولویتها برعکس ترتیبی است که در کشور شیلی و غالب کشورهای آمریکای لاتین تعقیب میگردد و همانطوریکه قبلا" توضیح داده ام نتیجه الگوی قدرت سیاسی و اقتصادی موجود در این کشورهاست.

انتخاب دولت اتحاد خلق

حالا پس از تشریح جزئیات وضع موجود قبل از بحکومت رسیدن دولت آئنده، اجازه بدهید اهداف و محدودیت عملکرد دولتی را که نماینده طبقات محروم، کارگران یقه آبی و دهقانان بود در محور تندرستی توضیح دهم. تصنیفی که در دوران دولت آئنده بین طبقه‌های مرفه بود چنین میگفت (نقل قول از مرجع ۲۵ ص ۱۶۹)

در دوره آلساندری (حزب ناسیونال) آقایان حکومت میکردند

در دوره فری تازه اعیان شده‌ها (و آنهائی که خیلی اعیان نبودند)

و حال با آئنده گرایان حکومت میکنند.

دولت اتحاد خلق که در سال ۱۹۲۰ بقدرت رسید یک دولت توده‌ای ائتلافی از احزاب مختلف بود که هیچکدامشان در مقام رهبری مطلق نبودند^۶. جدال در میان احزاب یک واقعه سیاسی روزانه بود و مقامات کابینه بستگی به اهمیت هر حزب در این ائتلاف شرکت داده‌میشد مقام وزارت بهداشتی که یک مقام عمده در این دولت (باید اضافه کرد در غالب دولتها در اکثریت کشورها) نبود به یک حزب اقلیت، حزب رادیکال، داده شد که اعضایش قسمت کوچکی از طبقه متوسط بودند. ولی تصمیمات مهم در مورد مسائل بهداشت و درمان توسط کابینه به ریاست خود رئیس جمهور آئنده که در آن سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اکثریت را داشتند گرفته میشد. پرزیدنت آئنده که خودش یک پزشک بود و مدت طولانی با توسعه خدمات تندرستی بعنوان نماینده سنا برای سی سال و بعنوان جوانترین وزیر بهداشتی در کابینه جبهه ملی در سال ۱۹۳۸ آشنا بود. از این نظر جای تعجب نیست که هرچند توزیع امکانات تندرستی مهمترین مسئله این

۶- احزاب دولت ائتلافی شامل حزب کمونیست و سوسیالیست، مقتدرین احزاب در این ائتلاف، حزب رادیکال (حزب طبقه متوسط پائین)، حزب جنبش اتحاد اعمال مردمی و حزب مسیحی چپ که هر دوازده حزب مسیحی دموکرات، حزب اصلی بورژوازی، جدا شده بودند میبود. بچپ ائتلاف اتحاد خلق احزاب دیردیده میشوند. جنبش انقلابی چپ حزب انقلابی کمونیست، دو حزب بسیار کوچک افراطی که در ائتلاف اتحاد خلق شرکت نکردند ولی از حکومت اتحاد خلق حمایت مینمودند.

دولت نبود ولی در عین حال کم اهمیت ترین مسئله هم بشمار نمیرفت. علاوه بر این تکامل وقایع در محور تندرستی آئینه‌ای از وقایع دیگری است که در کل جامعه شیلی بین ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ در شرف تکوین بود.

سه تعهدی که دولت آئنده در قسمت تندرستی بآن جامعه عمل پوشاند از قرار زیر هستند. همگون و یکی کردن نهادهای مختلف بهداشتی (بجز قسمت خدمات پزشکی نیروهای مسلح) دموکراتیزه کردن نهادهای خدمات تندرستی و بالاخره تغییر ترتیب اولویت‌های در محور تندرستی با دادن اهمیت بیشتر به درمان سرپائی و پیش‌گیری. اجازه بدهید که من با تجزیه و تحلیل تعهد سوم در مورد طب سرپائی و پیش‌گیری شروع کنم.

تغییر در جهت ارائه بیشتر خدمات پیش‌گیری و سرپائی

خدمات ملی تندرستی در شیلی بدنبال نظام خدمات منطقه‌ای بوجود آمد که در سال ۱۹۵۹ در زمان حکومت دولت آلساندرای، یک دولت محافظه کار متعهد به حکومتی "پاک و کارآ"، تشکیل شده بود. این نظام منطقه‌ای در سالهای حکومت فری بین ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ توسعه یافت و در زمان حکومت آئنده تقویت گردید. خدمات درمانی در سه سطح ارائه میشد. سطح اول مراکز درمان اولیه مسئول تقریباً ۳۰۰۰۰ نفر، سطح دوم بیمارستان محلی که مسئولیت یک چهارم تا نیم میلیون جمعیت را داشت و بالاخره سطح سوم یا بیمارستان منطقه‌ای که مسئول خدمات یک تا یک و نیم میلیون نفر بود. ویژگی این سیستم خدمات ملی تندرستی منطقه‌ای در زمان حکومت آلساندری و فری مرکزیت شدید، کاغذ بازی و بیمارستان‌گرائی بود (۲۰). در واقع بعنوان مثال همانند وضع در آمریکا و انگلستان قسمت مهمی از بودجه کل خدمات ملی تندرستی، حدود ۵۰ درصد، به بیمارستانها داده میشد. دولت آئنده سعی کرد که ترتیب اولویت‌ها را معکوس کرده و با دادن امکانات بیشتر به مراکز اولیه آنها را تقویت نماید. یک مثال در تاءکید بر این نکته در دوره حکومت آئنده اجبار پزشکان خدمات ملی تندرستی به دو ساعت کار در مراکز اولیه از هر شش ساعت کار بود. مثال دیگر تغییر، افزایش دوره خدمت

اجباری پزشکان (پس از فارغ التحصیلی یا اتمام دوره تخصصی) از سه سال به پنج سال در مراکز اولیه شهرها یا روستاها است. هم چنین ساعات کار مراکز اولیه افزوده شد و آنان در ساعات دیر وقت شب و در بعضی محله‌ها مثلاً "در سانتیاگو ۲۴ ساعت در شبانه روز مراجعین را قبول میکردند. در ساعات شب این مراکز توسط دانشجویان سال آخر پزشکی تحت نظر پزشکی که در دسترس بود اداره میگردد. (۲۶)

احتیاج بگفتن ندارد که هیچکدام از این تغییرات، دولت آئنده را برای غالب پزشکان غریز نکرد. ولی از آن نظر که امکان دسترسی به خدمات تندرستی مخصوصاً "در محله‌ها را افزایش مداد مورد حمایت غالب مردم قرار گرفت. در واقع یکی از نتایج اجرای این خط مشی، که فوراً "پس از زمامداری دولت آئنده اتفاق افتاد از دیداد سریع در مصرف خدمات سرپائی مخصوصاً "در میان کودکان بود. در واقع رقم کلی مراجعات سرپائی توسط بچه‌ها در شش ماه اول سال ۱۹۷۱ در کل کشور ۱۷ درصد در شهر سانتیاگو ۲۱ درصد افزایش یافت (۲۰ ص ۱۱). همچنین بعنوان قسمتی دیگر در این سیاست توده‌ای، سرویس‌های پیش‌گیری مانند واکسیناسیون، خدمات دوره بارداری و غیره اهمیت بیشتر یافت. این فعالیت‌ها در زمینه پیش‌گیری بعنوان یک برنامه جدا اجرا نمیگردد بلکه جزو خدمات عادی مراکز اولیه بود. تغییر دیگر توسعه برنامه توزیع نیم لیتر شیر در روز که قبلاً "فقط تا سن چهار سالگی داده میشد بین نوجوانان تا سن ۱۵ سالگی بود.

هرچند که این فعالیتها بطور یکسان موفق نبود ولی بنظر میرسد که محرک اصلی حمایت مردم و دخالت آنان در خدمات تندرستی بوده باشد. و این موضوع مرا به مسئله‌ای میرساند که شاید بتوان گفت یکی از مهمترین موفقیت‌های دولت آئنده در قسمت امور تندرستی باشد و آن مسئله دموکراتیزه کردن نهادهای تندرستی است.

دموکراتیزه کردن نهادهای تندرستی

بخدمات ملی تندرستی در شیلی بعنوان یک بوروکراسی غول پیکر اشاره شده است که

جوابگوی نیازهای مردم بطور عام و نیازهای مصرف کنندگان محلی بطور خاص نبوده است. لیکن ازدیاد آگاهی سیاسی در طبقه کارگران بخاطر بحرانهای اقتصادی پی در پی در دهه ۱۹۶۰ اضافه بر قوی تر کردن احزاب طبقه کارگر، در سطح محله‌ها احتیاج شرکت توده‌ای در امور اجتماعی و اقتصادی را بوجود آورد. این افزایش درخواستها دلیل بوجود آمدن انجمن‌های محلی بهداشت در دوران حکومت فری است که هدفش تشویق افراد محلی به شرکت در اداره نهادهای تندرستی چه در سطح اول، دوم، یا سوم بود. (۱۱). شبیه انجمنهای مشورتی در ایالات متحده یا انجمنهای جدید التاء سیس محلی و منطقه‌ای در انگلستان این انجمنهای محلی قرار بود که فقط بصورت مشورتی با مدیرمؤسسه که از طرف دولت منصوب میگردد همکاری نمایند^۷. بنظر میرسد که این شوراها بعنوان وسیله‌ای برای شرکت مردم در نهادهای تندرستی خیلی موفق نبوده باشند. از نظر طبقه کارگر این انجمنها معرف یک سیستم سرپوش گذاری بودند. در واقع چنانچه در اولین کنگره سندیکای کارگران بهداشت گفته شد (۳۰)، همچنین نقل شده در مرجع ۱۱ ص ۲۴ - ۲۳).

"با شرکت جامعه (معادل شرکت مصرف کنندگان در ایالات متحده) طبقه بورژوازی بکارگران احساس مشارکت را میدهد بدون اینکه قدرت واقعی و معتبر در تصمیم‌گیری را داده باشد. . . . با این روش تصمیماتی که توسط طبقه بورژوازی گرفته میشود با شرکت کارگران حقانیت میابد در صورتیکه آنان نه قدرت تصمیم‌گیری دارند و نه بعداً "توانائی شکایت در مورد این تصمیمات، برای اینکه آنان بظاهر در تصمیم‌گیری مشارکت کرده‌اند."

آنچنان که نویسنده دیگری اشاره نموده است بنظر میرسد که "شرکت اعضاء محله هدفی جز سرپوش گذاشتن بر خواسته‌های آنان و حقانیت بخشیدن به قدرت بورژوازی ندارد" (۳۱) ص (۱۵).

در جواب بتقاضای مردم برای کنترل و نه مشارکت تنها، دولت آئنده تعهد نمود که نهادهای تندرستی را دموکراتیزه کرده و در منشور سیاسی خود در مورد قسمت تندرستی گفت که "محله‌ها - مردم - مهمترین ثروت در قسمت تندرستی هستند، چه بعنوان تولید کننده

۷ - در مورد شرکت مصرف کنندگان مقالات زیادی در آمریکا و انگلستان منتشر شده است. برای یک عقیده معرف در آمریکا به مقاله شیز (۷) و در انگلستان به مقاله وینور (۲۸) رجوع شود. برای تشریح رل شوراها محلی به مقاله (۲۹) در مورد وزارت بهداشت انگلستان مراجعه گردد.

وجه بعنوان تصمیم گیرنده. " (۳۲) دموکراتیزه کردن عمداً در قسمتهای دیگر هم اتفاق افتاد ولی در محور تندرستی پیشرفت بیشتری کرد. احتمالاً یک دلیل این است که غالب موءسات درمانی منجمله مراکز تندرستی، بیمارستانها، وغیره جزو بخش عمومی بوده و از این نظر نفوذ پذیری بیشتری داشتند. از طرف دیگر غالب موءسات اقتصادی دیگر در دوران حکومت آئنده در بخش خصوصی ماندند.

دموکراتیزه کردن بخش تندرستی توسط کمیتههای مدیریت انجام گرفت که همچنان که نامشان نشان میدهد کمیته تصمیم گیری و بالاترین مرجع اداری در هر موءسه بودند. این کمیتهها ترکیبی سهگانه داشتند، یک سوم از اعضاء توسط تشکیلات محلی (سندیکاها، اتحادیه داران شیلی، سازمان دهقانان وغیره) انتخاب میگرددند. یک سوم توسط کارگران و کارمندان آن موءسه و یک سوم دیگر توسط مقامات دولت محلی و مرکزی منصوب میگرددند. اعضاء کمیتههای سطوح پایتتر، اعضاء کمیته سطوح بالاتر را انتخاب میکردند. بطوریکه کمیته مدیریت مراکز اولیه، کمیته مدیریت بیمارستانهای محلی و آنها کمیته مدیریت بیمارستانهای منطقهای را انتخاب میکردند. قدرت آنان محدود نبود که هر سازمان بود که بایستی در چارچوبی که توسط مسئولین برنامه ریزی مشخص گردیده بود خرج شود و آنان به نوبه خود در مقابل دولت مرکز مسئول بودند.

عملکرد این دموکراتیزه کردن چه بود؟ قبل از جواب باین سؤال مایلم اشاره کنم که دلیل دموکراتیزه کردن فشار توده‌ای و مردمی از یک طرف و تعهد احزاب حاکم باجسرای این طرح از طرف دیگر بود. یک عنصر تعیین کننده برای اجرای این برنامه، کارمندان بخش خدمات ملی تندرستی بودند که غالباً "باحزاب مخالف تعلق داشتند و مانند کارمندان دولت در هر کشوری که من میشناسم چه سو سیالیست و چه سرمایه داری گرایشهای محافظه کارانه داشتند. اکثریت قاطعی، دقیقاً ۸۶ درصد، با مشارکت مردم موافق ولی با اداره خدمات توسط آنان مخالف بودند (۳۲ ص ۶۸).

اجازه بدهید که من منظورم را از گرایشهای محافظه کارانه کارمندان دولت تشریح کنم. کارمندان دولت، یا آنطوریکه میلیباند (۳۴) آنان را توصیف میکند "نوکران دولت معمولاً" از وضع موجود دفاع نموده و در نتیجه محافظه کارند. همانطوریکه کراسمن (۳۵) در رابطه با

حزب کارگر انگلستان و میردال (۳۶) در رابطه با حزب سوسیال دموکرات سوئد گفت‌ماند هر دو دولت با مخالفت غیر علنی کارمندان دولت در اجرای برنامه‌های خود روبرو شدند. و حتی در چین پس از ۳۰ سال حکومت حزب کمونیست همانطوریکه احتیاج به یک انقلاب فرهنگی نشان داد، کارمندان دولت با تغییراتی که توسط بخش‌های مقتدر حزب حاکم پیشنهاد شده بود مخالفت ورزیدند (۳۷). پس شیلی در این مورد استثناء نبود.

نیازبگفتن ندارد که پزشکان گروه دیگری بودند که از دموکراتیزه کردن بخش تندرستی استقبال نکودند و این عمل شکایاتی که آنان از دولت آئنده داشتند اضافه نمود ولی دموکراتیزه کردن در بین مردم عمل بسیار محبوبی بود و در یک نظر خواهی بعنوان تز دکترا (۳۳) اکثریت نمایندگان محله‌ای که مورد مصاحبه قرار گرفتند از این عمل اظهار "رضایت" یا "رضایت فعالانه" نمودند. و جای تعجب نیست که مشارکت مردم در مؤسسه‌های پزشکی با ازدیاد درک سیاسی آنان که ویژگی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ بود زیادتر گردید.

یک مثال دیگر از مشارکت مردم تشکیل شوراهای توزیع غذا و کنترل قیمت‌ها بود که توسط مردم و کمیته‌های محلی برای جلوگیری از احتکار و نظارت بر توزیع مواد مورد احتیاج مصرف کنندگان، بوجود آمد.^۸ همچنین جنبش اداره امور توسط مردم بموازات و همگام با جنبش کنترل توسط کارگران یکی دیگر از تعهدات دیگر حکومت آئنده، پیش رفت. در واقع در ۳۲۰ شرکت بخش عمومی، درسی و چهارماه حکومت آئنده، مدیریت این شرکتها بعهدده شورایی متشکل از پنج کارگر (سه نفر از کارگران یقه آبی) یک کارگر فنی و یکی از متخصصین) پنج نماینده دولت، و یک مدیر منصوب توسط دولت بود. اجازه بدهید در اینجا چیزی اضافه کنم که همکاران من در دانشکده‌های بازرگانی با احتمال قوی باور نخواهند کرد. یک محقق آمریکایی در شیلی با مطالعه متغیرهای کنترل کننده تولید در چند کارخانه شیلی نشان داد که تولید در کارخانه‌ها رابطه مستقیم با مشارکت کارگران و کارمندان در روند تصمیم‌گیری داشت. آگاهی سیاسی کارگران کارخانه‌ها بیش از هر متغیر دیگری چون نسبت سرمایه به کار، پیچیدگی تکنولوژی، نوع تکنولوژی، یا همگونی افقی یا عمودی، در ازدیاد مشارکت و تولید کارگران سهم

۸ - شورای توزیع غذا و کنترل قیمت‌ها در سال ۱۹۷۱ برای کمک بتوزیع بوجود آمد تا از

گرانفروشی مغازه داران و انحراف مواد غذایی به بازار سیاه جلوگیری نماید.

جنبش اداره امور توسط کارگران و مردم در رابطه باهمدیگر، بموازات ازدیاد درک سیاسی مردم رشد نمود و پس از اولین کودتای نافرجام ارتش در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۳ بسرعت فزونی یافت زمانیکه کارگران بطور خلق الساعه توانستند بیست کارخانه را تصرف کرده وبا کمک مردم اداره نمایند . در جواب اولین اعتصاب صاحبان کارخانهها در اکتبر ۱۹۷۲ بود که کارگران اداره امور آن کارخانهها را بعهدہ گرفتند . همانطوریکه استین لند (۳۹ ص ۱۸) اشاره کرده است :

حمله بورژوازی در اکتبر بیش از پیش صحنه سیاسی شیلی را قطب بندی نمود . تمام نهادها وتفریبا " تمام افراد مجبور شدند که موضع خود را له یا علیه دولت مشخص نمایند .

در این موقع بود که کمیته حل اختلافات واحدهای صنعتی بوجود آمد تا مدیریت تمام کارخانهها را در یک منطقه یا محله هماهنگ نماید و کمیتههای مسئول تولید ، توزیع ، دفاع و بسیج در هر کارخانه بوجود آورد . و این کمیتهها مشوق بوجود آمدن کمیتههای محلی فرماندهی بودند که مسئولیت هماهنگی خدمات اجتماعی ، منجمله تندرستی ، بسیج مردم را بعهدہ داشتند (۴۰)

جنبش اداره امور توسط کارگران ومردم که اول توسط دولت آئنده تشویق شده بود ، رشد کرد و تحرک مستقلی بدست آورد تا اینکه بالاخره در بخشهای اصلی اقتصادی رخنه نمود و دولت مردم آئنده را مجبور بگرفتن یک موضع دفاعی کرد . همانطوریکه سویزی (۴۱) اشاره کرده است دولت از یک مقام رهبری به مقام دنبال روعقب ماندهای تنزل نمود که در جواب دادن بتقاضاهائی که از او میشد تردید داشت وهمچنانکه سویزی (۴۱) وپتراس (۴۲) اشاره کردهاند این تردید بود که تا اندازهای محرک سقوط دولت اتحاد خلق گردید .

حالا که صحبت از تردید شد اجازه بدهید که من سومین ویژگی دولت آئنده در بخش تندرستی را بیان کنم ، خصیصه ای که بیش از همه چیز در آن مردم ماند و بیش از همه باعث مخالفت گردید . سیاست از بین بردن خدمات تندرستی دوطبقه ای و همگون ساختن سیستم خدمات ملی تندرستی وبیمه تندرستی وبوجود آوردن یک نظام . در بخش تندرستی این سیاست نقطه ضعف آئنده بود .

هدف از بوجون آوردن خدمات تندرستی بی طبقه

جزئی از منشور سیاسی آئنده، تعهد او در بوجون آوردن یک سیستم خدمات تندرستی ملی بادرهم آمیخن خدمات ملی تندرستی کنونی و سیستم بیمه داوطبانه تندرستی بود (۲۵) جالب است که شرکت دادن نظام خدمات تندرستی نیروهای مسلح هرگز جزو این برنامه نبود. در واقع یکی از ویژگیهای دولت آئنده این بود که سعی میکرد از ارتش دشمن نسازد و اجازه داد وحتى تشویق کرد که با آنان امتیازات خاص داده شود (۴۳)^۹. چگونگی یکی شدن خدمات تندرستی نه در منشور حکومت اتحاد خلق ونه بعداً "در اظهارات خط مشی دولت آئنده مشخص گردید. همچنان از ترس اینکه سرمایه داران وابسته، طبقه متوسط و پزشکان بیش از از پیش دشمن کنند، دولت اتحاد خلق اجرای اهداف فوق را بموقع دیگر موکول نمود.

مخالفت طبقه سرمایه داران وابسته و طبقه متوسط قابل پیش بینی بود، از این نظر که آنان انتظار داشتند که همگونی خدمات باعث همپایه شدن مصرف آنها با مصرف غالب مردم شیلی گردد که تحت نظر نظام خدمات تندرستی ملی بودند. در واقع این گروهها از این وحشت داشتند که سرویس خدمات تندرستی آنها توسط نظام خدمات ملی تندرستی جذب

۹ - این سیاست جزئی از برنامه آئنده برای جلب ارتش بود که همیشه رابطه بسیار نزدیکی، با ارتش ایالات متحده داشته است. جالب توجه است که در سال ۱۹۷۳ در اوج تحریم اقتصادی برضد شیلی، نیروهای مسلح شیلی همراه با ارتش ونزوئلا بزرگترین دریافت کنندگان کمک در آمریکای لاتین از ایالات متحده برای تربیت افسران بود. وقتیکه هیچ سازمانی از دولت اتحاد خلق نمیتوانست قرض یا اعتبار بین المللی دریافت کند. ارتش شیلی برای خرید هواپیماهای جت فوق صوت اعتبار دریافت کرد (۴۰). در واقع آمریکا کلاً " ۴۵/۵ ملیون دلار در سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۱ به ارتش شیلی کمک کرد که ده برابر مقدار کمک در چهار سال قبل بود. همانطوریکه اد میرال رایموند پیت بکمیته اختصاصی سنای آمریکا شهادت داد " یکی از مهمترین امتیازهایی که آمریکا با این فروشهای خارجی بدست میآورد نفوذ بزرگی است که از طریق تعمیر و تجهیز این هواپیما بدست میآوریم " (۴۰ - ۴۱).

گردد و آنها مجبور شوند که امکاناتی را که از آن همیشه استفاده میکردند با بقیه مردم شیلی تقسیم نمایند.

حرفه پزشکی با همگون شدن خدمات تندرستی به دلایل حرفه‌ای و طبقاتی مخالفت میورزیدند. یکی از دلایل حرفه‌ای ترس از دست دادن نظام کارانه مورد علاقه‌شان و طب خصوصی خاص نظام بیمه تندرستی بود. بعلاوه پزشکان میترسیدند که یک کاسه شدن با نظام خدمات ملی تندرستی باعث از دست دادن استقلال و قدرت اقتصادی آنان گردد. در میان دلایل طبقاتی، محدودیتهای بیش از پیش در مصرف بود که طبقه سرمایه دار وابسته و متوسط بخاطر کمبود امکانات در داخل بخش تندرستی و خارج از آن در دوران حکومت آلنده با آن روبرو بود.

از آنجا که در مورد کمبود امکانات بسیار نوشته شده است اجازه بدهید که چند لحظه‌ای در این مورد تعمق نمائیم. عقیده مورد پسند بعضی از روزنامه‌نگاران و روشنفکران دانشگاهی این است که دلیل کمبود اجناس، لوازم و خدمات وحتى سقوط دولت اتحاد خلق بی لیاقتی اقتصادی مشاوران آلنده بود. بعنوان یکی از معرفین این عقیده پال ن. رودنشتین - رودان (۴۵) اخیراً "در روزنامه نیویورک تایمز نشوست که "حتی دانشجویان رشته هم" از مشاوران دولت شیلی بهتر میدانستند. دلایل امکان پذیر دیگر مانند مخرجه اقتصادی برهبری آمریکا تحریم تولید کالاتوسط آنان برای برهم زدن تعادل صادرات و واردات بضرر شیلی، همه یک نوع "سفته چپ‌گرایان" شمرده شده است. در واقع در مقاله مشهور رودنشتین - رودان (۴۵) اسمی از این دلایل امکان پذیر دیگر برده نشده است. از آنجا که قبول عقیده "بی لیاقتی اقتصادی" باعث رفع مسئولیت و تبرئه گروههای مقتدر اقتصادی و سیاسی چه در شیلی و چه در سطح بین المللی در قبال سقوط دولت آلنده میگردد این تفسیر در رابطه با کمبودها و سقوط دولت آلنده مشهورترین، حمایت شده ترین، و شایعترین تفسیر نه تنها در میان اقتصاد دانان بلکه در بین افرادی در مطبوعات و محافل روشنفکری آمریکاست که در حقیقت هواداران این گروههای مقتدر سیاسی و اقتصادی میباشد.

از این نظر که این دیدمکرراً "در رابطه با بخش تندرستی و بخشهای دیگر بیان گردیده است اجازه بدهید که تعبیر دیگری برای کمبود کالاها، وسائل و خدمات در زمان آلنده شما

ارائه دهم . وقتیکه دولت اتحاد خلق به حکومت رسید ۴۷ درصد از مردم شیلی دچار سوء تغذیه بودند (۴۶ ص ۱۷) . ۶۸ درصد از کارگران از حداقل مزد رسمی برخوردار نبودند و میزان بیکاری در کشور بطورکل ۶ درصد و در سانتیاگو ۷/۱ درصد بود (۱۳ ص ۱۹ - ۱۴) . فقیرترین ۶۰ درصد خانوادهها ۲۸ درصد و غنیترین ۶ درصد خانوادهها ۴۶ درصد از درآمد ملی را بخود اختصاص میدادند . (۳۹ ص ۹) بیش از یک چهارم جمعیت سانتیاگو در کپرهایی بی دوام و بدون آب لوله کشی زندگی میکردند . همزمان با این فقط ۷۵ درصد از گنجایش تولید صنعتی فعال بود . (۳۹) .

فقط یکسال پس از بقدرت رسیدن دولت اتحاد ملی تولید صنعتی به صد درصد امکان رسید و بیکاری به ۳/۸ درصد در سطح کشور (۵/۸ در سانتیاگو) تقلیل یافت . دستمزد حقیقی کارگران ۲۰ تا ۳۰ درصد بالا رفت و درصدی از درآمد ملی که بصورت مزد داده میشد از ۵۱ درصد در ۱۹۷۰ به ۶۰/۷ درصد در ۱۹۷۱ افزایش یافت . همزمان تورم از سطح ۲۶/۵ درصد در سالهای ۱۹۶۵ ، تا ۱۹۷۰ به ۲۲ درصد در سال ۱۹۷۱ تقلیل داده شد . افزایش خارق العاده قدرت خرید اکثریت جمعیت و دسترسی بیشتر به امکانات برای اکثریت مردم باعث ازدیاد شدید متقاضی برای اجناس و خدمات شد و همانطوریکه قبلا " نشان دادم این ازدیاد مصرف در خدمات پزشکی مخصوصا " خدمات سرپائی انعکاس یافت ^{۱۰} .

بواسطه ازدیاد تقاضا برای کالاهای اولیه مخصوصا " غذا ، دولت اتحاد خلق مجبور شد که واردات غذا را از سطح ۶۰ درصد معمولی بالاتر ببرد . در واقع شیلی مانند انگلستان مجبور است که غالب غذای مورد احتیاج خود را وارد کند . این ازدیاد در کالاهای وارداتی همزمان با ۲۸ درصد کاهش در قیمت بین المللی مس که منبع ۸۰ درصد از درآمد خارجی شیلی است ، باعث کمبود سریع ارز خارجی و وخامت سریع در تعادل پرداخت شیلی گردید .

مضافا " تحریم اقتصادی " نامرئی " که فوراً " پس از روی کار آمدن دولت اتحاد خلق صورت

۱۰ - یکی از مواد غذایی که مصرف آن بعلت رشد خرید طبقه کارگر و دهقان بشدت بالا رفت گوشت بود . در زمان حکومت آلساندری (۱۹۶۴ - ۱۹۵۸) یک کارگر باید ۵ ساعت و ۳۵ دقیقه کار کند تا بتواند یک کیلو گوشت گاو بخرد . در زمان حکومت فری ۴ ساعت و ۳۵ دقیقه و در زمان حکومت اتحاد خلق یک کارگر فقط باید دو ساعت کار کند تا همان مقدار بتواند بخرد . ۴۴

گرفت وضع را وخیم تر نمود. همانطوریکه استین لند (۳۹ ص ۱۰) اشاره میکند برای فهم کامل معنی این تحریم اقتصادی فرد باید درک کند که در شیلی کشوری با درآمد ناخالص ملی در حدود ۱۰ میلیارد دلار، بودجه دولتی ۷۰۰ میلیون دلار و صادرات در حدود یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری آمریکائی در حدود یک میلیارد دلار بوده و این سرمایه ۲۰ درصد از صنعت شیلی را کنترل میکرد و در ۷ درصد دیگر هم مشارکت داشت. استین لند ادامه میدهد (۳۹ ص ۱۴):

"در صنایع اصلی سرمایه‌ خارجی ۳۰/۴ درصد را کنترل کرده و در ۱۳/۲ درصد شریک بود. و جدا از کنترل مستقیم از طریق مالکیت، صنایع شیلی بیشتر از ماشینهای آمریکائی استفاده میکردند و در نتیجه از نظر تکنولوژی به ایالات متحده وابسته بود. این وابستگی بیشتر در صنایعی مانند لاستیک سازی، ماشینهای برقی، تصفیه فلزات و چوب بود که مدرنتر بوده و یا اخیراً "سرعت توسعه یافته بودند. علاوه بر نفوذ آمریکا بوسیله تکنولوژی یا مالکیت در صنایع شیلی، دولت آمریکا توسط سازمانهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی بطور غیرمستقیم قدرت اقتصادی عظیمی را در دست داشت."

جای تعجب نیست که پس از آنکه دولت آئنده صنایع معدنی تحت سلطه آمریکا را ملی د، دولت آمریکا سازمانهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی را تحت فشار قرار داد تا از دادن اعتبارات جدید به اقتصاد شیلی خود داری نمایند و در نتیجه در عرض یکسال ۱۹۷۱ مقدار کل قروض و اعتبارات جدید خارجی شیلی از ۵۲۵ میلیون دلار به کمی بیش از ۳۰ میلیون دلار تنزل کرد. (برای تشریح عالی و کامل تحریم اقتصادی به ماخذ ۴۷ رجوع گردد). خبرنگار واشنگتن پست در سانتیاگو (۴۸ ص ۱۴۰۱) فوراً "پس از کودتا چگونگی فلج دولت آئنده توسط تحریم اقتصادی را چنین تشریح کرد:

"از سال ۱۹۷۰ دولت آئنده هدف سیاستهای اقتصادی‌ای بوده است که اقتصاد ظریف شیلی را تا نقطه شکنندگی تحت فشار قرار داده است. این سیاستها در جو جدال اقتصادی بین حکومت آئنده و گروهی از گمانیه‌های بزرگ آمریکائی که بواسطه سیاست سوسیالیستی این دولت منافعتان ملی اعلام شده بود آمده است. این فشارهای اقتصادی توسط برنامه‌کمیتهای خارجی دولت آمریکا، بانک عمران، بانک صادرات و واردات ایالات متحده، بانک جهانی، بانک‌های خصوصی آمریکا بر روی دولت وارد میشد. (یک مثال این تحریم این بود که) یکی از اولین تصمیمات این خط مشی جدید اقتصادی رد تقاضای اعتبار ۲۱ میلیون دلاری برای خرید سه هواپیمای بوئینگ برای شرکت هواپیمائی دولت شیلی LAN-CHILE توسط بانک صادرات و واردات ایالات متحده بود. هرچند که بنظر مقامات مسئول آمریکائی آشنا

" پسران تقسیم ثروت‌های برای بعضی کمتر داشتن و برای برخی بیشتر داشتن است . "

و در سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۰ مردم شیلی سعی کردند که این عقیده در مورد تقسیم ثروت را دوباره تشریح کنند . جای تعجب نیست که حرفه پزشکی و طبقاتی که با آن تعلق داشت ، بورژوازی وابسته و طبقه متوسط ، نمیخواستند که امتیازات حرفه‌ای و طبقاتی آنان تغییر کند . آنان در عین حال علاقه‌ای به یگانگی خدمات تندرستی که باعث تشریک امکانات موجود با اکثریت مردم میگردد ، نداشتند .

سقوط دولت آلنده

همانطوریکه قبلاً تشریح کردم با تعویق اجرای برنامه یگانگی سیستم خدمات تندرستی طبقاتی ، دولت اتحاد خلق بیشتر تردید خود را در رابطه با بخش تندرستی نشان داد . هر چند که این نوع تردید بنظر میرسد که " علامت ویژه " دولت آلنده در بخش‌های دیگر هم بوده است . در حقیقت همانطوریکه سویزی (۴۱) ذکر کرده است ، استراتژی سیاسی دولت اتحاد خلق این بوده است که در عین جلب حمایت توده‌ها از درگیری مستقیم با بورژوازی وابسته و طبقه متوسط بپرهیزد . این استراتژی در سال اول بنظر صحیح میرسید زمانیکه احزاب ائتلافی در دولت " اتحاد خلق " در انتخابات ریاست جمهوری فقط ۳/۳۶ درصد از آراء را کسب کردند ولی پنج ماه بعد در آوریل ۱۹۷۱ در انتخابات محلی این احزاب آراء خود را به ۵۱ درصد افزایش دادند (۳۹ ص ۱۰) .

ضعف این استراتژی در این بود که نه تنها باعث تعویق برنامه یگانگی خدمات تندرستی بلکه برنامه‌های موعود در بخش‌های دیگر گردید . این عمل به حرفه پزشکی و گروه‌های مخالف دیگر فرصت داد تا نیروهایشان را اول بصورت قانونی در ۱۹۷۲ و بعد بصورت غیر قانونی در ۱۹۷۳ تشکیل دهند . در واقع همانطوریکه سویزی (۴۱) و پتراس (۴۲) اشاره کرده‌اند دولت اتحاد خلق قدرت مخالفت بورژوازی ، بورژوازی وابسته و همدستان بیگانه‌شان را کم گرفته بود خلاصه لیست وقایع در این دوره این حقیقت را نشان میدهد (برای لیست وقایع و جزئیات

آنان در دوران حکومت آلنده به مراجع ۱۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۷ رجوع شود).

در اکتبر ۱۹۷۲ کامیونداران اولین اعتصاب خود را برضد دولت بمعرضنمایش گذاشتند تا در تئوری جلو ملی شدن حمل و نقل را بگیرند ولی در عمل دولت رامجبورباستعفا بنمایند. پزشکان به تبعیت از دعوت جامعه پزشکان شیلی، اعتصاب فوق را با اعتصابی که در ظاهر برای اعتراض به عدم دسترسی به وسائل لازم در بخش تندرستی ولی در باطن برای مجبور کردن دولت آلنده باستعفا بود دنبال کردند. یک واقعه قابل ذکر و جالب این است که پزشکان قسمت بهداشت با تعداد زیادی از استادان و دانشجویان دانشکده بهداشت واکثریت سندیکاهای کارگری بخش تندرستی به حمایت از دولت برخاستند. فریاد گردهم آورنده آنان که بعداً "به یک شعار تبدیل شد همان فریاد ضد فرقه‌گرایی" این دولت بسیار خراب است ولی این دولت دولت ماست" بود. اعتصاب موفق نشد. دومین لحظه مشکل برای دولت آلنده در ژوئیه ۱۹۷۳ اتفاق افتاد و قتیکه دومین اعتصاب صاحبان کامیونها با هدف مشخص سقوط دولت آلنده یا تحریک یک کودتای نظامی براه افتاد. جامعه پزشکان با تقاضای مجدد استعفا آلنده به اعتصابیون پیوست. با توافق آراء جامعه پزشکان تصمیم گرفت که دکتر آلنده را از عضویت در این جامعه اخراج نماید. نا گفته نماند که دکتر آلنده یکی از اولین مسئولین این جامعه اندکی پس از تاءسیس آن بود. همانطوریکه اخیراً "رهبران نظامی کنونی اعلام کرده اند و در نیویورک تایمز (۱) گزارش شده است در همین زمان صاحبان کامیونها، گروههای متخصصین (منجمله جامعه پزشکان)، اطاق بازرگانی شیلی، و افراد دیگری که معرف منافع اقتصادی ملی و بین‌المللی بودند با رهبران نظامی مشغول تهیه نقشه کودتای سپتامبر ۱۹۷۳ گردیدند که بالاخره آنان را به هدفشان که سقوط دولت اتحاد خلق بود رسانید^{۱۲}. جامعه پزشکان شیلی

۱۲ - گفته شده است، مخصوصاً "توسط محافظه کاران که کودتای نظامی جواب (لازمی به "بی قانونی تودها" - واژه‌ای که برای تشریح بسیج طبقه‌های پائین استفاده شده است بود. این مجادله عمداً "حقایق مستندی که حتی توسط اعضاء شورای مرکزی کودتاگران بان اذعان شده است را نفی میکند که ارتش شش ماه پس از بحکومت رسیدن دولت آلنده برنامه ریزی برای کودتا را شروع کرد و این یکسال قبل از بسیج خود جوش تودها بود. از این گذشته اولین کودتا (ناموفق) همانطوریکه در اصل مقاله آمده است قبل از بسیج تودهای اتفاق افتاد. از این جهت رشته وقایع تاریخی نشان میدهد که بسیج تودها جوابی توسط طبقه کارگر بر ارتش و به تهدید طبقه بورژوازی و نیروهای مسلح با اعتصاب بوده و نه برعکس.

اولین گروه حرفه‌ای بود که با فرستادن تلگراف از کودتاجیان حمایت کرد و از "وطن پرستی" آنان تقدیر نمود.

پس بنظر میرسد که وحشت و تردید دولت آئنده باعث مرگ آن شد. اعتقاد رهبران که زمان و در نتیجه مسیر تحول به نفع آنان است بالاخره ثابت شد که تنها یک استراتژی شکست خورده است^{۱۳}. موفقیت چشمگیر دولت در سال اول و وجهه عظم او در آنسال مورد استفاده صحیحی قرار نگرفت تا دولت بتواند با پیاده کردن سیاستهای اقتصادی دیگر مانند یگانگی خدمات تندرستی خود را تقویت و دشمنان را تضعیف نماید.

پاسخ ارتجاع^{۱۴}

بدون شک شورای نظامی، زبان گویای گروههای ذینفع منجمله حرفه پزشکی که صدایشان در زمان دولت آئنده خاموش شده بود، غالب پیشرفتهائی را که در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۷۳ نصیب قشر کارگر و دهقان شده است باطل نموده است. این جریان هم در داخل و هم در خارج از محور تندرستی اتفاق افتاده است. اجازه بدهید که فهرست وار مهمترین تغییراتی را که توسط این گروه بمرحله اجراء گذاشته شده است اسم ببریم.

اول: برنامه همگون کردن خدمات تندرستی طبقاتی بباد فراموشی سپرده شده است. و حکومت نظامیان تعهد کرده است که به نظام کارائی بیمه دست نزنند. در شورای نظامیان حتی صحبت از تغییر نحوه پرداخت به پزشکان در خدمات ملی تندرستی به نظامی شیبیه نظام کارائی بعین آمده است (۵۰) و یک سرهنگ بعنوان وزیر بهداشتی بکار مشغول شده است و خزانه دار جامعه پزشکان شیلی هم بعنوان مدیر عامل خدمات ملی تندرستی منصوب گردیده است.

۱۳ - معمار اصلی این استراتژی گام بیگام در حکومت ائتلافی اتحاد خلق، حزب کمونیست بود.
۱۴ - اطلاعاتی که در این قسمت داده شده است متکی بر گزارش خبرنگاران نیویورک تایمز واشنگتن پست و لوموند از شیلی و همچنین اظهارات شهود عینی شیلیایی است که در این وقایع دست داشته‌اند میباشد. اطلاعات اضافی از سویزی (۴۱)، پتراس (۴۲)، جامعه مهندسان و دانشمندان برای فعالیتهای سیاسی واجتماعی (۱۳) و کنگره ایالات متحده در مورد آمریکای لاتین (۴۷، ۴۰) بدست آمده است.

در بخشهای اقتصادی دیگر، شورای نظامیان غالب صناعی را که در زمان حکومت اتحاد خلق ملی شده بودند بصاحبان اصلی خود در بخش خصوصی برگردانده است (۵۱) و گفته است برای بقیه بهای عادلانه‌ای پرداخت خواهد شد (۵۲). برطبق مصاحبهای که با ژنرال پینوشه رئیس شورای نظامیان در روزنامه لاپرسنا چاپ گردیده (۵۳)، رهبران حکومت فعلی مایلند که بحث را با مالکان معادن ملی شده مس تحت ضوابطی که بنفع کمپانیهای آمریکائی باشد باز نمایند، باین عنوان که "این از نظر اخلاقی صحیح نیست که ماشیلیائیها آنچه‌ی را که متعلق بخود مانست تصاحب کنیم". در عین حال یک سیاست اقتصادی بوجود آمده است که هدفش تشویق سرمایه‌گذاری خارجی تحت شرایطی است بسیار سخاوتمندانه و مساعد. بعلاوه سیاستی شروع شده است که بتقلید از سیاست "رژیم برادرانه برزیل" سرمایه‌گذاران خارجی خوش آمد میگوید (۵۴ ص ۱۲). و فقط یک ماه پس از کودتا، بانک جهانی (که تقاضای قرض دولت شیلی را برای سه سال رد کرده بود) با همکاری بانک اینتر امریکن مبلغ ۲۶۰ ملیون دلار به دولت جدید قرض داد، ژنرال ادواردو کانور رئیس بانک شیلی گفته است "بانک جهانی و محافل سرمایه‌گذاری بین المللی گرایشهای مثبت بدولت جدید شیلی نشان داده‌اند" (۵۵ ص ۳۲).

گواه دیگر این حسن نیت، قرض عمرانی است که توسط بانک عمرانی آمریکای لاتین که چندین تقاضای دولت آئنده را رد کرده بود به دولت نظامی داده شده است که پنج برابر تمام قرضهائی است که دولت آئنده در تمام مدت حکومت خود بدست آورد (۲) ۱۵. یک ماه پس از کودتا دولت نیکسون در ایالات متحده آمریکا اعتبار ۳۴ ملیون دلاری به حکومت نظامی داد تا ۱۲۰ هزار تن گندم خریداری کند. این اعتبار همانطوریکه سناتور کندی در مجلس سنای آمریکا اظهار کرد (۵۷ ص ۱۱):

"هشت برابر اعتبارات جنسی‌ای بود که در عرض سه سال بدولتی که آزادانه انتخاب شده بود داده شده است".

۱۵ - همچنین برطبق گزارش مجله "اخبار آمریکا و جهان" (۵۱) بانکداران آمریکائی تصمیم گرفته‌اند که مبلغ ۳۹ ملیون دلار قرض کوتاه مدت به بانکهای خصوصی ودولتی برای کمک به اقتصاد شیلی بدهند.

دوم: کودتا که برای بورژوازی وابسته، طبقه متوسط، و همکاران بین‌الملی‌شان ثروتی بادآورده بحساب می‌آید برای طبقه‌کارگر و زارع در قسمتهای مختلف اقتصادی منجمله خدمات پزشکی بمعنی تنگ‌تر بستن کمربند است. در قسمت تندرستی دموکراسی در نهادهای بهداشتی یک هفته پس از کودتا بطور اتوماتیک از میان برداشته شد. وزیر بهداشتی در رابطه با سیاست کلی حکومت نظامی گفته است که "به قضاوت هوشیارانه و تعهدات وطن پرستانه جامعه پزشکان شیلی" متکی خواهد بود. همزمان با آن، جامعه پزشکان شیلی یک هیئت به چندین کشور خارجی منجمله اوروگوئه، برزیل و ایالات متحده فرستاده است تا روابط علمی با همکاران متخصص خود را در این جوامع تقویت نمایند. جامعه پزشکان شیلی قول حمایت کامل را به حکومت نظامی داده است (۵۹). خارج از بخش تندرستی شورای نظامی کنترل مدیریت کارخانه‌ها را از کارگران پس گرفته و به مدیران قبلی برگرانده است. در عین حال سندیکاهای کارگری را ممنوع و رهبران ملی آنان منجمله رهبران سندیکای کارگران قسمت بهداشت و تندرستی را زندانی کرده است. بعلاوه فعالیت تمام احزاب سیاسی را ممنوع نموده و تمام احزاب طبقه کارگر را غیر قانونی اعلام کرده است. تنها افرادی که شورای نظامی بعنوان "میهن پرست" می‌شناسد میتوانند از حقوق مدنی برخوردار باشند. محدودیت این تعریف از اتهام ژنرال پینوشه در سخنان اخیرش مشخص میگردد: "مجلس سنای ایالات متحده تحت نفوذ کمونیسم بین‌المللی است" (۶۰). سوم: شورای نظامی اولویت‌های تندرستی را تغییر داد. امکاناتی که مراکز بهداشتی داده شده بود تقلیل ولی در عوض امکانات بیمارستانها افزایش یافت. تعداد ساعاتی که پزشکان باید در مراکز بهداشتی بگذرانند نصف گردید و ساعاتی که این مراکز بر روی عموم باز هستند بساعات قبل از حکومت آئنده یعنی ۸ صبح تا ۴ بعد از ظهر تقلیل یافته است. بعلاوه برنامه توزیع شیر مجانی قطع گردیده است. خارج از بخش بهداشت و تندرستی کنترل قیمت‌ها قطع گردید و کالاهای مورد علاقه طبقه مرفه و متوسط اکنون بوفور در مغازه‌ها موجود است. طبقه کارگر و دهقانان در همین زمان، همانطوریکه روزنامه نیویورک تایمز گزارش میدهد (ص ۱۰۶) روزگار بسیار مشکلی را با بودجه محدود بسر می‌آورند.

چهارم: تمام مخالفین غیر قانونی اعلام شده و سرکوب گردیده‌اند. در بخش تندرستی موج خفقانی برضد پزشکان و کارگران این قسمت که در اعتصابات برضد دولت آئنده شرکت

نکردند پایه دولت آئنده تمایل نشان داده و اسامی آنان توسط جامعه پزشکان شیلی به پلیس داده شده شروع گردیده است (۶۲) و یک زوج سرکوبی بر ضد جنبش بهداشت عمومی که از دولت آئنده حمایت میکرد شروع گردیده است. بودجه تنها دانشکده بهداشت که در سانتیاگو واقع است و مشهورترین مدرسه از نوع خود در آمریکای لاتین میباشد^۳ تقلیل داده شده و ۸۲ تن از ۱۱۰ استاد آن اخراج گردیده و یا زندانی شده اند (۶۳). همانطوریکه وزیر بهداشتی شیلی گفته است (۶۴) " بسیاری از کارگران بخش بهداشت منحرف بوده و فعالیت‌های آنان بر ضد ارزشهای سنتی پزشکی است ". در شیلی دانشکده پزشکی و تمام دانشگاههای دیگر تحت کنترل نیروهای ارتش گذاشته شده اند. تمام رؤساء و مسئولین این نهادهای آموزشی از بین ارتشیان منصوب گردیده اند. همانطوریکه دکتر بنیگر آخرین رئیس دانشگاه شیلی اظهار داشت " دانشگاه شیلی در دست نظامیان است " (۶۵).

اثرات مشخص این سرکوبی در بخش تندرستی در شش ماه اول پس از کودتا از قرار زیر است: ۲۱۰ پزشک تیرباران شده، ۸۵ نفر بزندان افتاده اند و تعداد بیشماری اخراج گردیده اند. خارج از بخش پزشکی شورای نظامی موجی از سرکوبی که بنظر سازمان عفو بین المللی در نوع خود وحشیانه تر از موج سرکوبی ۱۹۶۵ در برزیل، ۱۹۶۸ در یونان، و ۱۹۷۲ در اوروگوئه بر امانداخته است. و امروز ده ماه پس از کودتا محاصره نظامی مردم شیلی ادامه دارد (۶۸).

پایان سخن

هنوز ممکن است زود باشد که کالبد شکافی کاملی از اعمال دولت آئنده در بخش تندرستی بعمل آورد. ولی بطور کلی باندازه کافی اطلاعات در مورد این سالها جمع شده است که نتیجه گیری‌هایی بنمائیم. و شاید یک برداشت مهم از این وقایع در شیلی و وقایع مشابه در برزیل، دومینیکی، اوروگوئه، پاراگوئه، بولیوی و کشورهای دیگر آمریکای لاتین این باشد که عدم انعطاف پذیری ساختمان اقتصادی و سیاسی و اجتماعی غالب کشورهای آمریکای لاتین، هر نوع تغییر، هر چند آهسته و تدریجی را غیر ممکن میسازد. بورژوازی وابسته و ایادی خارجیش مقاومت

بسیار شدیدی در مقابل هر حرکتی که احتمالاً " منافع آنان را بخطر اندازد از خود نشان میدهند هرچند که این حرکات جزئی و آهسته باشد . از نظر آنان هر امتیاز جدید ، حرکت خود را بوجود آورده که ممکن است تسریع شده و برطبق نظریه "منا" سفانه مشهور " تئوری دومینو " ممکن است به تضییع تمام منافع آنان بیانجامد .

عکس العمل این گروه در مقابل دولت اتحاد خلق از این قرار بود . در واقع علیرغم زنگ خطری که در کریدورهای قدرت ایالات متحده در مورد دولت آئنده بصادار آمده بود ، این دولت یک دولت افراطی نبود . همانطوریکه اقتصاددان طرفدار دولت آئنده آلبرتومارتینز اشاره کرده است ، حتی اگر تمام برنامه های ملی کردن صنایع که دولت اتحاد خلق در نظر داشت اجرا میگردد این فقط بمعنی کنترل ۲۵ درصد از صنایع خارج از قسمت معادن بود که هنوز هم از ۳۰ درصد تحت کنترل سرمایه داری آمریکا کمتر بود (۳۱ص ۱۲) در واقع آئنده خود (۶۹ ص ۱۳) گفته بود :

" من مایلم اصرار کنم که شیلی یک کشور سوسیالیستی نیست . این کشور یک کشور سرمایه داری است و دولت من یک دولت سوسیالیستی نیست . این یک دولت دموکراتیک توده های ملی و انقلابی است ، یک دولت ضد امپریالیست . "

در واقع او تأکید کرده است که دولت اتحاد خلق بیش از آنکه یک دولت سوسیالیستی باشد یک دولت ضد امپریالیستی ، ضد انحصار طلبی است " (۷۰ص ۸۵) و دوباره گفته است که " این دولت سوسیالیستی نیست بلکه دولتی است که راه را بسوی سوسیالیسم باز و جاده را روشن خواهد نمود " (۷۱) تصمیم مهم اقتصادی دولت آئنده ملی کردن صنایع مس و بدست گرفتن کنترل بانکها و قسمت اعظم تجارت خارجی بود . قدمهایی که بیشتر جنبه ملی و ضد انحصار طلبی داشت تا سوسیالیستی . در رابطه با سیاست داخلی یک اقتصاددان مدافع دولت اتحاد خلق (۴۴ ص ۱) تشریح کرده است که سیاست اقتصادی آئنده شبیهی سیاستی است که در ایالات متحده :

" باید سیاست دوره *New Deal* بخوانیم (از آن نظر که) این سیاست بوجود آوردن کارهای بزرگ عمومی (مانند خانه سازی و خدمات مشابه) را با قدمهایی در رابطه با سیاست مالی و پولی که اجازه خرید بیشتر را بدهد توأم میکند . . . (و با) کنترل دقیق قیمت ها جلو بیاد رفتن منافع بدست آمده را که در گذشته بخاطر تورم اتفاق می افتاد می گرد . "

جای تعجب نیست که آئنده را لئون بلوم شیلی خوانده اند . در واقع میشود گفت که

فرمهای او ذاتاً " خبری برای نظام سرمایه‌داری در برداشت . علیرغم این ذینفعان داخلی و خارجی برنامه او را شروع اضمحلال خود میدیدند . و شدت مخالفت با برنامه‌های اقتصادی دولت اتحاد خلق نشان میدهد که چگونه در حیطه عدم رشد و در نظام کنونی امکان تغییر هر چند محدود بسیار کم است . بنظر میرسد که آئنده قدرت مخالفان را کم گرفته بود . ولی سیاست گام بگام و ایمان رهبری حکومت اتحاد خلق در "بی‌همتائی" تجربه شیلی (که بنظر بعضی واقعه‌ای غیرتاریخی می‌آید) همراه با بتعویق انداختن تصمیمات جدی که دشمنان را تضعیف مینمود ، ظاهراً " اجازه داد که مخالفت وسیع توسط ذینفعان داخلی و خارجی شکل یابد^{۱۶} . تعویق در اجرای برنامه یگانگی نظام تندرستی مثال بسیار خوبی است .

از این نظر تردیدهای آئنده ممکن است باعث سقوط او شده باشد . و علیرغم عقایند متداول در بعضی از روزنامه‌های آمریکا ، سقوط آئنده بخاطر تند روی او نبوده بلکه بخاطر حرکات کند او بوده درحقیقت همانطوریکه اسکار لانگه (۷۳) چهل سال قبل گفت ، اگر :

" یک دولت سوسیالیستی . . . اظهار کند که صنایع نساجی در عرض پنج سال آئنده ملی خواهد شد مطمئن باشید که صنایع نساجی قبل از اینکه ملی شوند نابود خواهند شد . . . (در عرض همان پنج سال) هیچ نوع مدیریت به نظارت توسط دولت موفق نخواهد بود که در مقابل خرابکاری و مخالفت صاحبان و مدیران این صنایع ایستادگی کند . "

این نظر من است که این عقیده در مورد بخش تندرستی و بخش‌های دیگر اقتصادی صحیح است . در واقع در بخش تندرستی ، طرح‌های فراوان برای بیمه ملی تندرستی و نظام خدمات ملی تندرستی ، بخاطر تعویق در اجرا و بخاطر سازش با پزشکان و گروه‌های ذینفع دیگر با شکست روبرو شد . در حقیقت ، تجربه شیلی انعکاس از تجربه‌های مشابه در کشورهای دیگر چه سوسیالیست و چه سرمایه‌داری است . وقتیکه یک حزب سیاسی یا یک گروه متعهد میشود که یک برنامه ملی تندرستی اجراء نماید که هدفش رسان بود به شهر و ندان و قطع امتیازات گروه‌های تاء مین کننده است ، شانس اجرای این برنامه رابطه معکوس با طول مدتی که برای ایجاد کردن آن لازم است دارد . ما میبینیم که در شیلی تعویق هرچه بیشتر اجازه داد که گروه‌های ذینفع متشکل شده و با تحمیل یک برنامه سازشکارانه آن را تقلیل داده رقیق نمایند . باید اضافه

۱۶- همانطوریکه یادداشت شرکت بین‌المللی تلفن و تلگراف اشاره کرد ، " یک امید واقعی برای نیروهای مخالف آئنده این است که بحران شدید اقتصادی ، موجودی از خشونت برانگیزد که باعث

کودتای نظامی گردد " (۷۲ ص ۸۲)

کرد که این سازشها فقط در جهت تثبیت منافع تائمین کنندگان ونه مصرف کنندگان است که اکثریت شهروندان را تشکیل میدهند .

نتیجه‌گیریهای مشخصی میشود از وقایع شیلی بدست آورد . یکی اینکه ساخت سیاسی کنونی غالب کشورهای آمریکای لاتین (وباید اضافه نمایم که در غالب کشورهای عقب‌مانده) بجای تشویق ، سدی است در مقابل هر تغییری که ممکن است نه به اقلیت بلکه با اکثریت مردم سودی برساند . نخبگان اقتصادی ملی و بین المللی کنترل ساختمانی سیاسی را در دست دارند که امتیازات نا عادلانه سیاسی ، اقتصادی واجتماعی را برضد خواسته‌های اکثریت مردم حفظ میکنند . نتیجه‌گیری دوم این است که سیاست گام بگام در کشورهای عقب مانده توسط احزاب وگروههایی که باین دگرگونیها در بخش تندرستی وبخشهای دیگر امیدوار هستند امکان این تحولات را بسیار ضعیف میکند . کارگران ودهقانان شیلی ، قهرمانان واقعی در این تراژدی ، این حقیقت را خوب درک کرده بودند وباینجهت از دولت آئنده تقاضا میکردند که این دگرگونیها را سریعتر پیاده نماید . پس از کودتای نافرجام نظامی اول وقتیکه جامعه شیلی به قطبهای متضاد تقسیم شد ، قشر کارگر و دهقان در محل کار ، درکارخانهها ، بیمارستانها ، مراکز اولیه بهداشت ومحله‌های خود آماده‌مقابله با کودتای دوم گردیدند . در جنگی برضد زمان ، آنان اینمرتبه بازنده بودند و طبقه‌های مرفه با قدرت نظامی بیرحمشان بردند . همانطوریکه پابلو نرودا (۷۴ ص ۱۱۱) تقریباً " چهل سال قبل در روزیکه کودتای نظامی دیگری در اسپانیا اتفاق افتاد گفت ، امید در قلب انسانها زنده ماند .

تا صبحگاهی که همه چیز آتش فشان شد

صبحگاهی آتش فشانها

از خاک جوشیدند

وهمه زندگان را فرو خوردند

واز آن پس فقط آتش

واز آن پس فقط خون و باروت

واز آن پس نیز .

دزدان در هواپیماها

وغارتگران با تاج سلطنت و ملکه‌ها

راهبان سیاه و راهزنان با علامت صلیب

از میان ابرها آمدند تا معصومان را قتل عام کنند ■

انقلاب آموزشی یا

اصلاح آموزشی بחי نظری

۱- نظام آموزشی و رابطه آن با نظام اجتماعی
آموزش چیست؟ به این سؤال جوابهای گوناگون داده شده
است. برخی آن را روند اکتساب دانش دانسته‌اند و عده‌ای نیز آن
را مجموعه دانش‌سازمان یافته و عادت و مهارتهای حاصل از آن
شمرده‌اند [۱]. در مواردی نیز این هر دو را آموزش نامیده‌اند. در این
مقاله مقصود ما از آموزش بسیار محدودتر است. مراد ما از آموزش
آموزش رسمی است، یعنی آنچه که در جامعه از طریق مؤسساتی تحت
نام عام مدرسه فرا گرفته می‌شود.

در آغاز بهتر است ببینیم که گروههای مختلف اجتماعی به
این آموزش رسمی با چه دیدی می‌نگرند و شرایط خاص اجتماعی از آن
چه طلب می‌کند. مربیان و معلمان معمولاً بر نقش روشن‌گرانه آموزش
رسمی اصرار می‌ورزند و آن را بخش عمده آموزش عامی می‌شمارند که
در طول حیات صورت می‌پذیرد. اولیاء و به تبع از آنان شاگردان،

تحصیل رسمی را دروازه‌ای بسوی درآمد بیشتر و زندگی مرفه‌تر و روشن اجتماعی برتر در جامعه‌ای نابرابر می‌دانند. اقشار فقیر جامعه آنرا روزنه‌ای بسوی تحرک اجتماعی، از پایین‌ترین پله‌های نردبان به پله‌های بالاتر، از فقر مدام به رفاهی نسبی، تصور می‌کنند. سرمایه‌داران و مدیران به تحصیل^۱ چون نهادی می‌نگرند که مهارت‌های لازم را در اختیار جوانان گذاشته و آنان را برای انجام وظیفه‌های اقتصادی در ماشین تولید سرمایه‌داری آماده می‌کند. برنامه‌ریزان ملی آن را شرط لازم رشد اقتصادی و مشارکت فعال در داد و ستد بین‌المللی می‌دانند و سیاستمداران استعماری آن را به عنوان سنجه میزان تمدن اقوام و ملل ترویج می‌کنند. در کشورهای زیرسلطه استعمار که مساله‌های از یوغ امپریالیسم مساله عمده است بر نقش‌های بخش آموزش تاکید بسیار می‌شود، و در شرایطی که نابرابریهای اجتماعی در یک جامعه سرمایه‌داری وجه حادی به خود می‌گیرند، ایدئولوگهای جامعه بی‌درنگ بر نقش برابرساز^۲ آموزش واقف می‌شوند و به اشاعه آن می‌پردازند.

آموزش شاید همه اینها باشد و بسیاری چیزهای دیگر. اما چیزی که برداشته‌های چنین متفاوت را برمی‌انگیزند، یقیناً "ملقمه‌های پیچیده از واقعیت و ایدئولوژی (به معنای آگاهی کاذب^۳) است. اگر تعریفی که در ابتدا از آموزش کردیم بی‌طرفانه و خالی از بار اجتماعی نمی‌نمود، این برداشتها بی‌شک بر بار اجتماعی - تاریخی و نقش ایدئولوژیک آن در جامعه دلالت دارد.

نکته‌ای که توضیح آن ضرورت دارد (زیرا این روزها سخت اسباب اشتباه شده) این است که نقش آموزش رسمی و مدرسه و تاثیر اجتماعی آن تنها از طریق محتوای مواد آموزشی، رابطه یا عدم رابطه این مواد با نیازهای اجتماعی، کتابهای درسی، برنامه تحصیل و غیره

1. Schooling
2. Equalizing
3. False consciousness

نیست. در واقع " محتوای پنهان آموزش - ارزشها، توقعات و الگوهای رفتاری ای که مدارس تشویق می‌کنند" - از اهمیت بیشتری برخوردار است. " اینکه روابط مستقر میان شاگردان رقابت‌آمیز است یا توأم با همکاری، اینکه روابط میان شاگردان و معلمان دمکراتیک است یا مبنی بر اقتدار و اینکه روابط میان شاگردان و کارشان خلاق است یا از خود بیگانه، شاخص‌های بهتری برای آنچه یاد داده می‌شود بشمار می‌آیند تا کتابها و برنامه‌های رسمی دروس". این مجموعه روابط را روابط اجتماعی روند تحصیل می‌نامیم [۳]. این روابط که در واقع بازتابی از روابط اجتماعی تولید در روند تحصیل می‌باشند، جزیی است از آنچه که " نظام آموزشی " نامیده می‌شود. محتوای آموزش و برنامه‌های آن، ساخت اداری سازمانهای آموزشی و نهادهای تربیتی اجزاء دیگر این نظامند.

از اینرو بجای آنکه به آموزشی نفسه یا جریان تحصیل دانشها پرداخته شود، درست‌تر آنست که نظام آموزش رسمی مورد بررسی قرار گیرد. آمار و ارقام بسیار و از کشورهای گوناگون، پیشرفته و عقب افتاده، وجود دارد که نکته‌ای مهم را آشکار می‌سازد: آموزش رسمی و نظام آموزشی به هیچ روی بی طرف نیست. مدرسه به مثابه یک نهاد اجتماعی، طقهء رابطی میان ساخت اجتماعی - اقتصادی و اندیشه و رفتار و کارآیی افراد است. به عبارت درست‌تر، نظام آموزشی در هر جامعه در خدمت نظام اقتصادی - اجتماعی آن است. اگر جامعه طبقاتی است نظام آموزشی نیز طبقاتی و در مجموع در خدمت طبقات حاکم است. از اینرو درپاسخ کسانی که تحصیل را عامل برابری و عدالت اجتماعی می‌دانند باید گفت که نظام آموزشی به هیچ روی از نظام اجتماعی حاکم بر جامعه عادلانه‌تر و یا برابر سازتر نمی‌تواند باشد.

نظام آموزشی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته نیزکه در آنها آموزش رسمی بسیار توسعه یافته است، از این قاعده مستثنی نیست. یعنی رشد و توسعه آموزش از ماهیت طبقاتی آن نمی‌کاهد. چه بسیار که طبقات حاکم خود توسعه آموزش را خواستار شده‌اند. اما این توسعه همواره در جهتی بوده است که نیاز آنان را برآورد و سلطه آنان را بر توده‌ها تضمین کند. بهر صورت باید توجه داشت که جنبه‌ای از روند آموزش همواره، تولید "دانشی" است که نظام آموزشی و روابط اجتماعی تحصیل و در نتیجه نظام اجتماعی موجود را توجیه می‌کند. در مجموع بخش مهمی از عملکرد اجتماعی نظام آموزش سرمایه‌داری، بازتولید ساخت طبقاتی موجود و مشروعیت بخشیدن به آن است.

۲- آموزش رسمی در کشورهای تحت سلطه

نظام آموزشی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در این خصیصه که طبقاتی و بوروکراتیک هستند، با کشورهای مادر وجه مشترک دارند. اما تفاوت ویژه‌ای نیز این دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد. تحرک و پویایی نسبی نظام سرمایه‌داری غیروابسته، آموزشی پویا را می‌طلبد. رشد صنایع به ابداع کالاهای جدید نیازمند است و این به نوبه خود آموزش علمی و فنی عمیق تری (که گرچه ممکن است یکجانبه باشد) را طلب می‌کند. مدیریت صنایع و موسسات مالی و اداری بزرگ، دانشی متناسب با خود را ضروری می‌سازد، و غیره و غیره. این همه مستلزم آموزشی پویا است.

در کشورهای تحت سلطه، آموزش رسمی از این ویژگی‌هایی بهره است. صنعت وابسته این کشورها نیازمند ابداع و اختراع نیست، تولید کشاورزی آنها پویا و در جهت خودکفایی نمی‌باشد، مدیریت آنها بصورت شاخه‌ای وابسته به ساخت اداری صنایع در کشورهای

امپریالیستی است. اشاعه فرهنگ امپریالیستی در این کشورها، رشد فرهنگهای ملی را مانع شده است. حاصل آنکه آموزش رسمی بلحاظ علمی، فنی و حتی اداری به سطحی نازل رسیده می‌کند و به لحاظ ملی، بطور سیستماتیک برتری فرهنگ امپریالیستی و بی‌ارجی فرهنگهای ملی را اشاعه می‌دهد. در نتیجه دانش عمقی و فرهنگ راستین جایبسی در نظام اجتماعی نمی‌یابد و در نهایت "تحصیل" نمی‌شود، بلکه نظام بوروکراتیک آموزشی، برای مدعیان این دانش، جواز کسب صادر می‌کند.

آموزش رسمی در کشورهای وابسته از ویژگیهای زیر برخوردار است:

- ۱- این آموزش طبقاتی و بوروکراتیک است، در نتیجه:
 - الف- بخش عمده‌ای از طبقات زحمتکش را به خود راه نمی‌دهد و آنهایی را هم که بخود می‌پذیرد در قالبهای مشخص قرار داده می‌کوشد که آنان را برای وظایف و نقشهای متحصی در سازمان تولید و فراخور طبقه اجتماعی آنان شکل دهد.
 - ب- به توده‌ها کمک نمی‌کند تا از مرحله سرمایه‌داری-امپریالیستی و سلسله مراتب طبقاتی کنونی فراتر روند، بلکه می‌کوشد تا آنان را مطابق احتیاجات این سلسله مراتب (اعم از آنکه سودشان باشد یا نباشد) قالب‌گیری می‌کند.
- ۲- این آموزش مروج ایدئولوژی و اندیشه‌های طبقات حاکم است و در نتیجه:

الف- توده‌ها را از درک روابط اجتماعی موجود و بویژه چگونگی تغییر آنها به سود خود مانع می‌گردد. درست است که توده‌ها از طریق آن به حد نازلی از آگاهی دست می‌یابند. اما کوشش نظام آموزشی بر آن است که از این حد فراتر نروند.

ب- انفعالی ترین پاسخ ها را به مسائل اجتماعی در گروههای تحت ستم ، و فعالترین مشارکت ها را از جانب طبقات حاکم و مخالفان تفهیم اجتماعی ، ترویج می کند .

۳- این آموزش مدرک گراست ، و چون در خدمت نظامی وابسته می باشد ، پویا نبوده و نیازی بنیادی و راستین به اشاعه عمقی دانش و فن نمی بیند . از اینرو بجای تاکید بر تسلط یافتن بر دانش و فن فقط به صدور جواز دروغین این تسلط می پردازد و مجموعه نظام اجتماعی نیز این مدرک گرایی را اشاعه می دهد .

۴- این آموزش ، در تناسب با نیازهای اقشار واسطه امپریالیسم (بورژوازی وابسته و ضامم آن) ، فرهنگ های ملی را مسخ می کند ، و روحیه ای غیر انتقادی و سلطه پذیر را رواج می دهد که این خود پذیرش پوشالی ترین جلوه های فرهنگ امپریالیستی را سهل می سازد .

با این ویژگیها ، در پاسخ نویسندگان و سیاستمدارانی که برای آموزش رسمی در کشورهای تحت ستم ، نقشی رهایی بخش قائل بوده اند چه باید گفت ؟ آیا آنها تماما " برخطا بوده اند ؟ — عبارت دیگر آیا آموزش رسمی در کشورهای تحت سلطه به هیچ روی سودمند نبوده است ؟ این نویسندگان معتقدند که آموزش استعماری با وارد کردن ارزشها و معیارهای اروپایی تحول این جوامع را به سوی جوامعی " نوین " سبب شده اند . آنان می گویند که دستکم تا پایان دوره استعماری کلاسیک (پایان جنگ دوم جهانی) آموزش استعماری به توسعه کشورهای تحت سلطه کمک کرده است ، و شاهد را از جمع مبارزان ضد امپریالیست و رهبران توده ای کشورهای در حال توسعه می آورند که آموزش یافتگان این نظامها بودند . حقیقت مسأله آنست که وقتی اینان نطفه های انقلاب و استقلال را در کشورهای تحت

سلطه، "علیرغم" ساختمان اقتصادی - اجتماعی، به نظام آموزش استعماری نسبت می‌دهند، در واقع ناتوانی خود را در درک نظام آموزشی (و رابطه آن با نظام اجتماعی جامعه) از یکسو و ماهیت دوگانه خود آموزش از سوی دیگر، نشان می‌دهند. درست است که مردم احتمالاً در مدرسه به برخی از اندیشه‌های انقلابی دست می‌یابند، اما این امر هرگز قصد و هدف نظام آموزشی نبوده است.

۳- ماهیت دوگانه آموزش

حال آموزش را به معنای روند تحصیل دانش و کسب مهارت‌ها و عاداتی که مورد نیاز جامعه است مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این معنا، آموزش فقط بخشی از محتوایی است که توسط نظام آموزشی انتقال می‌پذیرد. این محتوا از یکسو، از آن جهت که نمی‌تواند از مجموع نظام آموزشی مستقل باشد، با آن همسویی می‌کند و در خدمت آن قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر به بازتولید روابط اجتماعی تحصیل، و تربیت نیروی کار مورد نیاز می‌پردازد و مشروعیت ایدئولوژیک یک نظام را تامین می‌کند. این جنبه‌ای از آموزش است که به تثبیت نظام موجود کمک می‌کند.

از سوی دیگر، نظام سرمایه‌داری به منظور رفع نیازهای اقتصادی و اجتماعی خود به بسط آموزش می‌پردازد. در این جریان به توده‌هایی از زحمتکشان شهری و روستایی سواد آموخته می‌شود. تحصیل در مدرسه میانی و اصول دانشهای نوین را در اختیار طبقات متوسط و زحمتکش قرار می‌دهد. مدارس حرفه‌ای آنان را با صنعت جدید آشنا می‌کند. در این جریان است که تضاد درونی آموزش سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. آشنایی بخشی از توده‌ها با خواندن و نوشتن امکان استفاده آنان را از تجربه‌های یکدیگر فراهم می‌آورد، اشاعه ادبیات انقلابی را امکان پذیر می‌کند. آشنایی با میانی دانش

جدید زمینه رشد شیوه تفکر علمی را وسعت می‌بخشد، استنتاج علت از معلول را، و در نتیجه تفهیم آن به مسائل اجتماعی، را ممکن می‌سازد. سخن کوتاه، آموزش ابزاری را برای رشد آگاهی توده‌ها و درک ضرورت‌هایی فراهم می‌آورد. این جنبه دیگری است از آموزش سرمایه‌داری که به نفع نظام موجود کمک می‌کند.

سیاست آموزشی نیروهای دمکراتیک در چنین جوامعی باید با ملاحظه این ماهیت دوگانه آموزش شکل پذیرد.

۲- انقلاب آموزشی و رژیم آموزشی

منظور ما از انقلاب آموزشی، مجموعه سیاستها و اعمالی است که به دگرگونی از یک نظام آموزشی به نظام آموزشی دیگر می‌انجامد. منظور از دگرگونی آن نیست که تغییراتی در جنبه‌هایی از نظام آموزشی صورت گیرد، بلکه ماهیت نظام می‌باید متحول شود. برای حدوث این تحول ماهوی باید نابودی یکایک ویژگی‌هایی که برای نظام آموزشی وابسته برشمرديم مورد نظر باشد. آموزش باید بجای آنکه وسیله‌ای در اختیار و در جهت منافع سرمایه‌داران باشد، در خدمت توده‌های مردم قرار بگیرد و روابط اجتماعی تحصیل دیگرگون شود. روند تحصیل و آموزش در جهت آگاهی هرچه بیشتر توده‌ها و فراگیری هرچه عمیق‌تر دانش‌ها باشد. نخستین قدم در راه چنین تحولی قطع کامل وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی با امپریالیسم از یک سو و تامین آزادی‌های دمکراتیک مردم و حقوق دمکراتیک گروه‌های تحت‌ستم و زنان و جایگزینی مدیریت شورایی به جای مدیریت اتوکراتیک از سوی دیگر است. به عبارت دیگر نخستین شرط لازم (و نه کافی) برای انقلاب آموزشی، انقلابی است در نظام اجتماعی تولید و دیگرگون شدن روابط اجتماعی.

بدون چنین انقلابی صحبت از انقلاب آموزشی بی‌پایه است. در

این صورت فقط می‌توان از رفرم آموزشی سخن گفت، و آنچه این روزها از جانب بسیاری از سازمانهای سیاسی و نهادهای فرهنگی کشور ما عنوان می‌شود و برنامه‌هایی که از سوی آنان ارائه می‌گردد، همگی در چهارچوب رفرم آموزشی جای می‌گیرند.

رفرم آموزشی در جوامع طبقاتی، از دو نوع می‌تواند باشد:

۱- اصلاحاتی که طبقات حاکم از دیدگاه منافع خود، به منظور بالابردن کارآیی، تامین نیاز فزاینده به کار ماهر، تعبیه ابزار ایدئولوژیک مناسبتر و غیره ارائه می‌کنند. در کشورهای تحت سلطه، ممکن است اصلاحاتی از جانب امپریالیسم به منظور تداوم بخشیدن به سلطه خود طرح گردد.

۲- اصلاحاتی که اتحاشان در نتیجه مبارزات توده‌های مردم و طرح خواستهای زحمتکشان، ضرورت می‌یابد. البته بدیهی است که این اصلاحات نیز از مجرای طبقات حاکم و بوروکراسی موجود صورت می‌پذیرد.

تفکیک میان این دو نوع رفرم همیشه میسر نیست. زیرا یک مجموعه اصلاحات آموزشی ممکن است شامل هر دو جنبه باشد. و یا ممکن است که امپریالیسم یا طبقات حاکم، با طرح خواسته‌های مردم، اصلاحاتی را آغاز کنند ولی در عمل نتایج برنامه ریزی شده‌ای را منظور دانسته باشند. هشیاری سیاسی زیادی لازم است تا خواست توده‌ها از طرفندهای حاکمان تفکیک شود.

با ملاحظه ماهیت دوگانه آموزش، روشن است که اصلاحات نوع دوم در واقع تبلور جنبه نفی آموزش سرمایه‌داری است. "دقیقا" به این دلیل است که این نوع اصلاحات آموزشی را باید بازشناخت. شرط لازم برای پیشبرد این قبیل اصلاحات، مشارکت و حضور فعال توده‌ها در جریان آنهاست. نیروهای پیشرو جامعه باید بیش از هر چیز

براین شرط اصرار ورزند. پیگیری این نیروها و ناتوانی طبقات
حاکم به انجام این قبیل اصلاحات، لزوم تحقق شرایط لازم برای
انقلاب آموزشی، یعنی دگرگونی روابط تولیدی و گسستن از سرمایه
امپریالیستی را مطرح می‌سازد. نکته‌ای که تذکر آن ضروری است
این است که با حذف مشارکت توده‌ها، ماهیت این قبیل اصلاحات
عوض می‌شود. از اینرو ارائه برنامه اصلاحات از جانب نیروهای
مترقی، زمانی که حضور فعال و مشارکت توده‌ها مطرح نباشد، یقیناً
عملی‌انحرافی است. سیاست درست در این زمینه اصلاحات مردمی را از
رفرمیسم متمایز می‌سازد. پس سوالی که مطرح می‌شود اینست که در
جامعه کدامین حرکت‌های آموزشی، اصلاحاتی مردمی و تبلور جنبه
نفی آموزش استعماری - سرمایه‌داری است؟

نوشته: د. د. مدیر

مراجع

- 1- V. Turchenko, The scientific and technological revolution and the revolution in education, P. 14, progress publishers, 1976, Moscow.
- 2- M. Cornoy, Education as cultural imperialism P. 1, Longmans, New York, 1978.

۳- س. بولر، آموزش و ایدئولوژی انقلاب در کوبا، بخش

اول، آموزش و فرهنگ، دفتر اول، ۱۳۵۸.

۴- پ. فریره، آموزش و مشارکت توده‌ها، آموزش و فرهنگ،

دفتر دوم، ۱۳۵۹.

بوز پینکات

فاشیسم آخرین "نمایشی" است که خرده بورژوازی شهری به روی صحنه حیات سیاسی ملی آورده است. نتیجه رقت انگیز ماجرای فیوم^۱ آخرین صحنه این نمایش بود (۱). آنرا میتوان مهمترین دوره تجزیه درونی ای دانست که این طبقه از مردم ایتالیا دچارش است.

تلاشی خرده بورژوازی در آخرین دهه قرن گذشته آغاز شد. با پیدایش صنعت بمقیاس بزرگ و سرمایه مالی، خرده بورژوازی هم اهمیت خود را از دست داد و از کلیه مواضع حساسی که در قلمرو تولید اشغال کرده بود، کنار گذاشته شد؛ به طبقه‌ای صرفاً سیاسی و متخصص در "خلبازی پارلمانی"^۲ تبدیل گردید. این پدیده که نقش مهمی را در تاریخ معاصر ایتالیا ایفا می‌کند در مراحل مختلف نامهای متفاوتی بخود گرفته است. در ابتدا بآن "به قدرت رسیدن چپ" اطلاق میشد، سپس به جیولتیا نیسم^۳ تبدیل گردید، و آنگاه مبارزه برضد آرزوهای قیصرمانا^۴ لومبرتوی اول^۵ شد و بالاخره بصورت اصلاح طلبی

1- Fiume. 2- Parliamentary Cretinism.

3- Giolittianism. 4- Kaiserist. 5- Umberto I.

سوسیالیستی^۱ توسعه یافت (۲) .

خرده بورژوازی روکشی از نهاد " پارلمان " برخوردار دارد . پارلمان از ارگان اعمال سلطه بورژوازی سرمایه‌دار برسلطنت و کارمندان اداری به دکه وراجی و فضاحت یعنی وسیله‌ای برای طفیلی‌گری تحول یافته است . این نهاد که تا مغز استخوان فاسد شده و کاملاً برده قدرت حاکم گردیده ، بکلی اعتبار خود را در چشم توده‌های مردم از دست داده است . توده‌ها متقاعد شده‌اند که عمل مستقیم ، فشار خارجی ، تنها وسیله کنترل و مخالفت با اعمال خودسرانه قدرت‌های اداری است . هفته سرخ در ژوئن ۱۹۱۴ در اعتراض به قتل عام‌ها ، اولین دخالت باشکوه توده‌های مردم در سیاست و مخالفت مستقیم با اقدامات خودسرانه قدرتمندان و بیان موثر اراده مستقل مردمی بود که دیگر برای خود هیچ صدائی را در مجلس نمایندگان نمی‌یافتند (۳) . میتوان گفت که در ژوئن ۱۹۱۴ در ایتالیا ، پارلمان‌تاریسم - و همراه با آن نقش سیاسی خرده بورژوازی - راه اضمحلال ارگانیک خویش را آغاز کرد .

حال که خرده بورژوازی همه امید خود را در تحصیل مجدد نقشی مولد از دست داده است (فقط اینروزها است که امیدی دوباره ، با تلاشهای حزب مردم^۲ در جهت اهمیت بخشیدن به اراضی کشاورزی کوچک و با تلاشهای ماموران کنفدراسیون عمومی کار^۳ در جهت دمیدن حیاتی نو در کالبد اداره اتحادیه کارگری ، رشد کرده است) ، نومیدانه می‌کوشد تا ابتکار عمل تاریخی را بدست گیرد . اکنون ادای طبقه کارگر را در می‌آورد و بخایبان‌ها می‌آید . این تاکتیک جدید با اشکال و روشهایی انجام می‌پذیرد که از طبقه‌ای از پرگوها ، شکاک‌ها ، و دلال‌های فاسد انتظار میرود . سلسله رویدادهایی که بآنها " روزهای مشعشع ماه مه " گفته شد (۴) . با همه ظنین‌های روزنامه‌نگاران ، نطقانه ، نمایشی ، و مبتذلش در تمامی طول جنگ به داستان بندر لاگ^۴ و یا بوزینگان^۵ از کتاب جنگل^۶ اثر کیپلینگ^۷ می‌مانست که برواقعیت تصویر شده بود ، آنها تصور می‌کردند که از همه افراد جنگل بهتر

1- Sociolistic Reformism.

2- Popular Party

3- General Confederation of Labour.

4- Bandarlog.

5- Monkey-People.

6- Jungle Book.

7- Kipling.

هستند ، و درهوش ، بصیرت تاریخی ، روحیه انقلابی ، فوت و فن حکومت ، و غیره و غیره منحصر بفردند . آنچه روی داده بود ، این بود : خرده بورژوازی که از نتیجه فساد پارلمانی به برده قدرت حاکمه تبدیل شده بود ، تغییر جهت داد ، ضد پارلمانتاریست شد و رفت که خیابان را به‌گند بیالاید .

در طی جنگ ، پارلمان بکلی ازهم پاشید . خرده بورژوازی کوشید تا موقعیت جدید خویش رامحکم کند و خود را با این فریفت که فی الواقع به این هدف رسیده است ، که فی الواقع مبارزه طبقاتی را از میان برداشته است ، که قیم طبقه کارگر و دهقانان شده است و ملقمه‌ای ایدئولوژیکی از امپریالیسم ملی‌گرا ، " انقلابیگری واقعی " ، و " سندیکالیسم ملی " را جایگزین عقیده سوسیالیسم ، که ذاتی توده‌هاست ، ساخته است . عمل مستقیم توده‌ها در دوم و سوم دسامبر بعد از حمله ماموران به نمایندگان سوسیالیست در رم ، فعالیت سیاسی خرده بورژوازی را کند کرد (۵) . بعد از آن خرده بورژواها کوشیدند خود را درحول رؤسائی سازمان دهند و منضبط سازند که از دولت رسمی تضعیف شده و وامانده در نتیجه جنگ ، ثروتمندتر و مطمئن‌تر بودند .

ماجرای فیوم علت احساسی و مکانیسم عملی این سازماندهی منظم بود ، لکن بلافاصله معلوم شد که هسته اصلی این سازماندهی دفاع مستقیم از اموال صنعتی و کشاورزی در برابر حملات طبقه انقلابی کارگران و دهقانان فقیر است . این فعالیت از جانب خرده بورژوازی ، که رسماً " فاشیسم " لقب گرفته ، برای چهار چوب دولت بی نتیجه نیست . خرده بورژوازی اکنون ، پس از فاسد کردن و ازمیان بردن پارلمان ، به فساد و تباهی نهادهای دیگر ، نهادهائیکه ارکان دولت را تشکیل میدهند مثل ارتش ، پلیس ، و دادگاه‌های بخش مشغول است . فاسد کردن و تباه ساختنی بی هدف ، بدون منظوری مشخص (تنها منظور مشخص میتواند ایجاد دولتی جدید بوده باشد - اما " بوزینگان " دقیقاً با خصوصیت عدم توانائی در فراهم آوردن قوانین و برپا داشتن دولتی برای خود مشخص میگردد) . متمولین برای دفاع از خود به تشکیلات خصوصی‌ای کمک مالی می‌کنند و مورد حمایتش قرار می‌دهند که برای پوشانیدن ماهیت حقیقی خود باید مواضع سیاسی " انقلابی " بگیرد ، و به انهدام نیرومندترین مدافع دارائی یعنی دولت بپردازد . طبقه صاحبان دارائی ، در برابر قدرت

اجرائی ، به تکرار همان خطائی میپردازد که در مورد پارلمان مرتکب شد ؛ این طبقه برایین باور است که هرگاه نهادهای دولتی خود را به هوسهای مالیخولیائی " بوزینگان " یعنی خرده بورژوازی ، واگذارد ، برای دفاع در برابر حملات طبقه انقلابی مجهزتر خواهد بود . فاشیسم درحین رشد ، حول هسته اصلی اش سخت می شود و دیگر قادر نیست تا ماهیت حقیقی خود را پنهان کند . فاشیسم مبارزه وحشیانه ای را برضد عالیجناب نیتی^۱ ، رئیس شورا ، ترتیب می دهد ؛ مبارزه ای که تا آنجا پیش میرود که برای قتل نخست وزیر دعوت علنی بعمل می آورد . فاشیسم عالیجناب جیولیتی^۲ را بحال خود میگذارد و باوفرت می دهد تا انحلال ماجرای فیوم را به سرانجام " خوشی " برساند - موضعی که فاشیسم در قبال جیولیتی گرفت سرنوشت دانونزیو^۳ را امضاء کرد و برمقاصد حقیقی تاریخی ایمن سازمان خرده بورژوازی ایتالیا تاکید ورزید - . هرچه که " فاشی^۴ " قوی تر شد ، هواداران ش بهتر سازمان یافتند وتظاهرات آنها برضد مجمع کارگران و مجامع سوسیالیستی گستاخانه تر و تهاجمی تر شد ، و موضع آنها در قبال دانونزیو که قیام و سنگربندی را فرا می خوانند ، مشخصا^۵ معنی دارتر گردید . اعلامیه های پرآب و تاب " انقلاب حقیقی " با انفجار ترقه های بی ضرر در سرسرای ورودی روزنامه لاستمپا^۵ به کلماتی واقعی ترجمه شد .

خرده بورژوازی با " فاشیسم " ، این آخرین تجسم سیاسی خود ، یکبار دیگر سیمای واقعی خود را بصورت نوکر سرمایه دار و زمین داری ، و بصورت عامل ضد انقلاب به نمایش گذاشته است . اما درعین حال نشان داده است که درانجام هرگونه وظیفه تاریخی اساسا^۱ ناتوان است . بوزینگان خبرسازند ، نه تاریخ ساز . آنها مهر خود را بر روزنامه ها می نهند ، لکن موضوعی برای کتابها نخواهند بود . خرده بورژوازی که پارلمان را سه ویرانی کشاند ، اینک به ویران ساختن دولت بورژوائی مشغول است . این طبقه با مقیاسی هرچه وسیعتر خشونت فردی را جایگزین " اقتدار " قانون می سازد و این خشونت را با روشی وحشیانه و بی نظم اعمال می کند (و جزاین نمیتواند) و با این جریان باعث طغیان بخش های هرچه

1- Right Honourable Nitti.

2- Right Honourable Giolitti.

3- Danonzo.

4- Fasci.

5- La Stampa.

وسیعتری از مردم برضد دولت و برضد سرمایه‌داری میگردد ■

در دوم ژانویه ۱۹۲۱ در روزنامه نظم نوین بدون امضا چاپ شد.

توضیحات

۱- تصمیم فیوم (اتحادیه کارگران فلزکار^۱) برای پایان دادن به اشغال کارخانه منوط به تصویب کارگران از طریق رفاندمی گردید که در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ انجام گرفت . اکثریت قلیلی توافق نامه را مورد تصویب قرار داد .

۲- " چپ " پارلمانی در ۱۸۷۶ بقدرت رسید . او میرتوی اول از ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۰ ، سالیکه بقتل رسید ، پادشاه بود .

۳- تظاهراتی برضد میلیتاریسم در آنکونا^۲ در ۷ ژوئن ۱۹۱۴ بگلوله بسته شد و ۳ نفر کشته داد . حزب سوسیالیست ایتالیا اعتصاب عمومی اعلام کرد و قیامی سرتاسر کشور را فرا گرفت . آنکونا برای ده روز در دست قیام کنندگان بود و برای خواباندن قیام ده هزار سرباز فرستاده شد .

۴- مه ۱۹۱۵ : تحریک و تهییج بنفع ورود ایتالیا به جنگ .

۵- بعد از پیروزی سوسیالیست‌ها در انتخابات نوامبر ، هنگام افتتاح پارلمان ، نمایندگان سوسیالیست بمجرد ورود شاه از پارلمان بیرون رفتند و بلافاصله مورد حمله ناسیونالیست‌ها قرار گرفتند . این حمله منجر به ظهور فوری تظاهرات و اعتصابات کارگری ، بویژه در شهرهای شمالی مثل مانتوا^۳ در حمایت از سوسیالیست‌ها گردید .

1- Fiom. 2- Ancona. 3- Mantua.

گ. میردال

آموزش در جنوب آسیا :

میراث عصر استعمار

هرگاه آموزش و پرورش از دیدگاه رشد مورد نظر قرار گیرد، هدف آن باید عقلانی نمودن یا نوین کردن دیدگاهها همراه با در اختیار نهادن دانش و مهارت باشد. این تلاش در کشورهای توسعه نیافته جنوب آسیا که در آنها طرز تلقی ها، عقاید و نهادهایی که مانع رشد میشوند ریشه های عمیق دارند، بسی بیشتر است. این نیاز جمله دلائل مهمی است که بر بیان کشور های جنوب آسیا نمیتوانند عملکردها و سیاستهای آموزشی کشورهای توسعه یافته غرب را سرریز بکار گیرند. در عین حال نمیتوانند توسعه برنامه های آموزشی را با همین سرعت اندک فعلی، تحمل نمایند.

کشورهای جنوب آسیا تا زمانیکه کمبودهای موجود در برنامه ریزی برای توسعه و از جمله رشد بی سابقه جمعیت رافع نکرده اند، باید برای اشاعه بسیار سریعتر نظر گاهها، دانش و مهارت های مفید به حال توسعه بکوشند. از آنجاکه " شرایط اولیه " آنان از بسیاری جهات نامساعد تر است نمیتوانند به روند آهسته آشنا کردن نسل های متوالی کودکان مدارس با افکار و نظرات جدید متکی باشند، بلکه باید کوشش مضمی برای تعلیم بزرگسالان صورت پذیرد. از آنجاکه نظرات غیر عقلانی، جهل و عدم مهارت در بین بزرگسالان منجر به

تسکین کوشش در تعلیم جوانان میشود ، تعلیم بزرگسالان خود بعنوان وسیله افزودن تاء شیر تعلیم کودکان ارزش خاصی پیدا میکند . در مورد عقلانی کردن نظرات باید توجه داشت که هرگاه دولتی بخواهد از طریق دستگا ههای قانونی و اداری روش تشویق و تنبیه پیشه کند ، باید این سیاست در ذیل سیاست تعلیم و تربیت در معنای وسیعترش گنجانده شود .

سواد آموزی و معلومات عمومی - چه برای کودکان و چه برای بزرگسالان ، کسب مهارتهای خاصی را تسهیل میکند و ممکن است باعث عقلانی کردن نظرات نیز بشود . نظرات استقلال طلبانه به نوبه خود با آ ماده کردن انگیزه ها میتواند کسب سواد ، علم و مهارتها را آسان کند . هدف اصلی سیاست آموزشی علی العموم باید هدایت و اختصاصی کردن کوششهای آموزشی باشد بوجهی که حداکثر نیروی محرکه را برای رشد ملی تدارک بیند .

مسئله اصلاح آموزش و پرورش در آسیای جنوبی فراتراز مشکل مطلقا " کمی تاء مین مدرسه است ، مسئله ای بهمان بزرگی و یا حتی بزرگتر ، مسئله از بین بردن آموزش های نادرست و میزان وسیع تضييع وسائل آموزشی است . در حالیکه در زمینه سیاستهای بهداشتی تکنولوژی ای پزشکی وجود دارد که در مورد همه مردم وبه میزان وسیعی در مورد حیوانات هم میتواند اعمال شود ، چنین تکنولوژی ملموسی در آموزش و پرورش وجود ندارد .

باید در مورد آموزش در جنوب آسیا دوباره فکر کرد و واضع اجتماعی ممالک مربوطه و تلاش آنان را برای رشد در مد نظر داشت . برای چنین کاری ، برنامه ریزان نمیتوانند به آسانی سنت های کهن را برای حصول یک تکنولوژی آموزشی ساده و آرمانی ، آنچنان که در قسمت بهداشت وجود دارد ، بدور اندازند ، ما نمیتوانیم بدون

عطف توجه به ماهیت آن سنتها و تاءثیر آنها در زمان حاضر، مسئله اصلاح را در این زمینه مطرح کنیم. بطور کلی چنین اثراتی، اگر چه نیز کاملاً " مضر هستند.

زمینه سنت‌های گذشته آموزشی که ملتهای جنوب آسیا میکوشند نظامهای جدید تعلیم و تربیت خود را بر آن بنا نهند، ساخت پیچیده‌ای دارد. خطوط اصلی آن در سحرگاه مبهم تاریخ جنوب آسیا رسم شده است. در آن هنگام تعلیم و تربیت در این منطقه، نخستین وظیفه عوامل مذهبی بود. جنوب آسیا محل تولد یا محل اثبات حقانیت سه مذهب بزرگ جهان یعنی آئین‌های هندوئی، بودائی و اسلام است. هر کدام از اینها باعث ایجاد کوشش‌های عظیم مشخصی در زمینه تعلیم و تربیت بوده‌اند. ولی نیروی فعال‌کننده، مذهبی نبود که مورد قبول توده‌ها است. در آن زمان مثل امروز مذهب مردم تحرک اتدکی داشت و بطور عمده این وظیفه را داشت که نظرات و سازمانهای موروثی را تقدیس کند. به مردم چیزی داده نمیشد تا برای خود آموزش و پرورش بخواهند. در عوض دستورهای آموزشی از سطح بالایی روحانیت در " سازمانهای " مذهبی داده شد. روحانیون هر سه مذهب غالباً " معلم بودند و این موضوع - امروزه نیز تا حدی صادق است. اغلب آنان میتوانند از خط بعنوان وسیله آموزش استفاده کنند زیرا که متون مقدس آنان از قدیمترین زمانها شکل مکتوب یافته بود.

بر طبق سنت هندو، تعلیم و تربیت خصوصاً " یا بطور عمده خاص یک گروه اجتماعی یعنی برهمن‌ها بود. ولی انحرافات کهن و مهمی از این خط اصلی در سنت هندو وجود داشت. از آنجا که اشرا ف و بازرگانان که برهمن نبودند، با کسب ثروت و قدرت، خواستن و سپس بدست آوردن تربیت عملی بیشتر برای خود، فرزندان وزیردستان

را آغاز کردند . آئین های بودائی و چینی ، جنبش های اصلاحی
خارق العاده ای که آئین هندورا به مبارزه می طلبیدند ، نفوذ بسیار
یافتند و نظام های تعلیمات مذهبی خود را آغاز کردند . بعداً " در-
میان بودائیان ، رسم شده که پسران - که همه آنها هم راهب نمی شدند-
دوره های تعلیم نوشته های مذهبی بعلاوه تعلیمات ابتدائی را نه
تنها به قصد نوشتن و خواندن بلکه بیشتر به مقاصد دنیوی ببینند .
گاهی مدارس مذهبی مثل مدارس معمولی عمل میکردند و پسران مدرسه
در خانه با خویشان خود می زیستند . اما مذهب بودا قرنهای است که
نیروی مؤثری در نوین کردن و توسعه و رشد نبوده است .

اسلام برای کشور گشائی و از خارج به جنوب آسیا آمد . در -
نتیجه همه جوامع با گروهها نه فقط بخاطر ایمان مذهبی بلکه
هم بخاطر فشار و هم جاذبه ها و منافع فرصت طلبانه بدون چندان
آمادگی روحی به آن گرویدند . تعلیم به جوانان ، معذالک ، بر-
طبق قرآن یک فریضه مذهبی است . مثل بسیاری دیگر از تعلیمات
عالی این کتاب مقدس ، این وظیفه مذهبی هم با مقیاس وسیع عملی
نشد . بنظر نمی آید که بسیاری از کودکان مسلمان هرگز بطور منظم
بمدرسه های مساجد رفته باشند و اغلبشان به احتمال قوی اصلاً بمدرسه
نمیرفتند . از آنجا که این مدارس در آن زمان تعلیم را بر قرائت
قرآن به زبان عربی متمرکز میکردند و الا آن هم بطور عمده چینی
میکند ، نمیتوانستند در مورد تعلیمات دنیوی ، موسسات مؤثری
باشند . حتی امروزه در بین اهالی مالایا و برخی از اهالی اندونزی ،
مدارس ابتدائی را معلمین مسلمان اداره میکنند و قسمت عمده -
تعلیمات ایشان قرائت قرآن است .

نخستین متجاوزان استعمار گر اروپائی در جنوب آسیا دو قدرت

امپریالیستی کاتولیک یعنی اسپانیا و پرتغال بودند و برخلاف قدرت های پروتستان یعنی هلند و انگلستان که بعداً رسیدند، از آغاز دارای سیاست آموزشی طراحی شده‌ای بودند. یکی از مأموریت‌های آنان علاوه بر استثمار اقتصادی، در آوردن کفار بديانت مسیح بود. آنچه مهم است اینکه آنان تعلیم خواندن و نوشتن را برای انجام این وظیفه ضروری میدانستند - سیاستی که امکان نداشت پدیدار شود اگر هدف اصلی فقط کسب قدرت سیاسی و استثمار تجاری و مالی بود.

این سیاست بیشتر بین‌المللی را در فیلیپین گذاشت که بیش از سه قرن و نیم بطور مستمر تحت فرمانروایی اسپانیا بود. در اوایل قرن هفدهم زمینه‌مبرای نظام آموزشی متوسطه و عالی مهیا شد که البته صرفاً "در جهت تعلیم مذهبی نبود. کشیشان و راهبان که با مسئولان کشور همکاری نزدیک داشتند، شروع به ایجاد شبکه‌ای از مدارس ابتدائی کردند که در آنها هم دروس دینی داده میشد و هم دنیوی. در سال ۱۸۶۳ دولت استعماری اسپانیا یک برنامه آموزش اجباری ابتدائی و مجانی برای کودکان هفت تا سیزده ساله اتخاذ کرد. هنگامیکه اسپانیایی‌ها یک نسل بعد آنجا را رها کردند، این برنامه از موفقیت بسیار دور بود. با همه اینها فیلیپین از نظر آموزش عمومی از تمام مستعمرات جنوب آسیا جلو تر بود. از آغاز استعمار آمریکا^ن در فیلیپین تأکید بیشتری بر تعلیم و تربیت گذاشته شد که تأثیر خاص خود را داشت. آنان به آموزش تحرک تازه‌ای بخشیدند زیرا که هدف آنها آمریکائی کردن نظرات مردم بود. . . .

هلندیها که بلافاصله پس از پرتغال آنها به جایی پا گذاشتند که امروزه اندونزی نامیده میشود، برای آموزش‌های مذهبی اشتیاق چندانی نداشتند. سیاست‌های آنان در آموزش استعماری با اوضاع اقتصادی تغییر میکرد. گاهی برنامه‌های جاه طلبانه‌ای طرح میشد ولی کمتر بمرحله عمل میرسید و وقتی ژاپنی‌ها در جنگ دوم جهانی

بحکومت هلندیها پایان دادند ، سواد پائین ترین میزان را در منطقه داشت . در آموزش متوسطه و عالی وضع از این هم وخیم تر بود . تنها معدودی از جوانان اندونزی وارد دانشگاه شده بودند و در آغاز استقلال کمتر از هزار جوان دارای آموزش تخصصی بودند . جالب است که همین ها بودند که گروه استقلال طلبان اندونزی را پایه گذاشتند .

سیلان که اکنون به همراه فیلیپین دارای بالاترین میزان باسوادان در منطقه است ، از اثرات حکومت پرتغالیها ، هلندیها و بالاخره انگلیسیها و کوششهای مهم تربیتی بودائیان بهره گرفتند . در حالیکه سیلان در دوره استعماری دانشگاهی نداشت ، ادامه تحصیل در کشورهای مانند هندوستان و انگلستان در این کشور از هر مستعمره جنوب آسیا معمول تر بود . سیلان از ۱۹۲۴ کم کم به خودمختاری دست یافت و سیاستمداران سیلانی از این امر برای پیشرفت در آموزش و امور بهداشت استفاده کردند .

همچنین میسیونرهای کاتولیک و پروتستان بودند که نخستین بار تعلیم و تربیت غربی را به هند آوردند . آنان غالباً "اینکار را بدون کمک مأموران مستعمراتی و حتی برخلاف میل آنها انجام میدادند"

مسئولان مستعمراتی انگلستان بالاخره به آموزش متوسطه و عالی توجه کردند . در دهه ۱۷۶۰ و ۱۷۷۰ به مقیاس کوچک بموءسسات آموزش عالی مسلمان و هندو کمک مالی کردند و این کار در سال ۱۸۱۳ بوسیله کمپانی هند شرقی قانوناً تاءیید شد . در سال ۱۸۳۵ در یک تغییر سیاست مهم تصمیم گرفته شد . که تمام بودجه تعلیم و تربیت برای آموزشی از نوع انگلیسی بکار رود و کلاسها به زبان انگلیسی اداره شود . مقامات انگلیسی در این دوره بررسی است جدید هم باین جهت پافشاری میکردند که نیازمند به کارگماشتن افراد بومی در ادارات بودند و هم باین جهت که میخواستند تمدن غربی و مخصوصاً "انگلیسی

را در بین طبقات بالای مردم هند رواج دهند . معذالک این تصمیم بدون اینکه طبقات بالای مردم هند فکر کنند که غربی کردن فرهنگ هندی به نفع ایشان است گرفته نمی شد . صحت این تصمیم موقعی تاء پید شد که انگلیسیها با اتخاذ سیاست بسیار آزاد منشانه تری نسبت به هلندیها و فرانسوی ها از وجود هندیان واجد شرایط در مشاغل پرمسئولیت اداری استفاده نمودند .

اما اصلاً "فکر این نبود که مردم انگلیسی زبان شوند . بعلاوه خط سیاسی جدید که تا پایان دوره استعماری دنبال میشد نظر داشت که تعلیمات عمومی ب زبانهای محلی را مورد حمایت قرار ندهد این نظر بسهولت مورد قبول واقع شد زیرا که در آن زمان تحصیل کرده های هند خود نمیخواستند که کاری در جهت تعلیم توده ها صورت پذیرد . وقتی بعد ها چنین خواستی پیداشد ، از نظر ایدئولوژی بسیار آرمانی و در عمل غیرمؤثر بود ، تا این که گماندی باشدت آرمانهای تساوی انسانهارا در مباحث هندیان وارد کرد و جنبش ملی را در حمایت از منافع ملیونها مردم نا آگاه هند رهبری نمود .

در زمینه تعلیمات متوسطه اتخاذ سیاست سال ۱۸۳۵ دور پیشرفت سریعی را در تحول امکانات مدارس برای طبقات بالای جامعه هند باعث شد که با سرعت زیادی تا پایان دوره استعماری و پس از آن ادامه داشت . ولی ساخت کلی این نظام مبتنی بر اولویت گرفتن درجه بود و این درجات گذرنامه ای بودند برای ورود بخدمات دولتی . در تمام مدارس هندی که هدف تحصیلانشان ورود بدوره عالی آموزش بود ، تاءکید بر موضوعات "دانشگاهی" بود . حداقل توجه به موضوعات علمی و فنی می شد . همه چیز طوری ترتیب یافته بود که افراد بر ای پستههای پائین ادارات استعماری تربیت شوند .

در برمه که تا سالهای ۱۸۵۰ کاملاً زیر سلطه حکومت انگلیس قرار نگرفت ، الگوی هندی ولی حتی با مقیاسی کوچکتر ، تکرار شد . در

مالایا گوناگونی اقوام خصیصه دیگری به توسعه آموزشی بخشید . در حالیکه چینی های مقیم ، مدارس خود را میساختند و اغلب جوانان نشان را برای تلحمیلات بیشتر به چین میفرستادند ، مالایائی ها بجز یک طبقه محدود بالا در ایالات و زمیندارانی که اطرافیان سلاطین بودند ، کمتر پیشقدم تعلیم و تربیت می شدند . با توجه به چنین وضعی انگلیسیها پستهای عالی اداری را کمتر به افراد بومی میدادند که مبادا این وضع باعث تبعیض به نفع چینی ها بشود .

در هندوچین فرانسه ، تعلیم و تربیت از فعالیت های میسیونر های اولیه نسبت به مستعمرات قدیمی تر کمتر استفاده برد . فرانسویان در دادن پستهای اداری به اشخاص محلی کمتر از انگلیسیها آزادگی داشتند . تعداد نسبتاً " محدود مدارس که مورد حمایت قرار میگرفت مهر نظام آموزشی فرانسه را میخورد . قسمت اعظم این کوششها صرف ویتنامیهای پیشرفته تر میشد . آموزش و پرورش در لائوس و کمپوچیه بطور عمده با سنت بودائی ادامه داشت که در آنرا هبانه سران را در صومعه ها تعلیم میدادند . دانشگاه هندوچین در هانوی تا سال ۱۹۲۷ تا ۳۰ سال پسین نشد .

حاد ترین مشکل مللی که تازه از یوغ استعمار رها شده یافته بودند جهل مردم بود . یکی از عوامل مهم در این وضع میزان پائین سواد و حتی میزان پائین تر سواد مؤثر بود . این موضوع بطور کلی صادق است ، اگرچه اختلاف قابل توجهی در این مورد بین فیلیپین و سیلان که رشد بالاتر و هندو پاکستان و اندونزی که رشد کمتری داشتند ، وجود داشت .

یک مسئله حاصل از میراث استعماری که مشکل بزرگی را برای نظامهای استقلال یافته ایجاد میکرد ، این بود که در حدی که مدرسه برای مردم وجود داشته تربیت معلم مخصوصاً " برای دوره ابتدائی مورد غفلت قرار گرفته بود . بخصوص در هند و پاکستان پائین

بودن موقعیت اجتماعی و دستمزد معلمان، مانع استخدام افراد جدید و ایجاد علاقه برای افزایش میزان شایستگی بوسیله دوره های آموزشی برای معلمان میگردد. چنانکه اشاره کردیم روشهای تعلیم در دوره پیش از استعمار بطور عمده تاکید بر از حفظ کردن متون، حال چه مردم آنها را می فهمیدند و چه نمی فهمیدند داشت. البته این روش در مدارس اسلامی لازم بود که قسمت عمده برنامه آموزشی آنها خواندن قرآن بعربی بود، ولی از حفظ کردن روش عمومی در همه دیگر مدارس تمام این منطقه بود. تعلیم به خشکی و استبداد تمایل داشت و ترغیب به پرسیدن، طرز فکر انتقادی، یا علاقه بخود آموزی در بیرون و پس از مدرسه کمتر دیده میشد.

میراث تعلیم استبدادی و یک قطبی بمقدار قابل ملاحظه ای به آموزش دانشگاهی نیز رسیده است. هر غربی که از دانشگاههای جنوب آسیا دیدار میکند حتی امروز از نظرات غیر انتقادی میا-نگین دانشجویان متعجب میشود. دانشجویان استاد و کتاب درسی یا صفحات منتخبی از کتاب درسی، انتظار دارد که دانش مورد لزوم را به او منتقل کند و آنچه را که به او میدهند بدون اعمال چندان کوشش فکری بجز شنیدن، خواندن و از حفظ کردن، می پذیرد. فروتنی او در این مورد درست نقطه مقابل آمادگی او برای اعتراض است وقتی که حس میکند امتحانش بطور ناروا مشکل است. او گستاخانه آگاه است که بعنوان دانشجوی دانشگاه عضو یک گروه برگزیده است یا به زودی به آن گروه خواهد پیوست.

تفاوت انگیزه بین یک دانشجوی متوسط در یک کشور غربی یا کمونیست، و یک دانشجوی متوسط در جنوب آسیا البته فقط نسبی است ولی از جهت رشد ملی دارای عالیترین درجه اهمیت است. تعلیم در مدارس جنوب آسیا در همه سطوح منجر به زدودن استقلال فکری و جلوگیری از رشد استعداد های جستجوگرانه و تجربه ذهن میشود که در

امر توسعه بسیار اساسی است. این تعلیم در جهت توانا ساختن دانشجو بگذراندن امتحان و گرفتن نمره هدایت میشود. نمره‌ای بدون چندان دانش یا مهارتهائی که نمره معرف آن است، هدف دانشجو است.

این میراث عهد استعماری است که مخصوصاً "باقیمانده‌ای است از کوششهای مقامات دولتی در ساختن یک گروه ممتاز تربیت یافته محلی که میتواند مشاغل اداری را عهده دار شود و خدمات حرفه‌ای را انجام دهد. ولی نباید نادیده گرفت که این نوع آموزش و پرورش راکشورهای آسیای جنوبی خوب می پذیرفتند زیرا که مردمی کاملاً عقب مانده بسیار کم آگاه و جوامعی قدیمی و راکد داشتند.

در تمام جنوب آسیا تحصیل کرده‌ها، تحصیل خود را امتیاز می شمارند که دستهایشان را از الزام بکاریدی باز میدارد. بدون شک تنزل کاریدی چنانکه موهنداس گاندی دائماً تاءکید میکرد، مانعی جدی در امر توسعه است. ارتباط وسیع و معکوسی در تمام ناحیه بین شیوع و شدت این تعصب و میزان آموزش و سواد عمومی وجود دارد: این تعصب در کشورهاییکه تعلیمات عمومی از حد اقل پیشرفت برخوردار است قوی تر از همه جا است. یک نتیجه طبیعی و مهم این ملاحظات این است که بر مبارزه با بیسوادی و عمومی کردن مدرسه برای کودکان پافشاری شود و این تعصب علیه کار دستگی از میان برخیزد.

قدرت‌های استعماری معمولاً با سیاستهای آموزشی خود یا با فقدان هر سیاستی بپاگرفتن این سیاست کمک میکردند. هدف آنها تغییر دادن نظرات اساسی مردم و کمک در امر توسعه به آنها نبود بلکه این بود که منشی‌های مطیع و کارمندان جزء تربیت کنند. همه این‌ها باید مورد نظر قرارگیرند با توجه به اثبات این نکته که اصلاح آموزش دبیرستانی و عالی با توسعه دروس حرفه‌ای و فنی در مقابل دروس ادبی و علمی بسیار مشکل بوده است. معذالک گزیدگان تعلیم

دیده در آسیای جنوبی با دولتهای استعماری ، در مسئولیت محافظه کاری شدید نظام مدرسه‌ای سهم اند . این محافظه کاری بی شک نظر متعصبانه ایشان را در مورد کاریدی و بنا بر این توقعات اقتصادی و اجتماعی آنان و آنچه را که منافع خود می شمردند تاء یید میکند . تقریباً " در همه کشورهای جنوب آسیا حتی در سطح ابتدائی نظام آموزشی علیه دختران و در تمام منطقه میزان باسوادی در میان زنان پائین تر از مردان است . این تا حدی به آن جهت است که کوششهای دولتی در زمینه تعلیم و تربیت بسیار ضعیف بود . امکانات آموزش عمومی به شکل اسفناکی نامناسب و در مدارس متوسطه " شغل گریانه و در جهت خدمت اداری بود ولی بطور عمده توضیح مسئله را با یاد در نظرات عموم مردم که از دوران قبل از استعمار سرچشمه میگیرد ، جستجو کرد .

سه مذهب آسیائی چندان توجهی به تعلیم دختران نمیکردند و عموماً " زنان را در وضع پائین تری قرار میدادند اگر چه آئین بودا چنانکه درجات دیگر ، بیشتر رعایت مساوات را میکرد .

این مشخصات که از دوران استعمار و عصر پیش از استعمار به ارث رسیده اند موانع و سدهای مهمی را در مقابل توسعه ایجاد میکنند و ما نباید از این متعجب باشیم که چرا رفرم های آموزشی در کشورهای استقلال یافته جنوب آسیا با سرعتی کمتر و اثری اندکتر از آنچه ما بالقوه انتظار داریم در کار توسعه آنان نتیجه میدهند .

کسب استقلال تغییر معجزه آسائی در مردم و جامعه بوجود نیاورده است .

سازمانهای موجود آموزشی بخشی از نظام سازمانهای هستند که طبقات اجتماعی را در بردارند و این نظام را نظرات مردم که خود از سازمانها سرمشق میگیرند ، تاء یید میکند . مردم جنوب آسیا تنها گرفتار نارسائی تعلیم و تربیت نیستند ، آنان بمقیاس عظیمی بد آموزش دیده اند . منافع مهم و پنهانی وجود دارد که در کل نظام نظرات و سازمانها جای گرفته اند و در مقابل رفع هر دو نوع نارسائی مقاومت یا ایجاد

انحراف میکنند .

در تمام کشورهای جنوب آسیا وظیفه تدارک اصلاحات آموزشی را انفجار جمعیت مشکل تر کرده است . تعداد نوزادان بطوری روز افزون است که مقامات مسئول فقط میتوانند هم خود را مصروف وضع موجود تحصیل و سوادآموزی کنند . این مانع اصلاحات آموزشی چیزی نیست که از دوران استعمار به ارث رسیده باشد . اثرات این رشد جمعیت بعد از جنگ دوم جهانی به صدها و موانع قبلی اضافه شده است ■



۲۰۱ آبریل'

سیاه‌گرایی :

ادبیات

و

ایدئولوژی

آفریقائی‌گرایی^۲، اصولاً "نهضت عواطف و عقاید (۱)"، تعریف شده است، و این تعریف در مورد سیاه‌گرایی^۳، که مترادف فرهنگی آفریقائی‌گرایی است، نیز صادق است. در واقع، تعریفی بهتر از این نمیتوان یافت که بیانگر طبیعت دوگانه‌ی سیاه‌گرایی باشد: یعنی، هم بیانگر نوعی عکس‌العمل عاطفی سیاهان نسبت به شرائط اجتماعی و فرهنگی و موقعیت استعماری (۲)، خود، و هم بیانگر تلاشی پیگیر برای یک جهت‌گیری تازه‌ی مواصلی. در مورد شق اول، استناد به نوشته‌های تخیلی روشنفکران سیاه‌پوست فرانسوی زبان است، این نوشته‌ها گواه بارزی بر مشکلات انسانی و تضادهای درونی موقعیت استعماری هستند. در مورد شق دوم، استناد به آثار تبلیغاتی و فعالیت‌های دیگرآنانست که نشانگر تلاشی برای رهائی از شرائط ناگزیر این موقعیت از طریق یک جریان فکری میباشد. بدین‌طریق است که سیاه‌گرایی هم یک نهضت ادبی میشود و هم یک نهضت ایدئولوژیک.

1- A. Irele. 2- Pan-Africanism.

3- Negritude.

ادبیات

ادبیات سیاه‌گرائی متأثر از شعور جمعی نویسنده سیاه پوست بعنوان عضوی از یک گروه اقلیت است، اقلیتی که خود، در کل نظام سیاسی و اجتماعی، زیر سلطه‌ی گروهی دیگر و قویتر قرار دارد. کارهای ادبی نهضت پیرامون یک مشکل اساسی دور میزند و آن وضع ناگوار سیاهانست، که تحت شرائط تاریخی بالاجبار حالتی وابسته به غرب پیدا کرده‌اند، غربی که از دیدگاه آنان جامعه‌ایست برتر و دارای فرهنگی مسلط. مضامین ادبی سیاه‌گرائی را میتوان بعنوان حرکتی درجهت مخالف و برای گریز از این حالت مورد توجه قرار داد. این مضامین سازندگان پیشرفتی نمادینند^۱: از وابستگی به استقلال، از نفی خود به اثبات خویش از طریق عصیان.

از خود بیگانگی

مضمون غربت، سرآغاز کلیه‌ی مطالب ادبی سیاه‌گرائی و دربرگیرنده‌ی رقت‌انگیزترین جنبه‌ی موقعیت روشنفکر سیاه‌پوست فرانسوی زبانست، موقعیتی خاص که از بی‌ریشه شدن سیاسی و فرهنگی سیاه بوستان بطور اعم - از طریق تسلط استعماری بر آنان - سرچشمه میگیرد. احساس مسلط و کشنده، در این رابطه، احساس جدائی انسان سیاه است از دنیای خود و تبعید اوست به درون سیستمی اجتماعی که با ارزشهای فرهنگی آن هیچگونه ارتباط خصوصی نمی‌تواند برقرار نماید. انسان سیاه خود را متعلق به یک "برون - گروه" میداند، بیگانهای در رابطه با غرب، غربی که تمامی دنیائی را که جولانگاه اوست تحت کنترل دارد.

1. Symbolic.

برای نویسنده سیاه پوست فرانسوی زبان ، این موقعیت با تبعید جسمانی اش به اروپا معنسی پیدا می کند .

خدا بیامرزدت ، مادر !
آنگاه که خود را
زیر ملافه های سفیدی
که از هرسوی سخت کشیده شده
زنداتی میکنم ،
آنگاه که خود را
در بند تشویشهای گریز ناپذیری
که بروجودم سنگینی میکنند
احساس میکنم ،
و خود را
به دست سکوت موزیانه ای
شبهای اروپا
می سپارم ،
صدایت
در گوشم
طنین می افکند ،
مادر . (۳)

این احساس ، که انسان دیگر نه از آن خود که از آن دیگریست ، با نوعی آگاهی هم — راه
میگردد که بدان ، در اصطلاح جامعه شناسی ، آگاهی طبقاتی یا منفصل — طبقاتی میگویند .
رابطه های بین نژاد و بردگی یکی از مضامین دائمی ادبیات سیاهان است ، و جایگاهی رفیع
در سیاهگرایی دارد :

در بروکلین
کارگر باراندازم ؛

در پهنه‌ی تمام اقیانوسها ،
کارگر انبار زغال کشتیها ،
در کوبا ،
زحمتگشتم ،
در الجزایر ،
سرباز . (۴)

استثمار اقتصادی این نژاد ، که بدان مختصات یک جامعه را داده و به اعضایش نوعی شعور گروهی میدهد ، بی‌آمد تحقیر اولیه‌ایست که از طریق تسلط و بردگی بر آن‌ها روا داشته شده است . بدین لحاظ ، خاطره‌ی بردگی برای نویسندگان سیاه‌پوست دارای مفهوم خاصی است ، مخصوصاً " برای نویسندگان کارائیبی .

و آنها ما را مثل حیوانات فروختند و دندانهای ما را شمردند . . . و آنها آلات تناسلی ما را امتحان کردند ، زحمتی و شفافیت پوست ما را لمس کردند . به ما چنگ زدند ، ما را وزن کردند ، و مانند حیوانات اهلی برگردنمان قلاده‌ی بردگی بستند و نام جدیدمانرا . (۵)

بدین‌طریق ، نقش عمده‌ی انسان سیاه در تاریخ غرب ، نقش یک ابزار اقتصادی بوده است (مراجعه شود به نوشته ویلیامز ، ۱۹۶۴) . اینست آنچه سوزر ، به تقلید مارکس ، تقلیل انسان سیاه به شیئی ، نامیده است (سه زر ، ۱۹۵۵ ، ص ۲۲) . گرچه ، از این لحاظ ، تجربه‌ی انسان سیاه جزئی از کل مفهوم " مبارزه‌ی طبقاتی " مارکسیستی را تشکیل میدهد ، ولی دلمشغولی عمده‌ی نویسندگان سیاه پوست با انسانهای سیاه نه بعنوان یک طبقه بلکه بعنوان یک نژاد بود (۶) . آنها بیشتر به تصویر جمعی سیاهان در غرب و موقعیت آن‌ها بعنوان یک انسان در جهان توجه داشتند .

تقسیم بندی اجتماعی نظام استعماری بر مبنای رنگ بود (۷) ، و پشتوانه‌اش نوعی ایدئولوژی نژاد پرستانه که سیاه را ادنی^۲ بحساب می‌آورد . لذا ، رابطه‌ی اجتماعی میان استعمارگر و استعمار شده ، تا آنجاکه به سیاهان مربوط میشود ، دگرگون گردید . تبدیل به عداوت میان سفید و سیاه شد که ماحصل آن ارزشهای اخلاقی بود که توسط بلوک مودیزان ،

1- Group Consciousness. 2- Inferior.

از آفریقای جنوبی ، اینطور بیان گردیده است :

همیشه حق با سفید است ، و سیاه بودن مترادف است با تحقیر شدن ، آدم به حساب نیامدن ، در ردیف حیوان قرار گرفتن ، مورد تعقیب و ایذاء بودن ، مورد تبعیض و ستم قرار گرفتن ، در تمام شئون از سفیدها جدا شدن هم از طریق دولت و هم از طریق حرص آزمندان . سفید عیار مثبت است ، سیاه عیار منفی (۸) .

برتری فرهنگی و سیاسی سفید بر سیاه ، همراه با بدگوئی و هتک حرمت دائمی از وی ، اثری مخرب بر مناعت نفس انسان سیاه داشته و نتایج روانی عمیقی ، نظر شرم و تنفر از خویش ، برای وی بدنبال آورده است (۹) . لئون داماس تاثیری را که نظام منفصل - طبقه‌ای در تضعیف روحیه‌ی انسان سیاه داشته است بدین‌طریق بیان میکند :

هر امروزم

برای هر دیروزم

چشمی گشاده دارد

کسه با شرم و کین

در چشمخانه می‌گردد (۱۰) .

سیاه پوست نفی وجود انسانی خود را در جهان تحمل میکرد . این بود واقعیت بیرون - وجودی^۱ انسان سیاه که ادبیات سیاه‌گرایی با آن سروکار داشت . ولی موضوع از خود بیگانگی دارای جنبه‌ی خصوصی‌تر و درون - وجودی‌تری نیز هست که با شرایط فرهنگی روشنفکر - سیاه پوست جذب غیرشده^۲ سروکار دارد .

اقدامات حساب شده‌ی استعماری ، که هدفش استحاله‌ی انسان سیاه از طریق آموزش و پرورش و نزدیک سازی روز افزون او به آرمانهای تمدن غرب بود ، بعنوان " رسالتی برای متمدن ساختن " وی وانمود میگشت . مفهوم این عمل ، در بسیاری موارد ، مترادف بود با گسستگی انسان سیاه از الگوهای شخصیتی اولیه‌ای که توسط فرهنگ اصیلش در وجود او نقش بسته بود . بدین ترتیب ، آموزش و پرورش غربی وسیله‌ای بود برای یک فرهنگ - پالائی^۳

1- External. 2- Assimilated. 3- Acculturation.

تحمیلی که هدفش جابجائی قوالب فکری و احسناسی اصیل انسان سیاه - که با فرهنگ بومی اش هماهنگی داشتند - با ساختار شخصیتی دیگری بود که با معیارهای غربی تطبیق میکرد (۱۱). در این سیاست فرهنگی، یعنی کوشش در قالب‌ریزی انسان سیاه - یا لاقابل‌نخبه‌گان آنان - بر مبنای یک انگاره‌ای خارجی، که کم و بیش سیاست کلیه‌ی قدرتهای استعماری بود، سیاست فرانسه در جذب و حل دیگران در فرهنگ خود بیش از همه پیش رفت.

این مشکل، هسته‌ی مرکزی محظور فرهنگی و معنوی روشنفکر سیاه پوست فرانسوی زبان را تشکیل میدهد. چرا که، از نظر اجتماعی، برای پذیرفته شدن در دنیای غرب، می‌بایست که قسمتی از وجود خود را نادیده بگیرد. تمکین به آرمانهای سفید پوستان فقط به قیمت نفی وجود اصیل خویش مقدور بود (۱۲).

باید در اعماق رگ‌هایم
پنهان گنم
نیائی را که پوستش
به تیره‌گی توفان است
و صاعقه براو
نازل شده.
باید که حیوان نگهبانم را
پنهان گنم
تا مبادا
که انفجار شایعات شرم‌آور
نابودم کند.
او خون صادق من است
و از من
انتظار صداقت دارد
او غرور عریان مرا
هم درمقابل من

و هم درمقابل تحقیر نژادهای نیکبخت
حفظ میکند (۱۳).

نتیجه، دوباره شدن شخصیت سیاه بود. لئون لالو، شاعر اهل هائیتی، ایمن
احساس دوگانگی را بزبان شاعرانه‌ی زیبایی بیان کرده است:

فکر این قلب
ذهنم را لحظه‌ای
آسوده نمیگذارد
این قلبی که
با زبان و عاداتم
بیگانه است
و بر آن
احساسات و رسوم عاریتی اروپا
همچون نشتری
فرو میروند.
آیا این رنج را حس میکنید
و این نومیدی را
که مانندش نیست،
رنج و نومیدی رام کردن قلبی را
که از سنگال می‌آید؟ (۱۴)

حال قدری می‌پردازیم به آنچه روزه باستید "آسیب شناسی انسان ریشه کن شده" (۱۹۶۳، جلد ۲، ص ۳۱۹) نامیده، و پارک در "دورگهی فرهنگی" (۱۹۵۰، ص ۳۶۵)،
بعنوان بخشی از نتایج روانی برخورد فرهنگی و جریان تبادل اجباری فرهنگی^۱، آنرا
چنین تشریح کرده است: "نااستواری روانی، خودآگاهی شدید، بیقراری، و ناراحتی
روحي". داماس این احساس ناراحتی روحي را در قالب شعر عرضه کرده و میگوید:

1- Acculturative Process.

من احساس میکنم
 با گفشهای آنان
 با گت و شلوار آنان
 با پیراهن‌های آهارزده‌ی آنان
 با یقه‌های شق و رق آنان
 با عینکهای یک چشمی آنان
 و با شاپوی گرد و کوچک آنان
 مضحکم (۱۵).

این مشکل برای نویسندگان کارائیبی از اینهم حادث‌تر بود: نویسنده‌گانی که زمینه‌ی فرهنگی غیرغربی‌شان درحاشیه قرار داشت، نویسندگانی که بخاطر گرایش کامل جامعه‌شان بسوی ارزشهای غربی، که نمادش رنگ سفید بود، از اجداد نژادی خود، بیش از آفریقائیان، شرمنده و سرخورده بودند. حتی فشار وارده برآنان برای طرد روابط نژادی و تلفیق خود با موازین اروپائی عظیم‌تر بود، گرچه آنان همانقدر تحت تبعیض بودند که آفریقائیان (مراجعه شود به نوشته‌های هنریک، ۱۹۵۱، هیتلهولتسر، ۱۹۵۰، ولامینگ، ۱۹۵۵، اینان) تصاویرحساسی از بطن این مشکل کارائیبی‌ها ارائه می‌دهند. بدینطریق، احساس بی‌ریشگی، احساس غربت را در وجود ساکنان مجمع الجزایر هند غربی تشدید میکند، احساسی که سزِر با استفاده از نماد خود جزیره چنین بیان مینماید:

جزیره‌ای از خون سارگاسو (۱۶)
 جزیره، یقایای جویده شده‌ی ماهی مکنده‌بال^۱،
 جزیره، خنده‌ی غلغلین نهنگان
 جزیره، کلام حق بجانب بیانیتهای دیواری
 جزیره، قلب بزرگ گسترده

جزیره‌ی بد بهم پوسسته، جزیره‌ی ازهم گسسته،
 تمام جزیره‌ها

ما را به سوی خویش می خوانند ،
تمام جزیره‌ها بیوه زنند (۱۷) .

انسان سیاه ، مخصوصاً "روشنفکر سیاه‌پوست" ، نه دیگر از آن خود که از آن غیر بود و به این ترتیب از خود بیگانه گشته بود . در تبعید بسر میبرد ، نه فقط به مفهوم سیاسی و اجتماعی اش ، بلکه به مفهوم روحی آن نیز . زندگی استعماری تماما" به نظر وی چون یک سفید کردن طولانی خویشتن سیاه خود میرسید ، یا به گفته‌ی کین ، چون "ماجرائی مبهم" . بزرگترین آرزوی انسانی که وجودش به دوباره تقسیم شده و هرپاره‌اش به جهانی تغلق داشت ، بقول قهرمان تراژیک کین ، دیالوبه ، "چیزی جز هماهنگی نبود" . (۱۸)

عصیان

ستم کشی یک سلسله عکس‌العمل درستم کش ایجاد میکند . این عکس‌العملها در محدوده‌ی دو قطب متضاد قرار دارند - تسلیم مطلق یا نفی مطلق - ولی نوع و میزان دقیق این عکس‌العمل بستگی به تجربه و ساختار روحی هر فرد دارد . موقعیت استعماری رویهمرفته یک ستم سیاسی و فرهنگی بود که برجمع سیاهان میرفت ، با اینهمه نمیتوان گفت که این ستم را همه یکسان حس میکردند . درواقع روشنفکران سیاه پوست در مقایسه با توده‌ها ، تا آنجا که به شرائط ظاهری زندگی مربوط میشد ، از امتیاز بیشتری برخوردار بودند ، و قابل تصور است که آگاهی آنان از بیعدالتی بنیادین سیستمی که در آن میزیستند محدود باشد ، البته اگر اصلاً چنین آگاهی‌ای داشتند .

لیکن تضاد روانی‌ای که فرد فرد نویسندگان سیاه پوست فرانسوی زبان در آن غرقه بودند احتمالاً ایشانرا براین واقعیت واقف میگرداند که مسأله‌ی آنان به کل موقعیت استعماری مربوط است . به این ترتیب ، برخلاف قاعده‌ی همرنگی با محیط ، آنها بجای استعمارکنندگان بناچار با استعمار شونده‌گان همرنگ میشدند .

اما اگر بهنگام آزمون
ناگزیر از گزینش شوم ،
من شعر جویبارها و جنگلها را برگزیده‌ام ،
هجاهای هم آواز دشتها و رودها ،
ضرباهنگ خون در اندام عریانم را
برگزیده‌ام ،
ارتعاش بالا فونگ‌ها (۱۹) را برگزیده‌ام ،
و هماهنگی سازهای زهی و برنجی را
که بضاهر بهم نمیخوانند
من رقص سونینگ ، سونینگ
بله سونینگ را برگزیده‌ام

من مردم زحمتکش سیاهم را برگزیده‌ام
مردم روستا را ،
نژاد دهقانی تمام دنیا را .
" و برادران تو بر تو خشم گرفته‌اند
و ترا بکار گشت زمین گمارده‌اند . "
من برگزیده‌ام اما
تا صدای تو باشم ! (۲۰)

ادبیات سیاه‌گرایی ، در نتیجه ، شهادتنامه‌ی سلطه‌ی استعمار و بیانگر نفرت انسان

سیاه شد :

آتش عظیمی که عذاب مدام من
و استهزاء شما
و نامردمی شما
و تحقیر شما
و کبر شما
در اعماق وجودم برافروخته است
روزی شما همه را به گام خود خواهد کشید . (۲۱)

این لحن تهدیدکننده اغلب اوقات جای خود را به لحنی اتهام آمیز میدهد .

شعر داوید دیوپ به بهترین وجه بیانگر این اعلام جرم برعلیه سلطه‌ی استعماریست :

در آن روزها

وقتی که تمدن لگد خود را به صورتمان فرود آورد

و آب مقدس سیلی خود را بر پیشانیهای راممان نواخت

لا شخورها ، درسایه‌ی چنگالهایشان ،

خونین بنای یادبود قیومت را

بپا داشتند

در آن روزها

در جهنم سربین جاده‌ها

خنده بود

خنده‌های تلخ

و ضرابهنگ یکنواخت ذکر خدا (۲۲)

رنج‌مویه‌ی گشتزاران را (۲۳)

در خود خفه می‌کرد . (۲۴)

اتهام ، به نوبه‌ی خود ، تبدیل میشود به انتقاد از کل جامعه‌ی غرب ، و در این

رابطه ، عدم هماهنگی " جنگ و تمدن " بدل به سلاحي قدرتمند (برعلیه صاحبان تمدن)

میگردد . بعنوان مثال : نان سیاه عشاء ربانی سنگور مجموعه‌ایست از اشعار مربوط به جنگ ،

به سیاق الفرد ثوون ، ولی وقتی سنگور باطنزی تلخ از " تسلیم شدن به توحش انسان‌متمدن "

سخن میراند ، جنبه‌ی بخصوصی از جنگ اروپائیان را آشکار میکند . (۲۵)

نقائص درونی و بیرونی جامعه‌ی غربی خود عاملی شد از برای سرخوردگی و این

امکان را برای سیاه‌گرانی بوجود آورد که حالت نفی و طرد سیستم استعماری را در خودتکامل

بخشد .

من فریاد کشیده می‌گویم نه

نه ، به کلاس

نه ، به لگهی دوده
نه ، به کف غمناک اتاق
نه ، به گورهی شیشه‌ای
نه ، به چراغهای کم سو
نه ، به عشقی که با پول می خری . (۲۶)

اعتراض ، اتهام ، و نفی ضرورتاً" به دعوت به مسلح شدن می انجامد :

ولیکن ،
آی مردم من ،
آنگاه که زمستانهای آتش خیر
دستهای پرنده‌گان
و خاکستر را
می پراکنند
من آیا
طفیان دستهای شما را
خواهم دید ؟ (۲۷)

اعتراض و تهدید به طفیان خود بطور غیرمستقیم نوعی حالت دفاعی است ،
وسيله‌ایست لفظی برای القاء ذهنی یک مقاومت شدید ، مقاومتی که هنوز امکان پیاده
شدنش در عمل وجود ندارد . گرچه مبارزه‌ی سیاه‌گرایی پاسخی صریح به شرائطی واقعی
است (و حالت پرتشویش مقدار زیادی از این نوشته نشان میدهد که شرائط مذکور اغلب
بعنوان یک تجربه‌ی شخصی و واقعی احساس گردیده) ولی با اینهمه چیزی بیش از یک
مبارزه‌ی نمادین نیست . اهمیت راستین آن ، معهدا ، در چیزدیگریست ، دراین واقعیت که
عیانگر مکانیسم نهائی پاسخ به تعدی است . انزجار انسان سیاه از سلطه منجر به تلافی جوئی
شده و ، بطوریکه فانون نشان داده است ، ذهنیت وی بعنوان یک فرد استعمار شده لبریز از
خشونت میگردد (۲۸) . در اثر سوزر ، این حالت با زبانی شاعرانه در تصویری قیامت گونه
نشان داده شده است :

و دریا
با جزایری که چون شپش بر آن سوارند
و زیر انگشتان گلگون درهم می‌شکنند
ستونهای آتش
و جسم من
همه از رعد و برق
به آسمان
پرتاب میشوند. (۲۹)

شیوهی سوررئالیستی در اینجا طوری بکار گرفته شده که با شرایط از خود بیگانگی
شده‌ی انسان سیاه تناسب داشته باشد. این شیوه هم به شاعر سیاه پوست امکان میدهد تا
آرزوی خشونتش را فرا افکند، هم خود در واقع نمادی از پرخاشگری میگردد. یکی از جنبه‌های
این حالت پرخاش، نحوه‌ی عکس‌العمل شاعر سیاه پوست است، یعنی، وی خود را "تعمداً" با
نمادهای شر در غرب همذات می‌گیرد:

من هزار شکن اقیانوس را
به شهادت می‌گیرم
به شهادت توحش
و رودهایی را نیز که آبشخور وحوش است
که چهره‌ی خود را به هیأتی بیاریم
که لا شخوران را بتاراند. (۳۰)

در اینجا است که سیاه‌گرایی با نیپیلیسم (نفی‌گرایی) هم مرز میشود. اما روی هم رفته
نیپیلیسم از ویژه‌گیهای این نهضت نیست، گهگاه، حالت تهاجمی جسورانه‌ی در آن بچشم
می‌خورد، مانند این قطعه که در آن داماس طوری از صنعت ادبی معکوس‌سازی غیرمنتظره‌ی
موقعیت‌ها بهره‌می‌گیرد که انسان را بیاد نیچه می‌اندازد:

سفید هرگز سیاه نخواهد شد
چرا که زیبایی سیاه است
و سیاه دانائی است
چرا که بردباری سیاه است
و سیاه شہامت است
چرا که صبر سیاه است
و سیاه طعنه است
چرا که فریبندگی سیاه است
و سیاه جادو است

چرا که شادی سیاه است
چرا که آرامش سیاه است
چرا که زندگی سیاه است . (۳۱)

در همین رابطه ، یکی از نوآوریهای تکنیکی قابل ملاحظه‌ی سیاه‌گرائی در زبان فرانسه ، یعنی تنها زبان غربی‌ای که در دسترس اکثر آنان قرار داشت ، ایجاد دگرگونی در رابطه‌ی رنگ و موصوف آنست ، نظیر این مثال از دفتر سوزر :

مردی تنها
محبوس در سپید
مردی تنها
که نعره‌های سپید مرگ سپید را
به مبارزه میطلبد
توسن توسن لوورتور (۳۲)
او مردیست که باز سپید مرگ سپید را
سحر میکند
او مردیست تنها
در دریای سترون ماسه‌ی سپید . (۳۳)

دگرگونی در نمادهای غربی ضمناً " به مفهوم دگرگونی در مفاهیمی هم که در آنان

مستتر است می‌باشد. عصیان سیاه‌گرایی خود را در نفی ارزشهای غربی نیز مینمایاند ، ارزشهایی که چون قیودی غیرقابل تحمل به حساب می‌آیند. مسیحیت ، بویژه ، وارد ادبیات سیاه‌گرایی میشود تا مورد حمله‌ی مداوم قرار گیرد. این کار بطرز جالب و بیسابقه‌ای در رمانهای خنده‌دار هونگو بتی ، علی‌الخصوص در رمان مسیح بیچاره‌ی بومبا (۳۴) ، انجام گرفته است - هرچند اکثراً" بصورت تک مضرابهایی خشن. اصول اخلاقی غرب نیز با لذت طلبی لجام گسیخته‌ی آفریقائیان مورد مقایسه قرار میگیرد. (۳۵)

بطورکلی ، میتوان گفت که موضوع عصیان در ادبیات سیاه‌گرایی بیانگر تعمیق تضاد است (بین ارباب سفید و بنده‌ی سیاه) که زائیده‌ی موقعیت استعماریست . این در واقع نوعی خط‌تاکید کشیدن بزرگ‌کلام تضاد است ، تصادی که در محتوای زندگی انسان استعمارزده نهفته است . با اینهمه ، سیاه‌گرایی ، همانگونه که سارتر گفته است ، هدف نیست ، بل جزئی از یک حرکت است بسوی بینشی سازنده‌تر. (۳۶)

بازشناسی

نفی سلطه‌ی سیاسی و فرهنگی غرب در ادبیات سیاه‌گرایی بیانگر نوعی بند - گسلی نیز می‌باشد ، گسستن بندهائی که انسان سیاه را به تمدن غرب می‌پیوندد . پی‌آمد این ادعا برای رهائی از سلطه‌ی غرب جستجوی ارزشهای جدید است . عصیان نه تنها ابزاری برای خود - اثباتی بلکه وسیله‌ای برای خود - متفاوت - بینی نیز میشود .

در مورد خودم
دلایلی برای ترس نمی‌بینم
من قبل از آدمم
نه از همان بشرم
نه از همان درخت
من از حرارتی دگر و

بدین ترتیب ، جستجوی ارزشهای جدید ، نویسنده‌ی سیاه پوست را به‌دادن تعریفی از خود - البته نه با اصطلاحات غرب - رهنمون می‌شود ، و پیوند نژاد سیاه با آفریقا مفهوم تازه‌ای می‌یابد : بجای اینکه منبع شرم باشد ، سرچشمه‌ی غرور میگردد . این است هدف نهائی سیاه‌گرایی که قسمت عمده‌ی ادبیاتش اختصاص دارد به احیاء مجدد آفریقا ، که خود نوعی روشنی بخشیدن به تصویر انسان سیاه است . عملکرد روانی این امر ، گذشته از اینکه در جهت تسکین عقده‌ی حقارت سیاهان می‌باشد ، امکان یک انطباق آزادانه و عاری از شرم با آفریقا را هم فراهم می‌آورد ، بعبارت دیگر سبب والایش شاعرانه‌ی آن پیوندهای ذهنی سیاهپوست میگردد که برای وی ، در رابطه‌اش با فرهنگ غرب ، منشاء تضاد روانی هستند : این در واقع جریان اظهار وجود و خود - یابی انسان سیاه است . این جنبه‌ی نهضت به بهترین وجهی در نوشته‌های نویسنده‌گان مجمع‌الجزایر هند غربی توجیه گردیده است ، نویسنده‌گانی که واپس زنی گروهی خاطرهای آفریقا درآنان ، همانطور که قبلاً اشاره شد ، دردناکتر از دیگران بوده است .

آفریقا ، من خاطره‌ی ترا حفظ کرده‌ام ، آفریقا

تو در منی

همچون استخوانی درون زخم

همچون توتمی در قلب دهکده . (۳۸)

نتیجتاً ، یک اسطوره‌ی آفریقائی از ادبیات سیاه‌گرایی زاده شد که متضمن بزرگداشت گذشته‌ی آفریقا و اظهار دلتنگی برای زیبایی تخیلی و برای هماهنگی جامعه‌ی سنتی آن بود ، نظیر خاطرات کودکی کامارا لی در آفریقا (۱۹۵۴) .

این شیوه‌ی بیان در سیاه‌گرایی بدون شک سرشار از عظیم‌ترین نیروی عاطفی است . برای مثال سنگور ، آفریقا را با یک زن ، همسان گرفته و شعر عاشقانه‌ی معروفش ، زن سیاه ، را با احساسی در می‌آمیزد که بیشتر جنبه‌ی عشق فرزندی دارد تا عشق جنسی ، و بدین

ترتیب به تصویر آفریقا جذابیت پیکره‌ی یک مادر را می‌بخشد .

زن برهنه ، زن سیاه ،
زنی که رنگی به تن کرده‌ای
که زندگیست
زنی که اندامت
زیبائیت
در سایه‌ی تو رشد کرده‌ام ؛
نجابت دستان
بروی دیدگانم بود
وینک در رفیع گوه
در گذرگاه تفته از خورشید
در دل تابستان
در میان روز
ترا دوباره می‌یابم ،
ای زمین موعود ،
و زیبائیت درآنی
چون عقابی تیزنگ
قلبم را تسخیر می‌کند .

زن برهنه ، زن سیاه ،
من سرود حسن ترا -
که درگذر است -
و سرود پیکره‌ات را -
که جاودانه خواهم کرد -
می‌خوانم
پیش از آنکه سرنوشت حسود
ترا به خاکستری بدل کند
و به ریشه‌های زندگی بخوراند . (۳۹)

در شعر شاعر دیگری نام برنار دادیه ، علیرغم استفاده از صنایع بدیعی غرب ، آفریقا است

که با اصطلاحات کیهانی^۱ مورد تجلیل قرار میگیرد.

برایت دیهیمی از ملایم‌ترین پرتو نور
خواهم بافت ،
رخشده چون ستاره‌ی ناهید
در استوا ،
و در تلاً لو تب دار آسمان شیری رنگ
نام ترا ، ای آفریقا ،
با حروف آتشین
خواهم نبشت . (۴۰)

حالت رمانتیک مطالب مربوط به آفریقا در سیاه گرائی ، بطوریکه لینتون تحلیل
می‌کند (۱۹۴۳ ، ۱۹۴۰ ، فصل ۱۰) ، بعضی از عملکردها و ویژگیهای " نهضت‌های بومی‌گرای"^۲
را روشن مینماید ، اما نه در قالب (اجرای) شاعر بومی و مذهبی بلکه در قالب ادبیات ،
بعبارت دیگر ، در سطحی روشنفکر پسند^۳ ، درحالیکه برخورداردی صرفاً " جامعه شناسانه و
واقعگرایانه با مسئله سبب نادیده انگاشتن این جنبه‌ی بسیار مهم سیاه گرائی خواهد شد .
بهر صورت ، لفظ واقعه‌گرائی ، که به ادبیات اطلاق می‌گردد ، یک لفظ کاملاً نسبی است و
ارتباط چندانی با شعر ندارد (۴۱) ، اما از این گذشته ، طرح مطالب مربوط به آفریقا در
عین حال بازشناسی راستین آفریقاست ، تولد دوباره‌ی یک عقیده است : عقیده آفریقائی
نسبت به خویشتن سیاهش . این بازگشائی ذهن آفریقائی برای شناخت ابعاد معینی از دنیای
خویش ، که تحت تاثیر غرب به بوتهی فراموشی سپرده شده است ، بنظر می‌رسد که درواقع
یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین عناصر ادبیات سیاه‌گرائی ، که خود کانال اصلی رنسانس
آفریقاست ، باشد . چرا که روش ارزنده‌ترین این شاعران ، که عبارت باشد از تزریق نظرگاه‌های
خود در نحوه‌ی تفکر آفریقائی ، مفهوم تازه‌ای به جهان بینی سنتی وی بخشیده است (۴۲) .

1- Cosmic terms. 2- Nativistic Movements.

3- Sophisticated.

تبیین صریح و شاعرانه‌ی سه زراز سیاه گرائی در حقیقت از نماد انسان قوم بامبارا
بعاریت گرفته شده است ، انسانی که از طریق زمین با عالم هستی متحد میشود .

سیاه گرائی من سنگ نیست
که ناشنوائیش را
به غریب روز
پرتاب کند ،
سیاه گرائی من
قطره آبی مرده نیست
بروی چشم مرده‌ی زمین ،
سیاه گرائی من
نه یک برج است
نه یک کلیسا
او در گوشت سرخ زمین نفوذ میکند
او در گوشت کبود آسمان نفوذ میکند . (۴۳)

ساکنان مجمع الجزایر هند غربی یک مرحله از مرکز زنده و فعال انسان گرائی سنتی
آفریقا ، که یکی از ضروریات شعری نویسندگان سیاه گرائی است ، همانطور که در آثار
سنگور (۴۴) دیده میشود ، بدورند ، و این مسئله شاید به ناب ترین و واقعی ترین شکلش در
شعر معروف بیراگو دیوپ ، بنام دمشها ، بیان شده است .

بیشتر به اشیاء گوش فراده
تا به جانداران ،
صدای آتش
شنیده میشود ،
به صدای آب
گوش فراده .
صدای باد را بشنو .
حق هق گریه‌ی بیشه
نفس اجداد است .

آنانکه مرده‌اند
 هرگز نرفته‌اند ،
 آنان
 درون پستان یک زنند ،
 آنان
 درون گودک گریانند
 و در میان پاره - آتش روشن ،
 مردگان
 بزیر خاک نرفته‌اند
 آنان درون جنگلند ،
 آنان درون کلبه‌اند ،
 مردگان مرده نیستند . (۴۵)

ادبیات سیاه گرائی بتدریج میل به نقطه‌ای میکند که در آن می‌تواند باشیوهی تفکر
 اسطوره‌ای و سنتی آفریقا منطبق شود . معنی این حرف آن نیست که انطباق ، کامل است و
 نه اینکه همیشه ، اصیل است ، آنچه در این مورد اهمیت دارد " حرکت قهقرائی " بسوی
 نقطه‌ایست که فرهنگ عربی در اصل از آنجا شروع به کشیدن آفریقائیان نمود . سیاه گرائی ،
 بعنوان ادبیات ، مرور معکوسی است بریک نمایشنامه و یک ماجرای معنوی دسته جمعی ، در
 جستجوی خویش ، و پاداشش ، باز پس گرفتن هویتی است گمشده .

از نقطه نظر اجتماعی ، اهمیت آن عمدتاً " نمادین و کاربردی " است . درزمینه‌ی
 تاریخی ، زمینه‌ای که در آن رشد کرده ، نویسندگی سیاهی که مجسم کننده‌ی نژاد تحقیق
 شده و تحت ستم خویش است واسطه‌ی یک خودآگاهی تازه میگردد . تجلیل نهضت از
 نژاد بیشتر جنبه‌ی دفاعی دارد (مراجعه شود به مسی ، ۱۹۵۷ ، ص ۱۷۴) ، استفاده از یک
 اسطوره‌ی آفریقائی بیانگر نژادگرائی انسان سیاه است ، عبارت دیگر ، کوششی است برای
 ایجاد دگرباره‌ی یک پیمان عاطفی و اصیل در ورای احتمالات یک تجربه‌ی تاریخی مخصوصاً
 مشکل .

آمیزش مطالب سیاسی با تخیلی در سیاه گرائی نهضت را به ملی گرائی آفریقائی پیوند میزند. ملی گرائی مشکل بتواند جوابگوی یک واقعیت عینی باشد، ولی، با وجود این، یک حالت عاطفی قوی است، و ادبیات همیشه برای مردم تحت سلطه وسیله‌ای مهم برای ابراز احساسات گروهی‌شان بوده است (۴۶). ولی نوشته‌های تخیلی، حتی با یک محتوای سیاسی بی‌پرده، بیشتر دلالت بر فعالیت ذهنی دسته‌جمعی می‌کند تا عمل دسته جمعی، نوشته‌ی تخیلی اصولاً "عاری از عمل است. در سطح ادبی، سیاهگرائی تا حد زیادی ذهنی باقی می‌ماند، و این ایدئولوژی آنست که، علی‌العموم برای انسان سیاه و علی‌الخصوص برای آفریقائیها، سعی در ایجاد ایستارهای اعینی دارد، هم در فکر و هم در عمل ■

1- Standards.

توضیحات

۱- Legum، ۱۹۲۶، ص ۱۴.

۲- عبارت " موقعیت استعماری " در این مقاله در رابطه با موقعیت جهانی سیاه پوستان بکار خواهد رفت زیرا که تأثیری بسزا بر نوشته‌های روشنفکران سیاه پوست فرانسوی زبان داشته است. بخش اول این تحقیق (آپریل، ۱۹۶۴) تاکنون این مسئله را روشن نموده است که چگونه سیاه پوست ایالات متحده، به سیاق دیگر خلقهای سیاه پوستی که تحت سلطه‌ی غرب درآمده بودند، بزیر سلطه درآمد.

۳- سنگور، " درباره‌ی دادخواهی نژاد سیا "، (۱۹۶۴، ص ۲۹) .

۴- کامیل، ۱۹۵۶، ص ۵۳.

۵- سه زر، ۱۹۵۶، ص ۹۳.

۶- به نظر گونار میردال (۱۹۴۴، ص ۶۶۷) وحدت نژادی در میان سیاهان آمریکا بیش از آگاهی طبقاتی به چشم می‌خورد. بنابراین، وی از " مبارزه‌ی طبقه‌ی منفصل " سخن می‌گوید و بدین ترتیب، در تحلیلش از موقعیت اجتماعی سیاهان، وضع اقتصادی سیاهان آمریکا را با مقایسه با طبقه‌بندی نژادی آنها در درجه‌ی دوم اهمیت قرار میدهد.

۷- مراجعه شود به ریموند کندی (۱۹۴۵، ص ۳۰۸) " رنگ، در واقع، زیربنای تمامی نظام استعماریست، چرا که تمامی بنای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی بر روی آن ساخته

شده است."

۸- (۱۹۶۰، ص ۲۶) یعنی، اعمال سفید معیار کارهای مثبت و اعمال سیاه معیار کارهای منفی است.

۹- پی آمدهای روانی تبعیض نژادی برای انسان سیاهی که در جامعه سفید پوستان زندگی میکند موضوعهای متعددی برای مطالعه ایجاد کرده اند. به نظر میرسد که این مساله به بهترین وجه توسط جان دالرد (۱۹۴۹، ص ۱۸۴) خلاصه شده باشد: "به نظر میرسد کلام این باشد که برای یک سیاه آشنا شدن با صفات ویژهی خویش بعنوان یک سیاهپوست الزاماً لطمه‌ای است که بتدریج ولی مداوم بر احساس ابتدائی او در مورد کامل بودن خود وارد میشود، اوئی که در بدو ورود بدین جهان هیچگونه نظر منفی در مورد خصوصیات خویش ندارد. تکوین "احساس بیزاری از خویشتن" در سیاهان بطور مشروح توسط باستید (۱۹۵۰، ص ۲۳۵) در فصل مربوط به "پسیکانالیز و برخورد نژادها و تمدنها" مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱۰- داماس، ۱۹۶۳، ص ۴۵.

۱۱- برای اساس تئوریک این گفتار، مراجعه کنید به کاردینر (۱۹۴۶)، و دوفرن (۱۹۵۳).

۱۲- مراجعه شود به مانونی، ۱۹۵۰، ص ۳۰-۱۰.

۱۳- سنگور، "توتم" (۱۹۶۴، ص ۱۰).

۱۴- لالو، ۱۹۶۳، ص ۱۹۵ - بعلت دقیق نبودن ترجمه‌ی انگلیسی، این شعر از متن فرانسه به فارسی برگردانده شد.

۱۵- ۱۹۶۳، ص ۳۹.

۱۶- سارگاسو (*Sargasso*)، که احتمالاً در ترجمه‌ی انگلیسی مقاله بفلسط (*Sargosso*) چاپ شده، در اصل لغتی است پرتغالی و به معنی نوعی انگور و همچنین نام آبهای آرامی است در اقیانوس اطلس و نزدیک دریای کارائیب که بدان "دریای سارگاسو" می‌گویند.

۱۷- سه زر، ۱۹۶۱، ص ۹۰.

۱۸- کین (۱۹۶۱، ص ۸۸). مراجعه شود به مقاله‌ی reed بنام "بین دو دنیا" (۱۹۶۳) برای تحلیلی از موضوع تضاد فرهنگی در رمان آفریقا.

۱۹- بالافونگ نام سازيست رهي.

۲۰- سنگور، "برای کوراها و بالافونگ‌ها"، (۱۹۶۴، ص ۱۳-۱۴).

- ۲۱- برنار، ۱۹۶۲، ص ۸۱.
- ۲۲- " ذکر خدا " بجای *Pater noster* بکار رفته است.
- ۲۳- کشتزاران = *Plantations* مزارع وسیعی بودند که در آنها معمولاً بردگان سیاه را به کار می گرفتند.
- ۲۴- دیوپ، " لاشخورها "، ۱۹۶۰، ص ۸.
- ۲۵- سنگور، ۱۹۴۸، ص ۱۱۵.
- ۲۶- دپستر، ۱۹۶۳، ص ۱۹۱.
- ۲۷- رومن، " پیش درآمد " کتاب *چوب آبنوس* (۱۹۴۵). عناوین مجموعه های شعری نویسندگان سیاه پوست فرانسوی زبان بطور واضح از این حالت سخن میرانند: سلاحهای معجزه آسا (سوزر)، ضربه های دسته هاون (دیوپ)، آتش درخارزار (چیکایا یو تامسی)، گلوه های سیاه (گی تی رولی ین)، و غیره.
- ۲۸- فانون (۱۹۶۱، فصل ۱). ژرژ بلانديه و روزه باستید هر دو سعی در جلب توجه دیگران بدین پدیده نموده اند، پدیده ای که خود تحت تاثیر روز قیامت در نهضت هایی که در انتظار یک منجی موعودند از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. مراجعه شود به بلانديه (۱۹۶۳)، و باستید (۱۹۵۰، ص ۲۶۲).
- ۲۹- سه زر، ۴۹۶ ب، ص ۲۵.
- ۳۰- بلانس، ۱۹۶۳، ص ۱۷۸.
- ۳۱- داماس (۱۹۶۲، ص ۵۲). همین معکوس سازی غیرمنتظره ی موقعیت ها در نوشته ی لی (۱۹۵۹) نیز اتفاق می افتد، آنجا که کلارنس سفیدپوست برای جلب توجه یک شاه سیاه در بطن یک سلسله حوادث قرار می گیرد.
- ۳۲- *Toussaint Louverture* (۱۸۰۳-۱۷۴۴): نام برده ی سیاهی است از هائیتی که بر علیه حکومت استعماری فرانسه قیام نمود و قصدش تاسیس یک جمهوری مستقل در سن دومینگ *Saint Domingue* بود، ولی بخاطر اقداماتش توسط بناپارت اسیر و در فرانسه زندانی شد و در همانجا چشم از جهان فرو بست.
- ۳۳- سه زر (۱۹۵۸، ص ۴۶). در رابطه با مساله ای که برای شاعر سیاه پوست بخاطر بکار گرفتن یک زبان اروپائی مطرح گردید، سارتر چنین اظهار نظر نمود: " تا دهان باز کند، خود را محکوم میکند، مگر اینکه بر آن باشد که سلسله مراتب (یعنی، سلسله مراتب " دو اصطلاح توامان سیاه - سفید ") را نابود گرداند. ارفه سیاه، ص ۲۷.

۳۴- این مضمون نیز یکی از مضامین مورد علاقه نویسندگان آفریقائی انگلیسی زبان است .
اوکیگو (۱۹۶۲ ، ص ۳۵) آنجلوس را " ناقوس های تبعید " می نامد . کلارک (۱۹۶۲ ،
ص ۴۶) در " ایوبی " ، که تقریباً یک شعر سیاه گرائی است ، می نویسد :

آیا این صلح

نیرنگ است یا متارکه‌ی جنگ است

این صلحی

که از فهم بیرون است ؟

۳۵- برای ملاحظه‌ی برخوردی مشابه با این مضمون در یک اثر آفریقائی که به زبان انگلیسی
نوشته شده باشد ، مراجعه کنید به سونیکا .

۳۶- سارتر (۱۹۶۳ ، ص ۶۰) سیاه گرائی را " مرحله ضعیف یک سیر تکاملی دیالکتیکی
میداند : تز آن عبارتست از تأیید نظری و عملی برتری انسان سفید ، موقعیت سیاه گرائی
بعنوان یک ارزش آنتی تزی عبارتست از لحظه‌ی منفی بودن . ولی این لحظه‌ی منفی
خود کفا نیست و سیاهانی که آنرا بکار میگیرند اینرا خوب میدانند ، آنها میدانند که
این مرحله راه را برای سنتز هموار میکند ، یا برای تحقق یک جامعه‌ی بشری فاقـد
نژادپرستی " . ارفه‌ی سیاه (پاریس ، ۱۹۶۳) ، ص ۶۰ .

۳۷- سه زر ، ۱۹۴۶ ، ص ۳۲ .

۳۸- رومن ، ۱۹۴۵ ، ص ۵ .

۳۹- سنگور ، ۱۹۶۴ ، ص ۶ .

۴۰- دادیه ، ۱۹۵۶ .

۴۱- معنی این اظهارات آن نیست که از رمانیتیسیم سیاه گرائی هیچگونه سوء استفاده ای
نشده است . ولی این مساله به نقد ادبی مربوط است ، که باید خود را با قضاوت در
مورد ارزشهای مربوط به زیبایی شناسی یک اثر کامل شده قانع کند تا با قانون وضع
کردن برای نویسنده درباره‌ی مواد خامی که می بایست بکار گیرد . بعلاوه ، سیاه گرائی ،
مانند هر مکتب ادبی دیگر نویسندگان بی ذوق و مانند هر نهضت دیگر دیوانگان
حاشیه نشین خود را بوجود آورده است .

۴۲- برای بحث مفصل این مقوله ، مراجعه شود به بیان ، ۱۹۶۱ ، فصول ۵ و ۷ ، تیلور ،
۱۹۶۳ .

۴۳- سه زر ، ۱۹۵۸ ، ص ۷۱ .

۴۴- مراجعه شود به بی پیر (۱۹۵۹) . بی پیر تحقیق خود را با این اظهار نظر به پایان

می‌پرد که: سنگور صرفاً یک آفریقائی فرانسوی شده نیست که سعی در ایجاد جذابیت خارق العاده در اشعار فرانسوی خود داشته باشد، او یک آفریقائی است که زبان فرانسه را برای بیان روح آفریقائی خود بکار می‌گیرد.

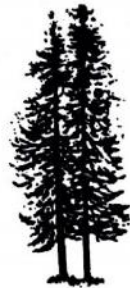
۴۵- دراخلز، ۱۹۶۳، ص ۹۵.

۴۶- عمدتاً دو نویسنده سیاه گرائی را با ادبیات ملی‌گرا در سایر کشورها مقایسه کرده‌اند: فونلون (۱۹۶۱) که سیاه گرائی را با نهضت‌های مشابه در ناسیونالیسم ایرلند و ملون، (۱۹۶۲)، که آنرا با ادبیات آلمان در دوران تجدید حیاتش در قرون هیجده و نوزده مقایسه نموده‌اند.



متن اصلی این مقاله در شماره ۴ جلد سوم مجله مطالعات جدید آفریقائی، در سال ۱۹۶۵ چاپ شده است. این مقاله دارای ۵۶ ماخذ است که در پایان متن اصلی بچاپ رسیده و ما علاقمندان ماخذ مذکور را به متن اصلی در جمله فوق رجوع می‌دهیم.

آموزش و فرهنگ



تھا

درصاف خونین و فرش خونالوده شہادت می دهد

کہ برهنہ پای

برجاده ای از شمشیر گذاشته ایم

۱. باامداد

چه مسائلی در پیش روی ماست ؟

در مطالعاتی که داشتیم در زمینه تغییرنظام آموزشی مسالهای نه چندان غیرقابل پیش بینی ، در پیش روی ما قرار گرفت و آن اینکه چیزی نمی دانیم . و درست بهمی سادگی : چیزی نمی دانیم .

واقعا " چه می دانیم ؟ و چه چیزی را می خواهیم تغییر دهیم ؟ و آنچه که می خواهیم جایگزینش کنیم چیست ؟ پارهای کلی گوئے ها ، و یا در حقیقت مقدار زیادی پرگویی ها ، در این زمینه وجود دارد . اینکه نظام آموزشی تابعی است از نظام فرهنگی غالب در جامعه . اینکه فرهنگ غالب ، فرهنگ طبقات حاکم است . اینکه آموزش در ایران آموزشی است امپریالیستی در خدمت امپریالیستها . و اینکه چیزی که می پروراند چیزی است بازتولیدکننده نظام سرمایه داری وابسته . و ... سخن بسیار ، سخن بسیار ، اما همه تکراری از همین چند جمله کلی .

اما اینکه این روند چگونه انجام می‌گیرد؟ اینکه مکانیسم آن چیست؟ اینکه اجزاء مکانیسم آن کدامند؟ اینکه از چه نهادهایی استفاده می‌کند؟ و مهمتر از همه اینکه به چه شیوه‌ای می‌توان این چرخ را از گردش بازداشت و چرخ دیگری را بجای آن براه انداخت، همه و همه پرسش‌هایی است بی‌پاسخ. بی‌پاسخ از آن روی که تحقیقی صورت نگرفته، و یا اگر گرفته توسط خود آن کارگزارانی صورت گرفته که تحقیقشان بخشی از بازتولید همین نظام بوده است. و لاجرم نه بازگویی حقایق و نه حلال مشکل.

اگر قرار است مساله شناخته شود تاحل شود باید دست به تحقیقی جانانه زد. همه اجزاء پدیده را شناخت و در رابطه با یکدیگر هم شناخت. اگر قرار است این نظام آموزشی تغییر یابد، و این تغییر نیز تغییری در جهت برقرار ساختن یک نظام آموزش نوین در خدمت خلقهای ایران باشد، صرفنظر از اینکه آیا امکانش از مرحله فعلی از حرکت تکاملی - انقلابی جامعه ما هست یا نیست، باید مورد بررسی نیروهای مترقی جامعه ایران (و بویژه دست‌اندرکاران این بخش از فرهنگ جامعه) قرار گیرد. پس وظیفه روشن است. وظیفه روشن است اما مساله مشکل. بگذارید موضوع را از همان آغازش آغاز کنیم:

وضع کودکان در ایران چگونه است؟ اساساً کودکان در خدمت چه هدفی است؟ چگونه عمل می‌کند؟ کدام دسته از کودکان در این نهاد آموزشی، آموزش می‌بینند؟ بازده آن چیست؟

دبستانهای ما چگونه‌اند؟ با چه تعدادی؟ با چه

معلمینی؟ و چه کتابهایی؟

دبیرستانها؟ و همان سئوالاتی که در مورد دبستانها وجود دارد. اما علاوه بر آنها: علل تغییر نظام تحصیلی و ایجاد چیزی به نام "راهنمایی" در بین دبستان و دبیرستان؟ و برآمد آنها؟

آموزش حرفه‌ای در دبیرستانها و یا هنرستانها چگونه انجام می‌پذیرد؟ با چه معلمانی حرفه‌ها آموزش داده می‌شوند؟ و به چه نوع دانش‌آموزان؟ چه هدفی در این کار است؟ آیا به هدفهایش رسیده است؟

وضع وسایل سمعی و بصری در آموزش چیست؟ آیا اصولاً مورد استفاده قرار می‌گیرند؟

تلویزیون چه می‌کند؟ سینما چه می‌کند؟ روزنامه‌ها چه می‌کنند؟ مجلات چه می‌کنند؟ نقش اینها چگونه بوده است؟ برآمد کارشان چیست؟

آزمایشگاهها چه گونه‌اند؟ آیا اصولاً وجود دارند؟ عملکرد آنها چگونه است؟

"انجمن خانه و مدرسه" چه صیغه‌ایست؟ هدفش چیست؟ به ایفای چه نقشی پرداخته است؟ برآمدش کدام است؟ در این میان ورزش چه می‌کند؟ آیا اساساً کاری می‌کند؟

زبان خارجی چگونه تدریس می‌شود؟ با چه معلمینی؟ و با چه هدفی؟

زنان؟ وضع آموزش آنان چگونه است؟ آیا شرایط تحصیلشان همانند شرایط تحصیل مردان است؟

فارغ التحصیلان رشته‌های متفاوت چه موجوداتی هستند؟

چه نقشی را در اجتماع ایفا می‌کنند؟

کنکور چیست؟ وضع آن چگونه است؟ و اهداف آن؟ آیا
ضروری است؟ آیا ضروری نیست؟ زبان خلقهای متفاوت ایران
چگونه تدریس می‌شود؟ آیا اصولاً تدریس می‌شود؟
مدارس علوم دینی چگونه اند؟ با چه معلمینی؟ و چه
محملینی؟ هدفشان چیست؟ نحوه عملکرد آنها چگونه است؟
برآمدگارشان کدامست؟

و بالاخره - آیا واقعا "بالاخره"؟! - دانشگاه؟ این
یکی دیگر چیست؟ چه کزده؟ و چه می‌خواهد بکند؟ و با چه
کتابی، با چه قلمی، و با دست چگونه استادی، و چگونه
دانشجویی؟

و حرف آخر:

می‌بینید که سؤال زیاد است. اما آیا قرار است
پاسخ به همه این سئوالات را ما فراهم آوریم. آیا زمان آن
نرسیده است که دانشگاهیان مترقی دانشگاههای دیگر، و
معلمین برجسته دبیرستان های ایران، و ... گوهرکس سری
در این راه دارد و دلی با ما، خود بسمت پاسخ دست کم برخی
از این سئوالات برخیزد. ما طلب کمک می‌کنیم ■

کانون استادان مترقی

دانشگاه شیراز



دیجیتال کننده کتاب : **نینا پویان**